



تعليم و تربيت در نهج البلاغه

مکتب الاعلام الاسلامي

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تعلیم و تربیت در نهج البلاغه

نویسنده:

عبدالمجید زهادت

ناشر چاپی:

دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۳	تعلیم و تربیت در نهج البلاغه
۱۳	مشخصات کتاب
۱۳	اهدا
۱۳	پیشگفتار
۱۳	پیشگفتار
۱۴	پی‌نوشتها
۱۴	بخش اول : تعلیم و تعلم
۱۵	فصل اول : ارزش علم
۱۵	۱ . فضیلت علم
۱۵	علم ، میراثی گرانبها
۱۶	سعادت انسان در افزودن علم است
۱۷	مقام و منزلت علما نزد پیامبران
۱۷	ارزش علم
۱۸	علم بهتر است یا ثروت
۱۸	توضیح و شرح
۱۸	الف) مقدمه و زمینه کلام
۱۹	ب) تقسیم بندی مردم به لحاظ علم و دانش
۲۰	ج) مقایسه بین علم و ثروت
۲۱	د) مقایسه بین علما و ثروتمندان (۴۷)
۲۲	۲ . ترغیب و تشویق به فراگیری دانش
۲۲	سرعت در کسب دانش
۲۳	فراگیری و فهم قرآن

- ۲۴ هم‌نشینی با دانشمندان
- ۲۵ خجالت نکشیدن در کسب دانش
- ۲۵ گنجایش پیمانۀ علم
- ۲۵ سیر نشدن از کسب دانش
- ۲۶ ۳ . نکوهش جهل و نادانی
- ۲۶ سکوت دانشمندان
- ۲۷ عالم نمایان
- ۲۸ تاریکی جهل و نادانی
- ۲۸ سستی در فراگیری علوم دینی
- ۲۹ نادان ، نامتعادل است
- ۲۹ ذلت نادانی
- ۳۰ پی‌نوشتها
- ۳۲ فصل دوم : آداب تعلیم و تعلم
- ۳۲ ۱ . علم باید با عمل همراه باشد
- ۳۲ سرانجام شوم عالم غیر عامل
- ۳۳ فراگیری برای به کارگیری
- ۳۴ برترین دانش‌ها
- ۳۴ دانش بی‌ثمر
- ۳۴ ۲ . نهی از گفتار و کردار بدون علم و آگاهی
- ۳۴ الف) نهی از گفتار بدون علم
- ۳۴ آن چه نمی‌دانی مگو
- ۳۴ پرسیدن عیب نیست
- ۳۵ سرانجام گفتار بدون علم
- ۳۵ وقت‌شناسی در سخن گفتن و خاموشی

- مسئولیت انسان در برابر سخنانش ۳۶
- (ب) نهی از کردار بدون علم ۳۶
۳. چه دانشی سزاوار فراگیری است؟ ۳۸
- نجوم و ستاره‌شناسی ۳۸
- چرا تعلم نجوم حرام است؟ ۳۸
- استفاده صحیح از نجوم جایز است ۳۹
- علم نجوم ، فی نفسه مطلوب است ۳۹
- چه دانشی سودمند است؟ ۴۰
- علم مطبوع ۴۱
- علمی که فراگیری آن لازم نیست ۴۱
۴. وظایف علما ۴۲
- (الف) تواضع در مقابل عظمت‌خداى تعالى ۴۲
- (ب) حلم و بردباری ۴۳
- حلم و بردباری ۴۳
- دانش توأم با شکیبایی ۴۳
- (ج) تعلیم و آموزش ۴۴
- تعلیم و آموزش ۴۴
- تعلیم و تعلم ، اساس دین و دنیا ۴۴
- میثاق الهی بر تعلیم و تعلم ۴۵
- (د) تحقق عدالت اجتماعی ۴۵
- پی‌نوشتها ۴۶
- بخش دوم : تربیت ۴۸
- فصل اول : مفهوم تربیت ۴۸
۱. معنای تربیت (۱) ۴۸

۲. متصدی امر تربیت ۴۹
- الف) مسؤولیت مربیان الهی و علمای ربانی در تربیت انسان ۴۹
- مقدمه ۴۹
- چه کسی می‌تواند مربی باشد؟ ۴۹
- انسان‌های وارسته و شایسته رهبری چه کسانی هستند؟ ۵۰
- وظیفه مهم حاکم اسلامی در «تعلیم و تربیت» ۵۱
- مربی الهی ۵۱
- از چه کسی باید راهنمایی گرفت؟ ۵۲
- وظایف امام‌علیه السلام ۵۲
- وقت‌شناسی در کسب دانش ۵۲
- انبیا و اولیا طیبیان الهی‌اند ۵۳
- ویژگی طیبیان الهی (۴۱) ۵۳
- راه‌رهایی از سرگردانی ۵۴
- تلاش پیگیر در امر تربیت ۵۵
- ب) مسؤولیت پدر و مادر در تربیت فرزند ۵۵
- مقدمه ۵۵
- تاثیر «اسم در شخصیت افراد»: «ان یحسن اسمه» ۵۵
- نقش والدین در ادب کردن فرزند: یحسن ادبه ۵۶
- مسؤولیت پدر در تعلیم فرزند: ویعلمه القرآن ۵۷
- پی‌نوشتها ۵۷
- فصل دوم: نامه ۳۱ نهج‌البلاغه ۵۸
۱. مشخصات نامه ۵۸
- الف) مصادر نامه ۵۸
- ب) شروحنی که بر نامه ۳۱ نوشته شده ۵۹

- ۵۹ (ج) مخاطب نامه کیست ؟
- ۶۰ ۲ . شرح نامه
- ۶۰ (الف) زمینه تربیت (۵)
- ۶۱ (ب) تاثیر جلب اعتماد در تربیت
- ۶۱ قسمت اول
- ۶۲ قسمت دوم
- ۶۴ (ج) استفاده از تجارب دیگران در امر تربیت : گذشته ، چراغ راه آینده
- ۶۴ مقدمه
- ۶۵ (۱) فایده و اهمیت علم تاریخ و سرگذشت پیشینیان
- ۶۵ (۲) بررسی اخبار گذشتگان
- ۶۵ یکم : بررسی رفتار پیشینیان
- ۶۵ دوم : مشاهده ابنیه و آثار تاریخی
- ۶۶ سوم : بررسی عاقبت و سرنوشت پیشینیان
- ۶۶ (۳) تحلیل و بررسی تاریخ و سرگذشت پیشینیان
- ۶۶ (۴) پند گرفتن از سرگذشت پیشینیان
- ۶۷ (د) تاثیر توجه به مبدا - تعالی - در تربیت
- ۶۷ (۱) شناخت خدای تعالی
- ۶۷ مطالب مورد بحث
- ۶۷ یکم : توقیفی بودن اسما
- ۶۷ اشاره
- ۶۸ فرق بین اسم و صفت
- ۶۸ قرآن و توقیفی بودن اسما
- ۶۸ توقیفی بودن اسما در روایات
- ۶۹ مقتضای ادب و احتیاط

- ۷۰ دوم : برهان بر یگانگی خدای تعالی
- ۷۰ مقدمه
- ۷۰ بیان استدلال
- ۷۰ ۱ . ملازمه بین مقدم و شقوق سه گانه تالی
- ۷۱ ۲ . بطلان تالی در هر سه ملازمه
- ۷۱ سوم : صفات خدای تعالی
- ۷۲ چهارم : آثار شناخت خدای تعالی
- ۷۳ (۲) دعا و درخواست از خدای تعالی
- ۷۳ یکم : اخلاص در دعا و انقطاع از غیر خدای تعالی
- ۷۴ دوم : حسن ظن و رجاء به اجابت و رغبت به دعا و نهی از قنوط
- ۷۴ حسن ظن و رجاء به اجابت و رغبت به دعا و نهی از قنوط
- ۷۵ مطالب این قسمت از وصیت نامه را تحت سه عنوان خلاصه می‌نماییم
- ۷۵ الف) خداوند متعال امر به دعا کرده و اجابت را هم تضمین نموده
- ۷۵ ب) راه توبه باز و قنوط از رحمت خدا حرام است
- ۷۶ ج) نباید از تاخیر در اجابت دعا مایوس شد
- ۷۷ سوم : در دعا چه چیزی را باید درخواست کرد ؟
- ۷۷ ه) تاثیر توجه به معاد در تربیت
- ۷۷ مقدمه
- ۷۸ (۱) یادآوری مرگ و فنای دنیا
- ۷۸ یادآوری مرگ و فنای دنیا
- ۷۹ آیا ما به تمام اسرار هستی و حکمت‌های نظام آفرینش پی می‌بریم ؟
- ۸۱ (۲) آمادگی برای مرگ و مواقف بعد از آن
- ۸۱ آمادگی برای مرگ و مواقف بعد از آن
- ۸۲ اما توشه این سفر چیست ؟

- ۸۳ (و) آیین زندگی
- ۸۳ مقدمه
- ۸۳ الف) سفارشاتى درباره خودسازى و تهذيب نفس
- ۸۳ (۱) تقوا و بيدارى دل
- ۸۳ تقوا و بيدارى دل
- ۸۴ يك : تقوا
- ۸۵ دو : ذكر
- ۸۵ سوم : سفارشاتى درباره قلب
- ۸۵ چهارم : موعظه پذيرى انسان
- ۸۵ (۲) شناخت و آگاهى دينى
- ۸۵ مقدمه
- ۸۶ تفكر ، ركن اصلى شناخت : من تفكر ابصر
- ۸۷ شناخت و معرفت دينى : وتفقه فى الدين
- ۸۸ (۳) صبر و استقامت و تلاش
- ۸۸ صبر و استقامت و تلاش
- ۸۸ صبر در سختى‌ها و مصايب و ناملايمات
- ۸۹ تلاش در زندگى
- ۸۹ (۴) احتياط و ميانه‌روى (اعتدال)
- ۸۹ مقدمه
- ۸۹ احتياط
- ۹۰ (۵) وقت‌شناسى
- ۹۰ (۶) پرهيز از صفات ناپسند
- ۹۰ يك : هوا پرستى
- ۹۱ دو : عجب و خودبينى

- سه : آفات زبان ۹۲
- چهار : طعام حرام ۹۳
- ب) سفارش‌هایی درباره زندگی اجتماعی ۹۴
- ۱) مسؤولیت‌های اجتماعی ۹۴
- مقدمه ۹۴
- یک : امر به معروف و نهی از منکر ۹۴
- دو : تحمل سختی‌ها و مشکلات در راه حق ۹۵
- سه : یاری مستمندان ۹۶
- چهار : قرض الحسنه ۹۶
- ۲) آداب معاشرت و دوستی و همنشینی ۹۶
- ۳) آداب کسب و تجارت ۹۸
- پی‌نوشتها ۹۹
- کتابنامه ۱۰۲
- درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان ۱۰۳

حرکت می‌کردم و او هر روز نکته تازه‌ای از اخلاق نیک برای من آشکار می‌ساخت و مرا فرمان می‌داد که به او اقتدا کنم. مدتی از سال، مجاور کوه حرا می‌شد، تنها من او را مشاهده می‌کردم و کسی جز من او را نمی‌دید. در آن روز غیر از خانه رسول خدا، خانه‌ای که اسلام در آن راه یافته باشد وجود نداشت. تنها خانه آن حضرت بود که او و خدیجه و من نفر سوم آنها اسلام را پذیرفته بودیم. من نور وحی و رسالت را می‌دیدم و نسیم نبوت را استشمام می‌کردم. به هنگام نزول وحی بر رسول خدا، صدای ناله‌ای را شنیدم از آن حضرت پرسیدم: این ناله چیست؟ فرمود: این شیطان است که از پرستش خویش مایوس گردیده، تو آنچه را که من می‌شنوم می‌شنوی و آنچه را می‌بینم می‌بینی، تنها فرق میان من و تو این است که تو پیغمبر نیستی، بلکه وزیر منی و بر طریق و جاده خیر قرار داری، من همواره با او بودم. . . . (۴) در جای دیگر می‌فرماید: یا کمیل ان رسول الله صلی الله علیه و آله ادبه الله وهو ادبني وانا اؤدب المؤمنین و اورث ادب المکرمین (۵) ای کمیل! پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله را خدا تربیت کرد و آن حضرت مرا تربیت نمود و من نیز اهل ایمان را تربیت نموده و آداب پسنده را به آنها یاد می‌دهم. پس در وادی حیرت و سرگردانی انسانها بین مذاهب و مکاتب گوناگون، گوش جان به فرمان مطاع مبارکش می‌سپاریم که فرمود: فاستمعوا من ربانیکم واحضروه قلوبکم واستیقظوا ان هتف بکم (۶) به سخن مرد خدا و مربی الهی خویش گوش فرا دهید و دل‌های خود را در پیشگاه او حاضر سازید و هنگامی که به خاطر احساس خطر فریاد می‌کشد، بیدار شوید. برای بررسی صحیح و مفید مبحث «تعلیم و تربیت»، از دریای بیکران معارف الهی نهج البلاغه بهره‌مند خواهیم گشت و گرچه غور در این بحر عظیم و استخراج مرواریدهای درخشان آن غواص ماهری را باید، لکن: آب دریا را اگر نتوان کشید هم به قدر تشنگی باید چشید ما در این نوشتار، «تعلیم و تربیت در نهج البلاغه» را در دو بخش و هر دو بخش را در دو فصل مورد بررسی قرار داده‌ایم. امید است مقبول در گاه خدای تعالی و مورد استفاده خوانندگان گرامی قرار گیرد. (۷) بارها! توفیق تادب به آداب الهی را به ما عنایت فرما. از خدا جوییم توفیق ادب بی ادب محروم ماند از لطف رب (۸) ربنا تقبل منا انک انت السميع العليم (۹) والحمد لله رب العالمین. حوزه علمیه قم عبدالمجید زهادت
رمضان المبارک ۱۴۱۵ / بهمن ۱۳۷۳

پی‌نوشتها

(۱) آل عمران (۳) آیه ۱۶۴. (۲) نهج البلاغه، خطبه ۱۲۵: «هذا القرآن انما هو خط مستور بین الدفتین لا ینطق بلسان ولا ید له من ترجمان.» (۳) یکی از فضایل امیرالمؤمنین علیه السلام حدیث اشباه است که مورد اتفاق فریقین می‌باشد. علامه امینی در جلد سوم الغدیر، صفحه ۳۵۵ تحت عنوان «حدیث الأشباه می‌نویسد: «هذا الحدیث الذی رواه الحموی فی معجمه نقلا عن تاریخ ابن بشران قد اصفق علی روایتہ الفریقان غیر ان له الفاظا مختلفه و الیک نصوصها: اخرج امام الحنابلہ احمد عن عبدالرزاق باسناده المذکور بلفظ: من اراد ان ینظر الی آدم فی علمه و الی نوح فی فهمه و الی ابراهیم فی خلقه و الی موسی فی مناجاته و الی عیسی فی سنته و الی محمد فی تمامه و کماله فلینظر الی هذا الرجل المقبل فتناول الناس فاذا هم بعلی بن ابی طالب کانما ینقلع من صلب و ینحط من جبل. اخرج ابوبکر احمد بن الحسین البیهقی» (۴) برای مطالعه ادله برتری علی علیه السلام بر سایر صحابه، رجوع کنید به یوسف بن مطهر حلی، کشف المراد فی تجرید الاعتقاد، المسألة السابعة فی ان علیا علیه السلام افضل الصحابة. (۵) نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲. (۶) بحار الانوار، ج ۷۷، ص ۲۶۸. (۷) نهج البلاغه، خطبه ۱۰۸. (۸) شایان ذکر است که شماره خطب و رسائل و حکم بر طبق نهج البلاغه «صبحی صالح و المعجم المفهرس لالفاظ نهج البلاغه محمد دشتی و کاظم محمدی می‌باشد. (۹) مثنوی معنوی. (۱۰) بقره (۲) آیه ۱۲۷.

فصل اول: ارزش علم

۱. فضیلت علم

علم، میراثی گرانبها

قال علیه السلام: العلم وراثه کریمه والآداب حلل مجدده والفکر مرآه صافیة (۱۶) دانش، میراثی گرانبها و آداب، زینتی دایمی و فکر، آینه‌ای است صاف و شفاف. در این حکمت استعاراتی به کار رفته است: ۱. از «علم تعبیر به «میراث شده، به این مناسبت که همان‌گونه که فرزند، مال و ثروت را از پدر به ارث می‌برد، هر عالمی هم علم و دانش را از استادش به ارث برده. از آن‌جا که در میراث دانش خصوصیتی است که در میراث مال وجود ندارد، میراث علم به کرامت و ارزشمند بودن توصیف شده: «وراثه کریمه». منشا این خصوصیت، بقای علم و فنای مال و ثروت است. مالی را که فرزند از پدر به ارث می‌برد در معرض فنا و نابودی است، در حالی که علم و دانش باقی و از خطراتی که مال را تهدید می‌کند در امان است. در سایر روایات نیز از علم تعبیر به میراث و از علما تعبیر به ورثه شده است: قال امیر المؤمنین علیه السلام: العلم وراثه کریمه والآداب حلل حسان والفکر مرآه صافیة والاعتبار منذر ناصح وکفی بک ادبا لفسک ترکک ما کرهته لغیرک (۲۶) دانش، میراثی ارزشمند و آداب، زیوری نیکو و فکر، آینه‌ای درخشنده و شفاف و حوادث عبرت‌انگیز بیم‌دهنده و اندرزگوست و برای تادیب خویشتن همین بس که آنچه برای دیگران نمی‌پسندی ترک کنی. عن ابی عبدالله علیه السلام قال: ان العلماء ورثه الانبیاء وذلک ان الانبیاء لم یورثوا درهما ولادینارا وانما اورثوا احادیث من احادیثهم فمن اخذ بشیء منها اخذ حظا وافرا فانظروا علمکم هذا عن تاحذونه فان فینا اهل البیت فی کل خلف عدولا ینفون عنه تحریف الغالین وانتحال المبطلین وتاویل الجاهلین (۳۶) دانشمندان و علمای دینی وارثان پیامبرانند، زیرا انبیا از خود درهم و دیناری به ارث نمی‌گذارند و آنچه از خود باقی می‌گذارند احادیثی است از احادیث آنها، هر که از آن احادیث برگیرد، بهره فراوانی برده پس مواظب باشید دانش خود را از چه کسی می‌گیرید. همانا در بین ما اهل بیت در هر دوره جانشینان عادل هستند که تغییر دادن افراطی‌ها و بدعت‌گذاری خرابکاران و تاویل نادانان را از دین برمی‌دارند. ۲. از آداب و اخلاق پسندیده، به زیورهای متجدد و دایمی تعبیر گردیده، به این جهت که فضایل برای نفس زینت و زیورند، همان‌طوری که لباس و زیور آلات زینت بدن انسان می‌باشد. توصیف این زیورهای باطنی به تجدد و دوام، به این جهت است که به علت رسوخ در نفس، دایمی و با انسان همراه است. ۳. از فکر، تعبیر شده به «مرآه صافیة» یعنی آینه درخشنده و شفاف، زیرا همان‌طوری که آینه شفاف، اشکال و صورت‌های مقابل خود را به خوبی منعکس می‌نماید، فکر انسان نیز پرده از مجهولات تصویری و تصدیقی او برداشته و آنها را معلوم می‌کند و به تعبیر بعضی از شارحان نهج البلاغه، فکر به منزله اصطربلابی (۴) است روحانی. (۵) شارح بحرانی رحمه الله در توضیح این حکمت و کلام نورانی می‌گوید: الثالثه عشر: العلم وراثه کریمه وهو فضیله النفس العاقله وهو اشرف الکمالات التي تعتنی بها وبحسب ذلک کان وراثه کریمه من العلماء بل کان اکرم موروث ومکتسب واراد الوراثة المعنویة کقوله تعالی: فهب لی من لدنک ولیا یرثنی ویرث من آل یعقوب (۶) ای العلم والحکمه. الرابعه عشر: والآداب حلل مجدده واراد الآداب الشرعیة و مکارم الاخلاق واستعار لها لفظ الحلل المجدده باعتبار دوام زینة الانسان بها وتجدد بهائه وحسنه وتهذیب نفسه علی استمرار الزمان بلزومها واستخراج محاسنها کالحلل التي لا یزال تجدد علی لابسها. الخامسه عشر: والفکر مرآه صافیة والفکر قد یراد به القوه المفکره وقد یراد به حركه هذه القوه مطلقا ایه حركه کانت وقد یراد به معنی آخر وعنی هنا القوه نفسها واستعار لها لفظ المرآه باعتبار انها اذا وجهت نحو تحصيل المطالب التصوریة والتصدیقیة ادركها وتمثلت بها کما یتمثل فی المرآه صور ما یحاذی بها (۷) سیزدهم: دانش، میراثی ارزشمند است و فضیلت و ارزشی است برای انسان. علم و دانش از بهترین کمالاتی

است که مورد توجه است و به همین جهت میراثی گرانبها و ارزشمند از دانشمندان، بلکه گرانبهاترین چیزی است که از علما به ارث می‌رسد و به دست می‌آید. منظور از میراث، میراثی معنوی است، همان‌طوری که در قول خدای تعالی: فهب لی من لدنک ولیا یرثنی و یرث من آل یعقوب، میراث به معنای علم و حکمت است. چهاردهم: آداب زینت‌های دایمی و همیشگی است. منظور آداب شرعی و فضایل اخلاقی است و این که از آداب تعبیر به زینت‌های دایمی شده، به این مناسبت است که آداب همیشه با انسان همراه است و ارزش و شخصیت انسان را استمرار می‌دهد، مثل زینت‌هایی که دایما آنها را می‌پوشد. پانزدهم: فکر، آینه‌ای شفاف و درخشان است، فکر گاهی به معنای قوه تفکر و گاهی به معنای فکر کردن و گاهی به معنای دیگر به کار می‌رود و در این جا به معنای قوه تفکر است و این که از فکر، تعبیر به آینه شفاف شده، به این خاطر است که همان‌طوری که آینه شفاف هر چه را در مقابل دارد نشان می‌دهد، فکر هم مطالبی را که به آن عرضه می‌گردد نشان می‌دهد؛ یعنی از مبادی، انسان را به مراد می‌رساند.

سعادت انسان در افزودن علم است

سئل عن الخیر ما هو؟ فقال علیه السلام: لیس الخیر ان یكثر مالک و ولدک و لکن الخیر ان یكثر علمک (۸). از امام علیه السلام سؤال شد که خیر چیست؟ در جواب فرمودند: خیر این نیست که دارایی و فرزندان زیاد شود، بلکه خیر آن است که دانش و علمت افزون گردد. خیر در چند آیه از قرآن به معنای مال و متاع دنیوی به کار رفته: کتب علیکم اذا حضر احدکم الموت ان ترک خیرا الوصیة للوالدین و الاقربین بالمعروف حقا علی المتقین (۹). دستور داده شد که چون یکی از شما را مرگ فرا رسد، اگر دارای متاع دنیا است، وصیت کند برای پدر و مادر و خویشان به قدر متعارف، این کار سزاوار مقام پرهیزکاران است. ایحسبون انما نمدهم به من مال و بنین نسارع لهم فی الخیرات بل لایشعرون (۱۰). آیا این مردم کافر می‌پندارند که ما آنها را مدد به مال و فرزندان می‌نماییم برای آن که می‌خواهیم در حق ایشان مساعدت و تعجیل به خیرات دنیا کنیم؟ برای امتحان است و آنها نمی‌فهمند. و انه لحب الخیر لشدید (۱۱). و انسان بر حب مال دنیا سخت فریفته و بخیل است. اگر مال و فرزند خیر است پس چگونه امام علیه السلام در این کلام، خیر بودن را از مال و فرزند سلب می‌نمایند؟ پاسخ این است که خیر دو قسم است: مطلق و مقید. خیر گاهی استعمال می‌شود در «خیر مطلق» یعنی خیری که هیچ شری را در بر ندارد، و گاهی استعمال می‌شود در «خیر مقید» یعنی خیری که برای همه و در همه حال خیر نیست. کلام امام علیه السلام به نحو سلب عموم است، نه عموم سلب. یعنی خیر محض افزایش علم و دانش است، نه زیادی مال و فرزند. شارح بحرانی رحمه الله در بیان این حکمت گوید: الخیر فی العرف العامی هو کثرة المال و القینات الدنیویة و فی عرف السالکین الی الله هو السعادة الاخریة و ما یكون وسیلة الیها من الکمالات النفسانیة و ربما فسر قوم بما هو اعم من ذلك و قد نفی علیه السلام ان یكون الاول خیرا و ذلك لفنائته و مفارقتة و لما عساه ان یلحق بسببه من الشر فی الآخرة و فسر به بالثانی و عد فیہ کمال القوی الانسانیة فکثرة العلم کمال القوی النظریة للنفس العاقله (۱۲). خیر در عرف عام، فراوانی و کثرت مال و لذا ید دنیوی است، و در اصطلاح سالکین الی الله، خوشبختی و سعادت اخروی است و کمالات نفسانیة‌ای که وسیله رسیدن به آن سعادت باشد. بعضی خیر را به اعم از این تفسیر نموده‌اند. در این کلام امام علیه السلام خیر بودن را از کامیابی‌های دنیوی نفی نموده، زیرا این لذت‌ها و کامیابی‌ها فانی است و از انسان جدا می‌گردد و چه بسا موجب رسیدن شر اخروی به انسان باشد و خیر را به معنای دوم تفسیر نموده و کمال قوای انسانی را خیر دانسته‌اند. پس کثرت علم کمال قوه نظریه نفس عاقله است. امام پنجم حضرت باقر علیه السلام نیز از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل کرده‌اند که فرمودند: در غیر از تعلیم و تعلم خیری نیست. قال رسول الله صلی الله علیه و آله: العالم و المتعلم شریکان فی الاجر للعالم اجران و للمتعلم اجر و لاخیر فی سوی ذلك. (۱۳) در غرر الحکم از امیر المؤمنین علیه السلام نقل شده که: العلم اصل کل خیر.

مقام و منزلت علما نزد پیامبران

قال علیه السلام: ان اولی الناس بالانبياء اعلمهم (اعلمهم) بما جاؤوا به ثم تلا عليه السلام: ان اولی الناس بابراهيم للذين اتبعوه وهذا النبی والذين آمنوا (۱۴؛) و (۱۵) نزدیک‌ترین مردم به پیامبران کسانی هستند که به تعالیم انبیا آگاه‌ترند؛ سپس این آیه را تلاوت فرمود: نزدیک‌ترین مردم به ابراهیم کسانی هستند که از او پیروی کنند و این پیغمبر و امتش که اهل ایمانند. مجلسی رحمه الله می‌گوید: و فی بعض النسخ اعلمهم وهو اظهر (۱۶؛) در بعضی از نسخه‌ها به جای اعلمهم، اعلمهم آمده که با ظاهر کلام تطابق بیشتری دارد. ابن ابی الحدید می‌گوید: هكذا الروایة «اعلمهم، والصحيح «اعلمهم لان استدلاله بالآیه يقتضى ذلك وكذا قوله فيما بعد «ان ولی محمد من اطاع الله الى آخر الفصل ولم يذكر العلم وانما ذكر العمل (۱۷؛) اعلمهم روایت شده و حال آن که صحیح اعلمهم است، زیرا استدلال به آیه شریفه و کلام امام بعد از استدلال که فرمود: کسی دوست محمد است که از خدا پیروی و اطاعت نماید، تا آخر فصل، و این که حرفی از علم در میان نیست و سخن در مورد عمل است و عمل را ذکر نموده‌اند، دلیل است بر صحت اعلمهم نه اعلمهم. ممکن است در جواب گفته شود: بین استدلال به آیه شریفه و کلمه «اعلمهم هیچ منافاتی وجود ندارد، زیرا تبعیت و موافقت کامل با اوامر و نواهی پیامبران، زمانی حاصل می‌گردد که شخص به دستورات انبیا آگاهی لازم را داشته باشد و هر اندازه علم و آگاهی بیشتر به اوامر و نواهی داشته باشد، بهتر می‌تواند در عمل آنها را به کار گرفته و با انبیا توافق و تطابق داشته باشد و اطاعت بدون آگاهی ممکن نیست. شارح بحرانی رحمه الله در تثبیت این مطلب می‌گوید: و لما كان الغرض من الانبياء عليهم السلام جذب الخلق الى الله بطاعته فكل من ابلغ في الطاعة كان اشد موافقة لهم واقرب الى قلوبهم واقوى نسبة اليهم ولما لم يكن طاعتهم الا - بالعلم بما جاؤوا به كان اعلم الناس بذلك اقربهم اليهم واولاهم بهم وبرهان ذلك الآية المذكورة (۱۸؛) چون هدف از نبوت انبیا علیهم السلام توجه دادن مردم به خدای تعالی است که به وسیله طاعت حاصل می‌گردد، پس هر کس تلاش بیشتری در اطاعت داشته باشد، موافقت بیشتری با آنها دارد و نزد انبیا دارای قرب بیشتری خواهد بود و نسبت نزدیک‌تری با ایشان دارد و چون اطاعت آنها بدون علم به دستورات و فرامین آنها میسر نیست، آگاه‌ترین مردم به دستورات آنها، نزدیک‌ترین و شایسته‌ترین مردم به انبیا می‌باشد؛ دلیل بر این مطلب آیه‌ای است که ذکر شده.

ارزش علم

قال علیه السلام: لاشرف كالعالم (۱۹؛) هیچ شرافت و ارزشی همانند علم نیست. در شرافت و ارزشمند بودن علم، روایات دیگری نیز از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام رسیده است: قال علیه السلام: المودة اشبك الانساب و العلم اشرف الاحساب (۲۰؛) دوستی، ناگسسته‌ترین پیوندها، و دانش برترین افتخارات است. قال علیه السلام: يتفاضل الناس بالعلوم والعقول لا بالاموال والاصول (۲۱؛) مردم به وسیله دانش و عقل بر یکدیگر برتری پیدا می‌کنند، نه به وسیله مال و ثروت و اصل و نسب. قال علیه السلام: كفى بالعلم شرفا ان يدعيه من لا يحسنه ويفرح اذا نسب اليه، كفى بالجهل ذميرا منه من هو فيه (۲۲؛) در شرافت و فضیلت علم همین اندازه کافی است که کسی هم که آن را ندارد، اگر به او نسبت داده شود خوشحال می‌گردد، و در مذمت جهل و نادانی همین بس که جاهل نیز خود را از آن بری می‌داند. این مطلب منحصر به علم و جهل نیست، بلکه در شجاعت و جبن، کرم و بخل، عدالت و فسق و سایر اوصاف و سجایای متضاد، این قاعده جریان دارد؛ یعنی فاقد علم و کرم و عدالت را انتساب به آن شاد و از انتساب به جهل و بخل و فسق متنفر است. تحسین صفات حمیده حتی به وسیله فاقدان آن صفات و تقبیح رذایل اخلاقی و صفات ناپسند به وسیله واجدان آنها، ناشی از قوه‌ای است که خداوند در انسان قرار داده است: فطرت الله التي فطر الناس عليها (۲۳-۲۴؛) فطرت و

سرشت الهی است که انسان بر آن آفریده شده است .

علم بهتر است یا ثروت

قال کمیل بن زیاد : اخذ بی‌دی امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام فاخرجنی الی الجبان فلما صحر تنفس الصعداء ، ثم قال : یا کمیل بن زیاد ! ان هذه القلوب اوعیة ، فخيرها اوعاها ، فاحفظ عني ما اقول لك : الناس ثلاثة : فعالم رباني ، ومتعلم على سبيل نجاه ، وهمج رعاع اتباع كل ناعق ، يميلون مع كل ريح ، لم يستضيئوا بنور العلم ، ولم يلجؤوا الی ركن وثيق . یا کمیل ! العلم خير من المال ، العلم يحرسك وانت تحرس المال ، والمال تنقصه النفقة ، والعلم يزكو علی الانفاق ، وصنيع المال يزول بزواله . یا کمیل بن زیاد ! معرفة العلم دين يدان به ، به یکسب الانسان الطاعة فی حياته ، وجميل الاحدوثه بعد وفاته . والعلم حاکم ، والمال محکوم علیه . یا کمیل ! هلک خزان الاموال وهم احياء والعلماء باقون مابقی الدهر : اعيانهم مفقوده ، وامثالهم فی القلوب موجوده (۲۵) کمیل می گوید : امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام دست مرا گرفت و به سوی قبرستان کوفه برد . هنگامی که به صحرا رسیدیم ، آه پردردی کشید و فرمود : ای کمیل بن زیاد ! این دل‌ها همانند ظرف‌هاست که بهترین آنها ظرفی است که گنجایش و نگهداری‌اش بیشتر باشد پس آنچه برای تو می گویم ، حفظ کن و به یاد داشته باش مردم سه گروهند : علمای الهی و دانش طلبانی که در راه نجات دنبال تحصیل علمند و احمقان بی سروپا که دنبال هر صدایی می‌دوند ، با هر بادی حرکت می‌کنند ، آنها با نور علم و دانش روشن نشده‌اند و به ستون محکمی پناه نبرده‌اند . ای کمیل ! علم بهتر از مال است ، علم تو را پاسداری می‌کند ، ولی تو باید حافظ مال باشی ، مال با انفاق کم می‌شود ، ولی علم با انفاق افزوده می‌گردد ، دست پروردگان مال به مجرد زوال مال از بین می‌روند (ولی شاگردان علم پایدارند) . ای کمیل بن زیاد ! شناخت علم آیینی است که با آن جزا داده می‌شود و بر همه فرض و لازم است ، به وسیله آن انسان در دوران حیات اطاعت فرمان خدا می‌کند و بعد از وفات نام نیک از او می‌ماند ، علم حاکم است و مال محکوم و مغلوب . ای کمیل ! ثروت اندوزان مرده‌اند ، در حالی که ظاهراً در صف زندگانند ، ولی دانشمندان تا دنیا برقرار است زنده‌اند خود آنها از بین مردم رفته‌اند ولی چهره آنها در آئینه دل‌ها نقش شده است . کمیل بن زیاد نخعی کوفی از دوستان نزدیک حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به شمار می‌رود . دعای مشهور کمیل نیز منسوب به اوست . وی به دست حجاج - لعنه الله - شهید گردید . خیر شهادتش را قبلاً از حضرت شنیده بود و هنگام شهادت به حجاج می‌گوید : لقد خبرنی امیرالمؤمنین علیه السلام انک قاتلی . (۲۶) توضیح و شرح این بخش از کلام که در فضیلت علم است ، تحت چهار عنوان بیان می‌گردد :

توضیح و شرح

الف) مقدمه و زمینه کلام

کمیل می‌گوید : امیرالمؤمنین ، علی بن ابی طالب علیه السلام دست مرا گرفت و به سوی قبرستان کوفه «جبان برد . (جبان یا جبانه به صحرا و قبرستان گفته می‌شود) . از این جا معلوم می‌شود که تمام معارف را برای همه و در همه جا بیان نمی‌فرمودند و بعضی از تعالیم باید در مکان و زمان خاص و برای افراد نخبه و برگزیده بیان گردد تا از طریق آنها به دیگران منتقل شود . نکته دیگر این که معارف عالی را بدون مقدمه و آمادگی لازم و زمینه سازی مناسب نباید بیان کرد ، لذا امام علیه السلام بعد از آن که کمیل را به صحرا برده و از سروصدا و هیاهو و اشتغالات دنیوی و ظلمات و تاریکی‌های دوران پس از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله جدا می‌کنند ، برای آمادگی بیشتر در او و توجه دادن به اهمیت مطلبی که قرار است برای او بیان شود می‌فرمایند : ای کمیل ! بهترین

قلب‌ها قلبی است که گنجایش و حفظ بیشتر داشته باشد، پس آنچه را می‌خواهم برایت بگویم به خوبی حفظ نموده و به خاطر داشته باش. (۲۷)

(ب) تقسیم بندی مردم به لحاظ علم و دانش

مراد از علم و دانش که مبنا و اساس این تقسیم قرار گرفته چیست؟ با در نظر گرفتن اقسام: عالم ربانی، متعلم علی سبیل نجاه، و همج رعاع. معلوم می‌شود منظور از علم، علمی است که امام صادق علیه السلام در روایت عنوان بصری، از آن تعبیر به نور فرموده‌اند: لیس العلم بالتعلم انما هو نور یقع فی قلب من یرید الله تبارک و تعالی ان یرید الله فان اردت العلم فاطلب اولاً فی نفسک حقیقه العبودیه (۲۸) علم به آموختن نیست، بلکه علم تنها نوری است که در قلب هر کس که خدا بخواهد او را هدایت کند می‌تابد، پس اگر علم می‌خواهی باید در مرحله اول، حقیقت‌بندگی خدا را در خود طلب کنی. پس از آن که از حقیقت عبودیت سؤال نمود، حضرت فرمودند: ثلاثه اشیاء: ان لا یری العبد لنفسه فیما خوله الله ملکاً لان العبد لا یكون لهم ملک یرون المال مال الله یضعونه حیث امرهم به، ولایدبر العبد لنفسه تدبیراً، و جملة اشتغاله فیما امره تعالی به ونهاه عنه (۲۹) سه چیز است: بنده خدا برای خودش درباره آنچه خدا به وی سپرده ملکیتی نبیند، چرا که بندگان دارای ملک نمی‌باشند، همه اموال را مال خدا می‌بینند و در آن جا که خدا امر فرموده مصرف می‌نمایند و بنده خدا برای خودش مصلحت‌اندیشی و تدبیر نکند و تمام سعی و تلاش او مراعات اوامر و نواهی خدای تعالی باشد. پر واضح است که صرف دانستن علوم رسمی و آندوختن اصطلاحات، انسان را به مقام عبودیت و سعادت ابدی و حیات طیبه نمی‌رساند. چه بسا دانشمندان علوم طبیعی و تجربی و حتی حافظان اصطلاحات دینی، که از دسترسی به حقیقت علم محروم مانده‌اند. اما بیان تقسیم: مردم یا عالم ربانی‌اند، یعنی حقیقتاً خداشناس شده و مردم را در مسیر خداشناسی تربیت می‌کنند و یا در مسیر خداشناسی هستند و در غیر این دو صورت از حقیقت انسانیت خارجند، زیرا هدف از خلقت شناختن خدا و بندگی اوست: وما خلقت الجن والانس الا ليعبدون. (۳۰) و در تفسیر آیه شریفه چنین آمده: ای ليعرفون. (۳۱) کسانی که نه عالم و نه متعلمند، بی‌هدف با هر بادی به جهتی می‌روند و به هر نغمه‌ای دل می‌سپارند؛ اینها از انسانیت بهره‌ای نبرده‌اند. از این جاست که در بعضی از روایات تقسیم به صورت ثنائی است نه ثلاثی: عن ابی‌عبدالله علیه السلام: الناس اثنان: عالم و متعلم و سائر الناس همج والهمج فی النار. (۳۲) یعنی دسته سوم اصلاً قابل اعتنا نیستند، تا این که قسمی جداگانه قرار گیرند، گرچه اکثریت با این دسته سوم است. به قول شیخ بهائی رحمه الله: مفرد آوردن دو دسته اول: (عالم ربانی و متعلم علی سبیل نجاه) و جمع آوردن دسته سوم: همج رعاع اشاره به این نکته است که دو قسم اول کمتر و قسم سوم زیادند. (۳۳) اما توضیح هر یک از اقسام: دسته اول: عالم ربانی: کلمه ربانی در قرآن کریم نیز آمده است: ما کان لبشر ان یؤتیه الله الكتاب والحکم والنبوۃ ثم یقول للناس کونوا عباداً لی من دون الله ولکن کونوا ربانیین بما کنتم تعلمون الكتاب وبما کنتم تدرسون (۳۴) هیچ بشری که خدا وی را به رسالت برگزید و به او کتاب و حکمت و نبوت بخشید، او را نرسد که به مردم گوید: مرا به جای خدا پرستید، بلکه پیغمبران بر حسب وظیفه خود به مردم گویند: خداشناس و خداپرست باشید، چنانچه از کتاب به دیگران این حقیقت را می‌آموزید و خود نیز می‌خوانید. ربانی منسوب به رب است و الف و نون برای دلالت بر تعظیم و کثرت به آن اضافه شده، چنان که به شخص کثیر اللحیه لحيانی می‌گویند؛ بنابراین، ربانی کسی است که ربطش به خدا زیاد و اشتغالش به بندگی و عبودیت او بسیار باشد و نیز ربانی به کسی می‌گویند که پرورش مردم را با تدبیر در راه عبودیت و بندگی خدا به عهده دارد. (۳۵) ابن اثیر در معنای کلمه ربانی می‌گوید: وفي حدیث علی «الناس ثلاثه عالم ربانی...» هو منسوب الی الرب بزیاده الالف والنون للمبالغه وقیل من الرب بمعنی التریبه کانوا یربون المتعلمین بصغار العلوم قبل کبارها والربانی العالم الراسخ فی العلم والدين او الذی یطلب بعلمه وجه

الله تعالی وقیل العالم العامل المعلم؛ کلمه «ربانی» که در حدیث علی علیه السلام نیز آمده منسوب به «رب است با الف و نون که برای مبالغه به آن اضافه شده و گفته شده: از «رب به معنای تربیت است، نظر به این که دانش آموزان را قبل از علوم برتر به دریج با علوم و دانش‌های ابتدایی آموزش می‌دهند. و «ربانی، عالم راسخ در علم و دین است، یا کسی است که دانش را فقط برای خدا می‌آموزد و نیز گفته شده: «ربانی عالم عاملی است که به دیگران نیز می‌آموزد. دسته دوم: متعلم علی سبیل نجاه؛ جویندگان راه رستگاری: دانش طلبانی هستند که در راه سعادت و فلاح و رستگاری به دنبال کسب علمند. سبیل نجات همان صراط مستقیم است در میان راه‌های گوناگون و متفرق و انحرافی: وان هذا صراطی مستقیما فاتبعوه ولا تتبعوا السبل فتفرق بکم عن سبیلہ ذلکم وصیکم به لعلکم تتقون (۳۶؛) و این است راه راست، پیروی آن کنید و از راه‌های دیگر که موجب تفرقه و پریشانی شماست و شما را از خدا جدا می‌کند، متابعت نکنید، این است سفارش خدا به شما، باشد که پرهیزکار شوید. رسیدن به این راه مستقیم، تنها با آموختن و پیروی از عالم ربانی میسر می‌گردد. متعلم علی سبیل نجاه کسی است که به ندای ملکوتی امیر مؤمنان، علی علیه السلام دل می‌سپارد که فرمود: این تذهب بکم المذاهب وتیه بکم الغیاهب وتخدعکم الکواذب؟ ومن این توتون؟ وانی توفکون؟... فاستمعوا من ربانیکم (۳۷؛) این روش‌های گمراه کننده، شما را به کجا می‌کشد؟ تاریکی‌ها و ظلمات تا کی شما را متحیر می‌سازد؟ دروغ پردازی‌ها تا کی شما را می‌فریبد؟ از کجا در شما نفوذ نموده، شما را اغفال می‌کنند؟... پس به سخن مربی الهی خویش گوش فرا دهید. دسته سوم: همج رعاع؛ فرومایگان: از گروه سوم به علت حقارت و پستی و سقوط از انسانیت، تعبیر به همج رعاع نموده‌اند؛ یعنی پشه‌های ریز و کوچکی که حقیر و بی‌ارزش و پستند. همج بنا بر نقل جوهری، جمع کلمه همجه است، به معنای پشه‌ریزی که روی صورت و چشم چهارپایان می‌افتد. (۳۸) اوصاف دیگر این گروه را در چهار جمله بیان می‌نمایند: اتباع کل ناعق: این گروه از شدت حماقت، هر صدایی از هر جایی برخاست دنبالش می‌روند، بدون این که حق یا ناحق بودن آن را بررسی نمایند؛ مانند گله گوسفندی می‌مانند که با آواز هر چوپانی حرکت می‌کنند و به علت عدم ثبات در عقیده، دعوت هر دعوت کننده‌ای را بدون تامل می‌پذیرند. (۳۹) میلیون مع کل ریح: از شدت سستی و بی‌ارادگی و ضعف عقیده، دستخوش امواج و جویهای مخرب اجتماع می‌گردند، امروز بیعت کرده، فردا پیمان خود را می‌شکنند. لم یستضیوا بنور العلم: در ظلمت و جهل و نادانی باقی مانده و در پی خروج از تاریکی جهل به سوی فضای روشن علم و دانش نیستند. لم یلجؤوا الی رکن وثیق: به تکیه‌گاه محکمی پناه نیاورده‌اند، یعنی عقیده محکم و راسخی ندارند تا در قبال هجوم امواج هولناک جهل و فساد و تاریکی، خود را نجات دهند.

ج) مقایسه بین علم و ثروت

در مقایسه بین علم و مال می‌فرمایند: ای کمیل! علم بهتر از مال است، زیرا: العلم یحرسک وانت تحرس المال: علم تو را از وساوس شیطانی و فتنه‌ها حفظ می‌کند و حال آن که مال نه تنها حافظ تو نیست، بلکه تو باید حافظ و نگهدارنده آن باشی. این مطلب هم ضروری و مسلم است که آنچه حافظ انسان است، بهتر است برای او از آنچه انسان باید از آن نگهداری کند. المال تنقصه النفقه والعلم یزکو علی الانفاق: ثروت و دارایی با خرج کردن و به دیگران دادن کم می‌شود و حال آن که علم و دانش با نشر آن افزون می‌گردد یا به سبب نشر آن افزون می‌گردد. شیخ بهائی رحمه الله می‌گوید: کلمه «علی یجوز ان یکون بمعنی» مع کما قالوا فی قوله تعالی: و ان ربک لذو مغفره للناس علی ظلمهم (۴۰) وان تکون للسیبیه کما قالوه فی قوله تعالی: ولتکبروا الله علی ما هدیکم (۴۱-۴۲؛) کلمه «علی ممکن است به معنای» مع باشد، همان طوری که در قول خدای تعالی است: «و ان ربک لذو مغفره للناس علی ظلمهم و نیز ممکن است برای سببیت باشد، همان طوری که در قول خدای تعالی این گونه است: «ولتکبروا الله علی ما

هدیکم ^{۴۱} یعنی به سبب هدایت شما. وصنیع المال یزول بزواله: آنچه از مال و ثروت به دست می‌آید، با از بین رفتن ثروت یا صاحب ثروت، بی اثر شده و از بین می‌رود ^{۴۲} مثلاً صاحب ثروتی که از دنیا می‌رود، دیگر از آثار مال خود بهره‌ای ندارد، یا کسی که در اثر از بین رفتن ثروت و دارایی‌اش مجبور می‌شود املاک خود را به فروش رسانده و به طلب کاران بدهد، دیگر از ثروت خود بهره‌ای ندارد و حال آن‌که آنچه از علم و دانش حاصل می‌شود باقی است، چه انسان در دنیا باشد چه نباشد. معرفه العلم دین یدان به، به یکسب الانسان الطاعة فی حیاة و جمیل الاحدوثة بعد وفاته: شناخت علم آیینی است که باید آن را پذیرفت و یا به آن پاداش داده می‌شود. به وسیله علم و آگاهی و معرفت دینی است که انسان می‌تواند کسب طاعت نماید، یعنی کسی که معرفت دینی داشته باشد، مطیع خدای تعالی خواهد بود و بدون شناخت، اطاعت تحقق نمی‌پذیرد. (۴۳) قرآن کریم در این باره می‌فرماید: انما یخشی الله من عباده العلماء. (۴۴) به وسیله علم است که انسان از خود نام نیک بر جای می‌گذارد. مجمع البحرین می‌گوید: الاحدوثة ما یتحدث به الناس ومنه الحدیث «العلم به یکسب الانسان الطاعة فی حیاة و جمیل الاحدوثة بعد وفاته ای الثناء و الکلام الجمیل و الاحدوثة مفرد الاحادیث ^{۴۵} احادوثة یعنی موضوع صحبت مردم، این کلمه در حدیث «العلم به یکسب الانسان الطاعة فی حیاة و جمیل الاحدوثة بعد وفاته یعنی ستایش و نام نیکو و خوش نامی، و «احدوثة مفرد» احادیث است. شاعر شیرین سخن شیراز می‌گوید: سعیدیا مرد نکونام نمیرد هرگز مرده آن است که نامش به نکویی نبرند هیچ‌یک از این خصوصیات در مال و ثروت نیست، یعنی آنچه موجب پیدا کردن راه طاعت و فرمانبرداری خدای تعالی و آنچه باعث به یادگار ماندن نام نیک برای انسان است، فقط علم و دانش است و آگاهی دینی نه صرف داشتن مال و ثروت. العلم حاکم و المال محکوم علیه: حاکم بودن علم و دانش و محکوم بودن مال، و ثروت به این اعتبار است که هر تصرف صحیحی در مال، مبتنی و متوقف است بر دانش و آگاهی. حتی صرف مال و خرج کردن در زندگی روزمره نیز باید طبق آگاهی و دانش لازم انجام گیرد و علم معاش یکی از علومی است که بدون به کارگیری آن زندگی روزمره مختل خواهد شد ^{۴۶} از این دانش در روایات تعبیر شده به تقدیر المعیشت: عن ابی جعفر علیه السلام: الکمال کل الکمال التفقه فی الدین و الصبر علی النائبة و تقدیر المعیشت ^{۴۷} کمال انسان و نهایت کمال او، به دست آوردن آگاهی و بینش دینی و صبر در بلا و اقتصاد و میانه‌روی در زندگی است. محدث کاشانی می‌گوید: التفقه فی الدین هو تحصیل البصیرة فی العلوم الدینیة. و النائبة المصیبة و تقدیر المعیشتة تعدیلها بحیث لا یمیل الی طرفی الاسراف و التقتیر بل یکون قواما بین ذلك كما قال الله عزوجل ^{۴۸} تفقه در دین به معنای به دست آوردن آگاهی و بینش در علوم دینی است و نائبة به معنای بلا و مصیبت و تقدیر معیشت، تعدیل و توازن در زندگی است، به طوری که نه اسراف و زیاده‌روی باشد و نه تقتیر و حساست، بلکه بین این دو باشد، همان طوری که خدای تعالی فرموده است.

(د) مقایسه بین علما و ثروتمندان (۴۷)

هلک خزائن الاموال وهم احياء و العلماء باقون ما بقی الدهر اعیانهم مفقودة، و امثالهم فی القلوب موجودة. ثروت اندوزان در حال حیات دنیوی گرچه به ظاهر زنده‌اند و همانند چهارپایان می‌خورند: و یا کلون کما تاکل الانعام (۴۸)، لکن در حقیقت مرده‌اند، زیرا در اثر غفلت از خالق خود بهره‌ای از حیات طیبه انسانی نبرده‌اند: اموات غیر احياء و ما یشعرون ایان یبعثون ^{۴۹} مردگانی هستند که از حیات بی بهره‌اند و شعور ندارند که چه هنگام برانگیخته خواهند شد. مرده دل زنده تو دانی که کیست آن که ندارد به خدا اشتغال در حالی که دانشمندان الهی تا دنیا باقی است هستند گرچه اجسام و بدن‌هایشان در بین مردم نباشد، ولی یاد آنها همراه با آثارشان برای همیشه باقی و جاویدان خواهد بود. نظیر بیانی که در حکمت ۱۴۷ در مقایسه بین علم و ثروت گذشت، روایات دیگری از امیرالمؤمنین علیه السلام: نقل شده، از آن جمله: قال علیه السلام: العلم افضل من المال بسبعة: الاول: انه میراث

الانبیاء والمال میراث الفراعنة الثانی : العلم لا ینقص بالنفقة والمال ینقص بها الثالث : ینتاج المال الی الحافظ والعلم ینحفظ صاحبه . الرابع : العلم یدخل فی الکفن ویبقى المال . الخامس : المال ینحفظ للمؤمن والکافر والعلم لا ینحفظ الا للمؤمن خاصة . السادس : جمیع الناس ینتاجون الی صاحب العلم فی امر دینهم ولا ینتاجون الی صاحب المال . السابع : العلم ینقوی الرجل علی المرور علی الصراط والمال ینمعه (۵۰۶) علم از هفت جهت بر مال برتری دارد : اول : علم میراث پیامبران است و ثروت و مال میراث فراعنه . دوم : علم با بخشش و انفاق کم نمی‌شود ، و حال آن که ثروت با خرج کردن کم می‌شود . سوم : ثروت احتیاج به نگهبان دارد و حال آن که علم نگهبان صاحب علم است . چهارم : علم داخل کفن می‌شود و مال خارج از آن می‌ماند ، یعنی ثمرات دانش برای پس از مرگ هم مفید و سودمند است . پنجم : ثروت ، هم به دست مؤمن می‌رسد و هم به دست کافر ، و حال آن که علم فقط در دسترس مؤمن است . ششم : تمام مردم در امر دینشان نیازمند به عالم و دانشمند ربانی‌اند ، در حالی که به ثروتمندان خسیس نیازی ندارند . هفتم : علم ، انسان را برای عبور از صراط و رسیدن به بهشت و فردوس برین قوت و نیرو می‌بخشد ، در حالی که ثروت مانع از عبورش می‌گردد . (یعنی ثروتی که در راه صحیح مصرف نشود مانع حیات طیبه اخروی و رفتن به بهشت می‌گردد) . همچنین از آن حضرت نقل شده که فرمودند : ایها الناس اعلموا ان کمال الدین طلب العلم والعمل به وان طلب العلم اوجب علیکم من طلب المال ان المال مقسوم بینکم مضمون لکم قد قسمه عادل بینکم سیفی لکم به والعلم مخزون علیکم عند اهله قد امرتم بطلبه منهم فاطلبوه . واعلموا ان کثرة المال مفسدة للدين مقساة للقلوب ، وان کثرة العلم والعمل به مصلحة للدين و سبب الی الجنة . والنفقات تنقص المال والعلم یرکو علی انفاقه فانفاقه بئس الی حفظه و رواه (۵۱۶) ای مردم ! بدانید که کمال دین طلب علم و عمل به آن است و طلب دانش بر شما واجب‌تر است از طلب مال ، زیرا مال بین شما تقسیم و سهم شما از ثروت و مال تضمین گردیده و به عدالت بین شما قسمت شده و به شما خواهد رسید ، و حال آن که علم برای شما نزد اهلش به ودیعه نهاده شده و به شما امر شده و دنبال آن بروید و آن را از اهلش طلب کنید . بدانید کثرت و فراوانی مال موجب فساد دین و قساوت قلب‌هاست ، و حال آن که زیادی دانش و عمل به آن به صلاح و منفعت دین و وسیله‌ای است برای رسیدن شما به بهشت . بخشش و خرج کردن موجب کم شدن مال است ، در حالی که علم به واسطه انفاق و بخشش رشد و نمو می‌یابد و انفاق علم ، بخشش و گسترش آن برای حافظان و راویان دانش است .

۲. ترغیب و تشویق به فراگیری دانش

سرعت در کسب دانش

قال علیه السلام : فبادروا العلم من قبل تصویح نبتة و من قبل ان تشغلوا بانفسکم عن مستثار العلم من عند اهله (۵۲۶) در فراگیری دانش پیش دستی کنید ، قبل از آن که درخت آن بخشکد و پیش از آن که از استفاضه علم از اهلش وامانده و به خود مشغول گردید . تصویح نبتة ، یعنی خشکیدن درخت دانش که به دو صورت ممکن است و در این عبارت دو احتمال است : ۱ . درخت علم در خود انسان به خشکی گراید ، یعنی در قوای ادراکی انسان رکود پیدا شود ، یا این که قوای انسان مشغول امور دیگر غیر از فراگیری علم و دانش گردد و با وجود معلمی شایسته و کار آزموده ، انسان از آموختن علم محروم گردد و درخت علم در او خشک شود . ۲ . در علم رکود پیدا شود که رکود در علم ناشی از موت علما و دانشمندان و ازدست رفتن آثار آنهاست و تصویح نبتة کنایه است از ارتحال آن حضرت . یعنی ، قبل از آن که درخت علم به خشکی گراید و امام و پیشوای شما از دنیا رخت بریندد و از بین شما برود ، در آموختن دانش از او پیش دستی کنید . امام علیه السلام در این زمینه می‌فرماید : ایها الناس سلونی قبل ان تفقدونی فلانا بطرق السماء اعلم منی بطرق الارض قبل ان تشغبر جلها فتنه تطافی خطامها وتذهب باحلام قومها (۵۳۶) ای مردم !

پیش از آن که مرا از دست بدهید، از آنچه می‌خواهید از من بپرسید که من به راه‌های آسمان، از طرق زمین آشنا ترم. بپرسید پیش از آن که فتنه و فساد سرزمین شما را پایمال کند و سایه شوم خود را بر آن بگستراند و عقل‌های شما را دگرگون سازد. همچنین می‌فرمایند: فاسالونی قبل ان تفقدونی فوالدی نفسی بیده لا تسالونی عن شیء فیما بینکم و بین الساعه و لا عن فئه تهدی مئه و تضل مئه الا انباتکم بناعقها و فائدها و سائقها و مناخ رکابها و محطر حالها و من یقتل من اهلها قتلا و من یموت منهم موتا. ولو قد فقدتمونی و نزلت بکم کرائه الامور و حوازیب الخطوب لا طرق کثیر من السائلین و فشل کثیر من المسؤلین (۵۴). پیش از آن که مرا از دست بدهید، هر چه می‌خواهید از من بپرسید، سوگند به کسی که جانم در دست قدرت اوست، ممکن نیست از آنچه بین امروز تا قیامت واقع می‌شود و نه درباره گروهی که صد نفر را هدایت یا صد نفر را گمراه کنند از من پرسش کنید، جز آن که دعوت کننده و رهبر و آن کس که زمام این گروه را به دست دارد و جایگاه خیمه و خرگاه و محل اجتماع آنها و آنان که از گروهی کشته می‌شوند یا به مرگ طبیعی می‌میرند، از همه اینها شما را آگاه می‌سازم؛ اگر مرا از دست دهید و ناراحتی‌های زندگی و مشکلات بر شما فرو بارد، بسیاری از پرسش کنندگان سر در پیش افکنده و به حیرت فرو روند و بسیاری از کسانی که از آنها پرسش شده از پاسخ فرومانند.

فراگیری و فهم قرآن

قال علیه السلام: و تعلموا القرآن فانه احسن الحدیث و تفقهوا فیه فانه ربيع القلوب (۵۵). قرآن را فراگیرید که بهترین گفته‌هاست و در آن بیندیشید که بهار دل‌هاست. در نهج البلاغه به انحای گوناگون به قرآن توجه و اعتنای فراوان شده است: ۱. معرفی قرآن و صفات و آثار آن؛ ۲. دستور به یادگیری و تدبیر و تفکر و تفقه در قرآن؛ ۳. ذکر کلمات و عبارات یا بعضی از آیات قرآن همراه با تفسیر و تبیین آن؛ ۴. از آن جا که امام علیه السلام ترجمان و مفسر و مبین قرآن است، اساس و مبنای معارف نهج البلاغه، قرآن است. (۵۶) تعلموا القرآن: درباره لزوم فراگیری قرآن در سخنان معصومان علیهم السلام تأکید فراوانی شده است: امام صادق علیه السلام می‌فرمایند: ینبغی للمؤمن ان لا یموت حتی یتعلم القرآن او یکون فی تعلیمه (۵۷). برای مؤمن شایسته و سزاوار است که نمیرد، مگر این که قرآن را یاد گیرد یا در حال فراگیری آن باشد. فانه احسن الحدیث: توصیف قرآن به احسن الحدیث، برگرفته از خود قرآن است که فرمود: الله نزل احسن الحدیث کتابا متشابها مثانی تقشعر منه جلود الذین یخشون ربهم ثم تلین جلودهم و قلوبهم الی ذکر الله، ذلک هدی الله یمهدی به من یشاء و من یضلل الله فما له من هاد (۵۸). خدا بهترین سخن (قرآن) را نازل کرده که مطالبش به هم مربوط و به یکدیگر منعطف است؛ از تلاوت آن، خدا ترسان را لرزه بر اندام افتد و به آیات رحمت باز آرام و سکونت بخشد و دل‌هایشان را به ذکر خدا مشغول سازد؛ این هدایت خداست که هر که را بخواهد به آن رهبری فرماید و هر کس را خدا گمراه کند، هیچ هدایت کننده‌ای نخواهد یافت. مجمع البحرین در معنای حدیث می‌گوید: ما یرادف الکلام و سمی به لتجدده و حدوئه شیئا فشیئا حدیث، مرادف کلام است و به آن حدیث گفته شده، به خاطر این که به تدریج تجدد و حدوث پیدا می‌کند. راغب در معنای حدیث می‌گوید: کل کلام یرادف الانسان من جهة السمع او الوحی فی یقضته او منامه یقال له الحدیث؛ به هر سخنی که انسان می‌شنود یا از طریق وحی در بیداری یا خواب به او می‌رسد، حدیث گفته می‌شود. طبرسی در معنای «احسن الحدیث» می‌گوید: یعنی القرآن سماه الله حدیثا لانه کلام الله و الکلام سمی حدیثا کما یسمى کلام النبی صلی الله علیه و آله حدیثا و لانه حدیث التنزیل بعد ما تقدمه من الکتب المنزله علی الانبیاء و هو احسن الحدیث لفرط فصاحتها و لاعجازها و اشتماله علی جمیع ما یحتاج المکلف الیه من التنبیه علی ادله التوحید و العدل و بیان احکام الشرع و غیر ذلک من المواعظ و قصص الانبیاء و الترغیب و الترهیب (۵۹). احسن الحدیث یعنی قرآن؛ خدا قرآن را حدیث نامیده، زیرا: (اولا) قرآن سخن خداست و سخن را حدیث می‌گویند، همان طوری که سخن پیغمبر صلی الله علیه و آله را حدیث می‌گویند؛ (ثانیا) قرآن تنزیل جدیدی است پس از کتابهایی

که بر پیامبران قبلی نازل شده و بهترین سخنان است، به خاطر این که در نهایت فصاحت و اعجاز است و به خاطر این که تمام چیزهایی که بشر به آن نیازمند است در بردارد که عبارت است از: آگاهی و توجه دادن به ادله و براهین توحید و یگانگی خدا و عدل (صفات خدا) و بیان دستورهای شرع و غیر از اینها مثل نصایح و پندها و سرگذشت پیامبران سلف و ترغیب مردم به طاعت و بیم دادن آنها از عصیان. تفقهوا فیه: تلاوت قرآن زمانی اثر لازم را خواهد داشت که همراه با تدبیر و تفکر و فهمیدن معانی آن باشد. امیرالمؤمنین، علی علیه السلام در اوصاف متقین می‌فرماید: اما اللیل فصافون اقدامهم تالین لاجزاء القرآن یرتلونها ترتیلا یحزنون به انفسهم ویستثیرون به دواء دایمهم. فاذا مروا بآیه فیها تشویق رکنوا الیها طمعا و تطلعت نفوسهم الیها شوقا وظنوا انها نصب اعینهم و اذا مروا بآیه فیها تخویف اصغوا الیها مسماع قلوبهم وظنوا ان زفر جهنم و شهیقها فی اصول آذانهم (۶۰؛) متقین در شب همواره برپا ایستاده‌اند، قرآن را شمرده و با تدبیر تلاوت می‌کنند، با آن جان خویش را محزون می‌سازند و داری در خود را از آن می‌گیرند. هرگاه به آیه‌ای برسند که در آن تشویق باشد، با علاقه فراوان به آن روی آورند و روح و جانشان با شوق بسیار در آن خیره شود و آن را همواره نصب العین خود می‌سازند و هرگاه به آیه‌ای برخورد کنند که در آن بیم باشد، گوش دل خویش را برای شنیدن آن باز می‌کنند و صدای ناله و به هم خوردن زبان‌های آتش با آن وضع مهیج، در درون گوششان طنین انداز است. فانه ربیع القلوب (۶۱) این جمله به منزله علت است برای دو دستور قبلی تعلموا و تفقهوا. اگر انسان بخواهد دلش حیات تازه پیدا کند و از افسردگی و پژمردگی بیرون آید، باید به قرآن مراجعه نماید و آن را با تدبیر و فهم تلاوت کند. در همین خطبه بعد از این عبارت می‌فرماید: واستشفوا بنوره فانه شفاء الصدور (۶۲؛) از نور آن شفا جوید که شفای دل‌هاست.

هم‌نشینی با دانشمندان

قال علیه السلام: واكثر مدارس العلماء ومناقشة الحكماء فی تثبیت ماصلح علیه امر بلادك واقامة مااستقام به الناس قبلک (۶۳؛) با دانشمندان، زیاد به گفتگو بنشین و با حکما و اندیشمندان، بسیار به بحث پرداز درباره اموری که به وسیله آن وضع کشور اصلاح می‌شود و درباره آنچه موجب قوام کار مردم پیش از تو بوده. فراگیری دانش و مجالست با علما برای تمام گروه‌ها و اقشار مردم لازم است، گرچه در این جا مخاطب امام علیه السلام یکی از زمامداران است به نام مالک بن حارث اشترنخعی که از طرف حضرت، سرپرستی مردم و اداره امور کشور مصر را به عهده گرفته است. یکی از راه‌های یادگیری دانش، مجالست و هم‌نشینی با دانشمندان است که علاوه بر یادگیری، آثار عملی دیگری نیز دارد: قال امیرالمؤمنین علیه السلام: من جالس العلماء وقر و من خالط الاندال حقر (۶۴؛) کسی که با علما هم‌نشین باشد، عظمت و وقار می‌یابد و کسی که با فرومایگان هم‌نشین گردد، پست و کوچک می‌شود. مجمع البحرین می‌گوید: الوقار کسحاب الحلم والرزانة والسکينة والسکون والتوقیر: التعظیم والانذال جمع نذلة ووقار بوزن سحاب به معنای بردباری و متانت و سنگینی و آرامش است و توقیر به معنای بزرگداشت و احترام است. انذال جمع نذلة به معنای فرومایه و پست است. لقمان در نصیحت و پند و اندرز به فرزندش می‌گوید: یابنی صاحب العلماء وجالسهم وزرهم فی بیوتهم لعلک ان تشبههم فتکون منهم (۶۵؛) پسر من! با علما مصاحب و هم‌نشین باش و به منزل آنها برای دیدار آنها برو، شاید با این آمد و شد و هم‌نشینی، تو از آنها شوی. عالمی که مجالست او و یادگیری از او و حتی نگاه کردن به او عبادت است (۶۶) کدام عالم است؟ پاسخ به این سؤال با توجه به این دو روایت، به خوبی روشن می‌گردد: قال رسول الله صلی الله علیه وآله: قالت الحواریون لعیسی یا روح الله من نجالس؟ قال من ینذکرکم الله رؤیته ویزید فی علمکم منطقه ویرغبکم فی الآخرة عمله (۶۷؛) حواریون از حضرت عیسی علیه السلام پرسیدند: چه کسی را برای هم‌نشینی برگزینیم؟ پاسخ داد: کسی که دیدارش شما را یاد خدا اندازد و سخنش دانش شما را زیاد و کردارش شما را به آخرت تشویق نماید. امام هفتم، موسی بن جعفر علیه السلام فرمودند: لا تجالسوا عند کل عالم الا عالم یدعوکم من الخمس الی الخمس: من الشک الی الیقین، ومن الکبر الی التواضع، ومن الریا الی

الاخلاص ومن العداوة الى النصيحة، ومن الرغبة الى الزهد (۶۸؛) با هر عالمی همنشین و هم مجلس نشوید، بلکه تنها با عالمی همنشین باشید که از پنج چیز شمارا به پنج چیز دعوت کند: شما را از شک به یقین، و از کبر به تواضع و فروتنی، و از ریا به اخلاص، و از دشمنی به خیر خواهی، و از دنیاپرستی به زهد.

خجالت نکشیدن در کسب دانش

قال عليه السلام: ولا يستحین احد اذا لم يعلم الشيء ان يتعلمه (۶۹؛) اگر چیزی را نمی‌دانید، از فرا گرفتن آن خجالت نکشید. از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمودند: من لم یصبر علی ذل التعلّم ساعة بقی فی ذل الجهل ابدا (۷۰؛) کسی که برای یادگیری و آموختن دانش ساعتی، کوچکی و ذلت را تحمل نکند، تا ابد در ذلت و خواری جهل و نادانی باقی می‌ماند. امام صادق علیه السلام فرمودند: من رق وجهه رق علمه (۷۱؛) کسی که از پرسیدن و یادگیری دانش خجالت بکشد، علمش اندک خواهد بود. مجلسی قدس سره در شرح این روایت می‌گوید: المراد برقة الوجه الاستحياء عن السؤال وطلب العلم وهو مذموم فانه لا حياء فی طلب العلم ولا- فی اظهار الحق وانما الحياء عن الامر القبيح قال الله تعالى: و الله لا يستحي من الحق (۷۲) و رقة العلم کنایة عن قلته (۷۳؛) مقصود از «رقة الوجه خجالت کشیدن از پرسش و به دست آوردن دانش است و این چیز ناپسندی است، زیرا در به دست آوردن دانش و اظهار حق، خجالت کشیدن بی‌جاست و خجالت کشیدن فقط در کار زشت جا دارد. خدای تعالی می‌فرماید: خدا از اظهار حق خجالت نمی‌کشد. و «رقة العلم کنایه از کمی دانش است.

گنجایش پیمانۀ علم

قال عليه السلام: كل وعاء يضيق بما جعل فيه الا وعاء العلم فانه يتسع به (۷۴؛) هر ظرفی با ریختن چیزی در آن از گنجایش و فراگیری اش کم می‌شود مگر پیمانۀ علم که هرچه در آن از دانش قرار داده شود وسعت و فراگیری اش افزون می‌گردد. ظرف‌ها و پیمانۀ‌های مادی و محسوس چون ظرفیت و گنجایش محدودی دارند، اگر چیزی در آنها قرار داده شود، به تدریج از ظرفیت آنها کاسته می‌گردد، و این مطلبی است ضروری و غیرقابل انکار. اما ظرف علم و ادراک که نفس است و قوه دراکه نظر به این که اولاً مجرد است نه مادی، و ثانیاً هر ادراکی زمینه ساز ادراک دیگری است، با افزایش ادراکات گنجایش و ظرفیت بیشتری پیدا می‌کند و با پذیرش هر دانشی آمادگی پذیرش دانش‌های دیگری را پیدا می‌کند. (۷۵) این کلام نورانی امیرالمؤمنین علیه السلام مؤیدی است برای براینی که تجرد نفس و تجرد ادراک را اثبات می‌کند. (۷۶)

سیر نشدن از کسب دانش

قال عليه السلام: منهومان لا يشبعان طالب علم و طالب دنیا (۷۷؛) دو آزمندند که هرگز سیر نمی‌شوند: خواهان دانش و خواهان دنیا. از امام صادق علیه السلام نیز روایت شده: منهومان لا يشبعان منهوم علم و منهوم مال (۷۸؛) علامه مجلسی رحمه الله در شرح این روایت می‌گوید: قال الجوهری: النهمه بلوغ الهمة فی الشيء. وقد نهم بكذا فهو منهوم ای مولع به وفي الحديث منهومان لا يشبعان منهوم بالمال و منهوم بالعلم. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرمایند: منهومان لا يشبعان طالب علم و طالب دنیا، اما طالب العلم فیزداد رضى الرحمن و اما طالب الدنيا فيتمادي فی الطغیان (۷۹؛) دو آزمندند که هرگز سیر نمی‌شوند: خواهان دانش و خواهان دنیا، اما خواهان دانش رضایت خدا را می‌افزاید و اما خواهان دنیا در گمراهی و سرکشی پیش می‌رود. مجمع البحرین ذیل این حدیث می‌گوید: المنهوم فی الاصل هو الذی لا يشبع من الطعام من النهمه بالتحريك وهی افراط الشهوة فی الطعام «منهوم در اصل

کسی است که از غذا سیر نمی‌شود، از «نهمه» گرفته شده، به معنای میل زیاد به خوردن غذا. چرا طالب علم سیر نمی‌شود؟ سیر نشدن طالب علم به این علت است که علم در حد خاصی محدود نمی‌گردد. قرآن کریم می‌فرماید: وفوق کل ذی علم علیم. (۸۰) همچنین در شرح حکمت ۲۰۵ گذشت که قوه مدرکه و ادراک از مجردات است و هر ادراکی زمینه ساز ادراک دیگری است. چرا طالب دنیا سیر نمی‌شود؟ قرآن کریم می‌فرماید: خلق الانسان هلوعا (۸۱) انسان مخلوقی است طبعاً سخت‌حریص و بی‌صبر. همچنین می‌فرماید: وانه لحب الخیر لشدید (۸۲) انسان بر حب مال سخت فریفته و بخیل است. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید: یشیب ابن آدم وتشب فیه خصلتان الحرص والامل (۸۳) انسان پیر می‌شود، در حالی که دو صفت در او جوان می‌شود: حرص و آرزو. همچنین می‌فرماید: لو کان لابن آدم وادیان من ذهب لابتغی من ورائهما ثالثا ولا یملا جوف ابن آدم الا التراب ویتوب الله علی من تاب (۸۴) اگر انسان دو صحرا پر از طلا داشته باشد، صحرای سومی را طلب می‌کند و درون انسان را غیر از خاک چیز دیگری پر نمی‌کند و هر کس توبه کند خدا او را می‌پذیرد. امام صادق علیه السلام می‌فرماید: ان فیما نزل به الوحی من السماء لو ان لابن آدم وادین سیلان ذهبا وفضة لابتغی لهما ثالثا یابن آدم انما بطنک بحر من البحور وواد من الاودیة لا یملاه شیء الا التراب (۸۵) در آنچه به وسیله آن وحی از آسمان نازل شد چنین آمده: اگر انسان دو صحرا پر از طلا و نقره داشته باشد، سومی آنها را طلب می‌کند، ای انسان! شکم تو دریایی است از دریاها و صحرای است از صحراها که به جز خاک چیزی آن را پر نمی‌کند.

۳. نکوش جهل و نادانی

سکوت دانشمندان

وفیها حال الناس قبل البعثة قال علیه السلام: ... بارض عالمها ملجم وجاهلها مکرم (۸۶) در بیان حال مردم در زمان جاهلیت قبل از بعثت: ... در سرزمینی که دانشمندان به حکم اجبار لب فرو بسته و جاهلش گرامی داشته می‌شود. یکی از مهم‌ترین عوامل رکود و عقب ماندگی جوامع بشری، این است که دانشمندان جامعه نمی‌توانند اظهار نظر کنند و صدای خود را به توده مردم برسانند، در حالی که از طرف مقابل، نادانان با در دست داشتن اهرم‌های قدرت و امکانات گوناگون تبلیغی، حرف باطل خود را به خورد مردم داده و گوش آنها را از باطیل خود پر می‌کنند. در چنین جامعه‌ای دانشمندان در بند و جهال آزاد و رهایند. مهر فروزنده چو پنهان شود شب پره بازیگر میدان شود شاعر عرب می‌گوید: سبحان من وضع الاشیاء موضعها و فرق العز و الاذلال تفریقا کم عاقل عاقل اعیت مذاهبه و جاهل جاهل تلقاه مرزوقا هذا الذی ترک الاوهام حائرة وجعل العالم النحریر زندیقا پاک و منزه است خدایی که هر چیزی را در جای خود قرار داد و عزت و ذلت را به خوبی از هم جدا کرد. چه بسیار عاقلی را می‌بینی که زندگی بر او سخت و دشوار گردیده و جاهلی را که با آسایش و فراخی زندگی می‌کند. این همان چیزی است که اوهام را سرگردان و عالم نحریر را زندیق کرده است. علت عمده سکوت دانشمندان و هیاهوی جهال و سردمداران باطل، این است که اهل باطل با تزویر و نیرنگ باطل‌ها را لباس حق می‌پوشانند، این جاست که دانشمندان و آگاهان به مسائل، از اظهار حق و ابطال باطل ناتوان گشته و نادانان به سرعت به سوی باطل گرایش پیدا می‌کنند. امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید: فلو ان الباطل خلص من مزاج الحق لم یخف علی المرتادین ولو ان الحق خلص من لبس الباطل انقطعت عنه السن المعاندین ولكن یؤخذ من هذا ضغث و من هذا ضغث فیمزجان فهناک یتولی الشیطان علی اولیائه وینجو الذین سبقت لهم من الله الحسنی (۸۷) اگر باطل کاملاً از حق جدا می‌گردید، بر آنان که پی‌جوی حقیقتند پوشیده نمی‌ماند و چنانچه حق از باطل خالص می‌شد، زبان معاندان از آن قطع می‌گردید، ولی قسمتی از حق و قسمتی از باطل گرفته می‌شود سپس بایکدیگر آمیخته می‌گردد. این جاست که شیطان بر دوستان خود چیره

می‌شود و تنها آنان که مورد حمایت خدا بوده‌اند نجات می‌یابند. امام علیه السلام خطاب به معاویه - علیه الهایه - می‌نویسد: فماذا بعد الحق الا الضلال المبین وبعد البیان الا اللبس فاحذر الشبهه واشتمالها علی لبستها فان الفتنة طالما اغدفت جلابیها واغشت الابصار ظلمتها (۸۸؛) آیا بعد از روشن شدن راه حق جز گمراهی آشکار چیزی هست؟ و آیا بعد از بیان واضح جز مغلطه و اشتباه کاری تصور می‌گردد؟ از اشتباه اندازی‌ها و غلطکاری‌ها پرهیز، زیرا از دیر زمان، فتنه، پرده‌های سیاه خود را گسترده و با تاریکی خود دیده‌هایی را نابینا کرده است.

عالم نمایان

قال علیه السلام: و آخر قد تسمى عالما وليس به فاقتبس جهائل من جهال و اضاليل من ضلال و نصب للناس اشراکا من حبال غرور و قول زور قد حمل الكتاب علی آرائه و عطف الحق علی اهوائه يؤمن الناس من العظام و يهون كبير الجرائم. يقول: اقف عند الشبهات و فيها وقع؛ و يقول: اعتزل البدع و بينها اضطجع. فالصورة صورة انسان و القلب قلب حیوان لا يعرف باب الهدی فیتبعه و لا باب العمی فیصد عنه و ذلك میت الاحیاء (۸۹؛) و دیگری که عالم نامیده می‌شود، در صورتی که عالم نیست، یک سلسله نادانی‌ها را از جمعی نادان فرا گرفته و مطالبی گمراه کننده از گمراهان آموخته، دام‌هایی از طناب‌های غرور و گفته‌های دروغین بر سر راه مردم افکنده، قرآن را بر میل و خواسته‌های خود تطبیق می‌دهد و حق را به هوس‌های خود تفسیر می‌کند، مردم را از گناهان بزرگ ایمنی می‌بخشد و جرایم بزرگ را در نظر هاسبک جلوه می‌دهد. می‌گوید: از ارتکاب شبهات اجتناب می‌کنم، در حالی که در آنها غوطه‌ور است. می‌گوید: از بدعت‌ها کناره گرفته‌ام ولی در آنها غلط می‌زند. چهره او چهره انسان است و قلبش قلب حیوان؛ راه هدایت را نمی‌شناسد که از آن طریق برود و راه خطا و انحراف را تشخیص نمی‌دهد تا آن را مسدود کند و او مرده‌ای است در میان زندگان. در این بخش از خطبه، امام علیه السلام به توصیف و شرح حال عالم نمایان جاهل پرداخته و پرده از چهره کریه آنها برمی‌دارد: ۱. عوام فریبی: در بین مردم تظاهر به علم و دانش نموده تا جایی که نزد مردم دانشمند شمرده می‌شوند آنها با دام‌های مکر و نیرنگ مردم را به خود جلب می‌نمایند. ۲. جهل و نادانی: آنها از علم و دانش بهره‌ای نبرده‌اند؛ بلکه اندوخته‌هایشان عبارت است از مطالب گمراه کننده‌ای که از گمراهان فرا گرفته‌اند. آنها به علت جهل و نادانی بیش از حد، مواضع شبهه را نمی‌شناسند، لذا مرتکب شبهات شده، در حالی که خیال می‌کنند از شبهه اجتناب نموده‌اند. همچنین در بدعت‌ها فرورفته و غوطه‌ورند، در حالی که به خیال خود از بدعت‌ها برکنارند. ۳. هواپرستی: آنها قرآن و تعالیم دین را تحریف نموده و بر طبق هوا و هوس خود تطبیق نموده و به میل خود تفسیر می‌کنند. خود خواهی و هواپرستی عالم نمایان که همیشه در خدمت ستمکاران و حکام جور بوده‌اند، کار را به جایی رساند که هنوز پیکر مطهر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از روی زمین برداشته نشده و هنوز آوای ملکوتی حضرتش در گوش‌ها طنین‌انداز بود (من کنت مولاه فهذا علی مولاه) (۹۰) (انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی) (۹۱)، که جامعه اسلامی هدف تیرهای زهر آگین شبهات سامری‌های دوران قرار گرفت و مصداق کریمه و ما محمد الارسل قد خلت من قبله الرسل افان مات او قتل انقلبتم علی اعقابکم و من ینقلب علی عقبیه فلن یضر الله شیئا و سیجزی الله الشاکرین (۹۲) گردید. ۴. انحطاط و سقوط از انسانیت: گرچه آنان در ظاهر به شکل انسان هستند، ولی در باطن حیوانند. مردگان حقیقی‌اند که در شکل زندگانند. قرآن کریم درباره این افراد می‌فرماید: ولقد ذرانا لجهنم کثیرا من الجن و الانس لهم قلوب لا یفقهون بها ولهم اعین لا یبصرون بها ولهم آذان لا یسمعون بها اولئک کالانعام بل هم اضل اولئک هم الغافلون (۹۳؛) و محققا بسیاری از جن و انس را برای جهنم واگذاریم، چه آن که آنها را دل‌هایی است بی ادراک و معرفت و دیده‌هایی بی نور بصیرت و گوش‌هایی ناشنای حقیقت. آنها مانند چهار پای‌اند، بلکه بسی گمراه‌ترند (زیرا قوه ادراک و مصلحت و مفسده را داشتند و باز عمل نکردند) آنها مردمی غافلند. در آیه دیگر می‌فرماید: ام تحسب ان اکثرهم یسمعون او یعقلون ان هم الا- کالانعام بل هم اضل

سیلا (۹۴) یا پنداری که اکثر این کافران حرفی می‌شنوند یا فکر و تعقلی دارند؟ اینان در بی‌عقلی بس مانند چهارپایانند بلکه نادان و گمراه‌تر. شاعر شیرین سخن شیراز می‌گوید: صورت زیبایی ظاهر هیچ نیست ای برادر سیرت زیبا بیار دیو در مردم نیامیزد مترس بل بترس از مردمان دیوسار (۹۵) از کسانی که با این اوصاف چهارگانه رهبری فکری جامعه بشری را به عهده می‌گیرند، جز تباهی و فساد نتیجه‌ای مورد انتظار نخواهد بود. عالم نمایان جاهل دیو سیرت در مقام موعظه و هدایت مردم، آنان را از گناهان بزرگ ایمنی بخشیده و گناهان بزرگ را در نظر مردم سبک جلوه می‌دهند. قرآن کریم می‌فرماید: افامنوا مکر الله فلا یامن مکر الله الا القوم الخاسرون (۹۶) آیا از مکر خدا غافل و ایمن شده‌اند؟ از مکر خدا غافل نشوند، مگر مردم زیانکار. امیر مؤمنان علی علیه السلام می‌فرماید: الفقیه کل الفقیه من لم یقنط الناس من رحمۃ الله ولم یؤیسهم من روح الله و لم یؤمنهم من مکر الله (۹۷) دانشمند آگاه به دین، کسی است که مردم را از رحمت الهی نومید نکند و از لطف و محبت او مایوس نگرداند و از مجازات‌های غافلگیرانه او ایمن ننماید.

تاریکی جهل و نادانی

قال علیه السلام: لم یستضیئوا باضواء الحکمة ولم یقدحوا بزناد العلوم الثاقبة فهم فی ذلک کالانعام السائمة والصخور القاسیة (۹۸) با فروغ حکمت، عقل و خرد خویش را روشن نساخته و با آتش افروز دانش‌های روشنگر، فکر خود را شعله‌ور ننموده، آنها در این کار همچون چهارپایان صحرائی و سنگ‌های سخت و نفوذناپذیرند. امام علیه السلام در این کلام، جهل و نادان‌هایی که از فرامین و توصیه‌های معلمان و مربیان الهی سرپیچی نموده و از دانش آنها بی‌بهره‌اند را به دو چیز تشبیه نموده‌اند: ۱. انعام سائمة ۲. صخور قاسیه تشبیه انعام سائمة‌اند، زیرا همانند چهارپایان چرنده‌ای هستند که در شهوت بطن و فرج غوطه‌ور و هیچ قانون و رادع و مانعی برای خود قایل نیستند. خدای تعالی در مورد این افراد می‌فرماید: والذین کفروا یتمتعون ویاکلون کما تاکل الانعام والنار مثنی لهم (۹۹) و آنان که کافر شدند و همانند چهارپایان به تمتع و شهوترانی و شکم‌پرستی پرداختند، عاقبت منزل آنها دوزخ خواهد بود. در جای دیگر، چنین افرادی را از چهارپایان گمراه‌تر می‌خواند: اولئک کالانعام بل هم اضل اولئک هم الغافلون (۱۰۰) اما وجه شباهت این کور دلان غافل به صخور قاسیه، یعنی سنگ‌های نفوذناپذیر: این گروه از مردم از هدایت‌های الهی و تعالیم مربیان دینی اثر نمی‌پذیرند و نورهدایت در قلب آنها وارد نمی‌شود، زیرا گرفتار بیماری مهلک و خطرناک قساوت‌قلب هستند. قرآن کریم در این باره می‌فرماید: ثم قست قلوبکم من بعد ذلک فهی کالحجارة او اشد قسوة وان من الحجارة لما یتفجر منه الانهار وان منها لما یشقق فیخرج منه الماء وان منها لما یهبط من خشیة الله وما الله بغافل عما تعملون (۱۰۱) [خطاب به بنی اسرائیل می‌فرماید:] پس با این همه سخت دل گشتید که دل‌هاتان چون سنگ یا سخت‌تر از سنگ شد، چه آن‌که برخی از سنگ‌هاست که نهرهای آب از آن بجوشد و برخی از سنگ‌ها شکافد و هم آب از آن بیرون‌آید و پاره‌ای دیگر از ترس خدا فرود آید. و ای سنگدلان! بترسید، که خدا غافل از کردار شما نیست. در مذمت قساوت‌قلب و سنگدلی از معصومان: روایاتی رسیده است: عن النبی صلی الله علیه وآله: ان ابعث الناس من الله القاسی القلب (۱۰۲) دورترین مردم از رحمت الهی، شخص سنگدل است. امیر مؤمنان، علی علیه السلام می‌فرماید: من اعظم الشقاوة القساوة (۱۰۳) بزرگ‌ترین شقاوت‌ها سنگدلی است. امام باقر علیه السلام می‌فرماید: ما ضرب عبد بعقوبه اعظم من قسوة القلب (۱۰۴) بنده به عقوبتی بزرگ‌تر از سنگدلی مبتلا نشده است.

سستی در فراگیری علوم دینی

قال علیه السلام: ولاتکونوا کجفاه الجاهلیة لا فی الدین یتفقهون ولا عن الله یعقلون کقیض بیض فی اداح یکون کسرھا وزرا و یشق

حضانها شرا (۱۰۵) مانند ستم پیشگان دوران جاهلیت نباشید که نه در پی آگاهی دینی بودند و نه در شناسائی خداوندی می‌کردند، مثل تخم افعی در لانه پرنده‌گان که شکستن آن گناه است، زیرا گمان می‌رود تخم پرنده باشد، اما جوجه آن شر و زیانبار است، یعنی ظاهر شما به حکم محیط اسلامی ایمان است، ولی در باطن صفات جاهلیت را دارید. لافی الدین یتفقون: یکی از اوصاف ستم‌پیشگان جاهل و نادان، عدم تفقه در دین است، یعنی در پی به دست آوردن آگاهی‌های دینی و دستورها و قوانین شریعت نیستند و با لابلالی‌گری و بی‌بندوباری زمان جاهلیت خو گرفته‌اند. این عبارت گرچه در لسان ردع و نهی است، لکن در معنا حث و تحریک است به تفقه در دین و شناخت شریعت. قرآن درباره لزوم تفقه و شناخت دین می‌فرماید: وما کان المؤمنون لینفروا کافه فلولاً نفر من کل فرقه منهم طائفة لیتفقوها فی الدین ولینذروا قومهم اذا رجعوا الیهم لعلهم یحذرون (۱۰۶) و لازم نیست همه به سوی جهاد کوچ کنند، بلکه باید از هر فرقه‌ای عده‌ای برای آموختن دستوره‌ای شرع و تحصیل آگاهی‌های دینی نزد پیامبر صلی الله علیه و آله بروند و پس از بازگشت به محل خود، مردم را نسبت به مسائل دین آگاه سازند، شاید که تبلیغ دین و بیان احکام در آنها مؤثر افتد و آنها را خدا ترس نماید. تفقه در دین، یعنی به دست آوردن نظر شرع در تمام پدیده‌های زندگی شخصی و اجتماعی، و فقه به معنای عام و فراگیرش اصول و فروع را شامل می‌گردد. در کتب روایی بر لزوم تفقه در دین تاکید فراوان شده است. (۱۰۷) ولا عن الله یعقلون: یکی دیگر از ویژگی‌های ستم پیشگان دوران جاهلیت، این است که شعور خداشناسی ندارند و در آیات و نشانه‌های خداوند تفکر و تدبر نمی‌کنند. قرآن کریم، به ویژه در سوره روم، در مواضع متعدد دعوت به تفکر و تدبر در آیات الهی نموده است و با جملاتی از قبیل: ان فی ذلک لآیات للعالمین (۱۱۰) و ان فی ذلک لآیات لقوم یعقلون (۱۱۱) بر ضرورت خداشناسی تاکید نموده است. تعقل در خداوند به معنای تفکر در آیات و نشانه‌های الهی است، نه تفکر در ذات خدای تعالی، زیرا از تفکر در ذات خدای تعالی در شرع نهی اکید شده است و به جز سرگردانی و گمراهی و پریشانی نتیجه‌ای ندارد. (۱۱۲) کفیض بیض فی اداح یكون کسرها وزرا ویخرج حضانها شرا. کسی که فهم و آگاهی دینی و شعور خداشناسی ندارد، همانند تخم افعی است که به علت این که در لانه پرنده‌گان است محترم است، یعنی به ظاهر جزء امت اسلامی به شمار می‌رود و مال و جانش محترم است، در حالی که در باطن شر و مضر برای دین می‌باشد. احتمال دیگر آن است که کلام امام علیه السلام مشتمل بر دو نهی جداگانه باشد: لاتکونوا کجفاه الجاهلیة و لاتکونوا کفیض بیض. خسارات سنگینی از ناحیه مشرکانی که به ظاهر اسلام را پذیرفته، لکن فهم دینی پیدا نکردند و به شعور خداشناسی دست نیافتند، بر پیکر جامعه اسلامی وارد شده است. تاریخ اسلام پر است از تهاجم‌های نظامی و تبلیغی این عناصر بر علیه اولیای الهی که گاه با کشیدن شمشیر و گاهی با جعل حدیث و دروغ پردازی و شایعات و وارونه جلوه دادن دین، در عمل دشمنی خود را آشکار نمودند.

نادان، نامتعال است

قال علیه السلام: لا تری الجاهل الا مفرطاً او مفرطاً (۱۱۳) همیشه جاهل یا افراطگر یا تفریط کننده است. اعتدال و میانه‌روی در شئون مختلف زندگی، از صفات حمیده است که ناشی از آگاهی و تفکر صحیح می‌باشد. تندروی و زیاده‌روی و در طرف مقابل سستی و کندروی از صفات رذیله و ناشی از عدم آگاهی و نداشتن تفکر صحیح است. (۱۱۴)

ذلت نادانی

قال علیه السلام: اذا اردل الله عبدا حظر علیه العلم (۱۱۵) هر گاه خداوند بنده‌ای را به خاطر گناهانش پست‌شمارد، علم و دانش را

از او منع می‌کند. مجلسی رحمه الله در توضیح حظر علیه العلم می‌گوید: ای لم یوفقه لتحصیله (۱۱۶) او را موفق به تحصیل دانش نمی‌کند. مستفاد از آیات کریمه قرآن، این است که خدای تعالی، دل‌هایی را به دلیل کفر، نفاق، تجاوز و ستمکاری مهر می‌زند، به طوری که دیگر از قبول و پذیرش حق محروم می‌گردند. (۱۱۷) سعد از امام باقر علیه السلام روایت کرده که فرمودند: ان القلوب اربعة: قلب فيه نفاق وایمان و قلب منکوس و قلب مطبوع و قلب ازهر اجرد. فقلت ما الازهر؟ قال: فيه كهيئة السراج فاما المطبوع فقلب المنافق واما الازهر فقلب المؤمن ان اعطاه شكر وان ابتلاه صبر واما المنکوس فقلب المشرك ثم قرا هذه الآية «افمن یمشی مکبا علی وجهه اهدی امن یمشی سویا علی صراط مستقیم فاما القلب الذی فیہ ایمان و نفاق فهم قوم کانوا بالطائف فان ادرك احدهم اجله نفاقه هلک وان ادركه علی ایمانه نجا (۱۱۸) همانا دل‌ها چهارگونه‌اند: دلی که در آن نفاق و ایمان است و دلی که وارونه است و دلی که مهرخورده و چرک و زنگار روی آن را پوشیده است و دلی که تابناک و پاکیزه است. عرض کردم: دل تابناک کدام است؟ فرمود: دلی که چون چراغی در آن است و اما دل مهرخورده، دل منافق است و اما دل وارونه دل مشرک است. سپس این آیه را خواند: افمن یمشی مکبا علی وجهه اهدی امن یمشی سویا علی صراط مستقیم. (۱۱۹) اما آن دلی که در آن ایمان و نفاق، هر دو هست دل مردمی است که در شهر طایف بودند، پس هر کدام در حال نفاق مرگش می‌رسید هلاک بود، و اگر در حال ایمان اجلش می‌رسید رستگار بود. مجلسی رحمه الله در شرح «قوم کانوا بالطائف می‌گوید: و ذکرهم علی التمثیل والمراد بهم الشاک ومن یتعبد الله علی حرف. (۱۲۰)

پی‌نوشتها

۱. نهج البلاغه، حکمت ۵. ۲. بحار الانوار، ج ۱، ص ۱۶۹. نظیر این روایت را سید رضی در کلمات قصار، حکمت ۳۶۵ آورده است: «الفکر مرآة صافية والاعتبار منذر ناصح وكفی ادبا لفسکک تجنبک ما کرهته لغیرک.» ۳. محمد بن یعقوب کلینی، اصول کافی، ج ۱، ص ۳۲. ۴. در معنای اصطلاح گفته‌اند: به یونانی استر ترازو بود که در سکه عدل ساز او بود اگر معنی‌ام باز پرسى زلاب بود هم به گفتار روم آفتاب پس آن کو مراد از سطرلاب جست ترازوی خورشید باشد درست ۵. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱۸، ص ۹۳. ۶. مریم (۱۹) آیه ۵-۶. ۷. ابن میثم بحرانی، شرح نهج البلاغه، ج ۵، ص ۲۴۰. ۸. نهج البلاغه، حکمت ۹۴. ۹. بقره (۲) آیه ۱۸۰. ۱۰. مؤمنون (۲۳) آیه ۵۵ و ۵۶. ۱۱. عادیات (۱۰۰) آیه ۸. ۱۲. ابن میثم بحرانی، شرح نهج البلاغه، ج ۵، ص ۲۸۸. ۱۳. بحار الانوار، ج ۱، ص ۱۷۳. ۱۴. نهج البلاغه، حکمت ۹۶. ۱۵. آل عمران (۳) آیه ۶۸. ۱۶. بحار الانوار، ج ۱، ص ۱۸۳. ۱۷. شرح نهج البلاغه، ج ۱۸، ص ۲۵۲. ۱۸. شرح نهج البلاغه، ج ۵، ص ۲۸۹. ۱۹. نهج البلاغه، حکمت ۱۱۳. ۲۰. بحار الانوار، ج ۱، ص ۱۸۳. ۲۱. عبدالواحد بن محمد آمدی، غرر الحکم. ۲۲. بحار الانوار، ج ۱، ص ۱۸۵. ۲۳. روم (۳۰) آیه ۳۰. ۲۴. مولوی می‌گوید: این صدا در کوه دل‌ها بانگ چیست گه پر است از بانگ این گاهی تهی است هر کجا هست آن حکیم اوستاد بانگ او از کوه دل خالی مباد هست که کآوا ثنا می‌کند هست که آواز صدا می‌کند مرحوم مظفر در توضیح و تبیین این قوه درونی انسان می‌گوید: «ان الله تعالی خلق فی قلب الانسان حسا وجعله حجة علیه یدرک به محاسن الافعال ومقابحها وذلك الحس هو الضمیر بمصطلح علم الاخلاق الحديث وقد یسمى بالقلب او العقل العملی او العقل المستقیم او الحس السليم عند قدماء الاخلاق. فهذا الحس فی القلب او الضمیر هو صوت الله المدوی فی دخيلة نفوسنا یخاطبها به ویحاسبها علیه ونحن نجده کیف یؤنب مرتكب الرذيلة ویقر عين فاعل الفضيلة وهو موجود فی قلب كل انسان وجميع الضمائر تتحد فی الجواب عند استجوابها عن الافعال، فهی تشترک جمیعا فی التمییز بین الفضيلة والرذيلة وان اختلفت فی قوة هذا التمییز وضعفه کسائر قوى النفس اذ تفاوت فی الافراد قوة وضعفا؛ خدای تعالی در درون انسان حسی را خلق کرده و آن را حجت بر انسان قرار داده که به واسطه آن حس درونی، خوبی‌ها و بدی‌های کارها را تشخیص می‌دهد. این حس در اصطلاح علم اخلاق جدید «ضمیر» و نزد قدمای علم

اخلاق «قلب یا «عقل عملی یا «عقل مستقیم یا «حس سلیم نامیده می‌شود. این حس درونی یا ضمیر، ندای طنین‌انداز الهی است که نفس انسان به واسطه آن صدا مخاطب و مورد محاسبه واقع می‌گردد. ما در درون خود می‌یابیم که این حس چگونه مرتکب کار ناپسند را سرزنش و ملامت می‌کند و کسی را که کار خوب انجام می‌دهد، شاد باش گفته تشویق می‌کند. این حس در قلب هر انسانی هست و همه وجدان‌ها به پرسش از افعال پاسخ هماهنگ و یکنواخت می‌دهند و همه فضایل را از رذایل تمیز می‌دهند، گرچه در این تشخیص بعضی قوی‌تر و بعضی ضعیف‌ترند، مانند سایر قوای نفس. «(المنطق، ص ۲۹۵). ۲۵. نهج البلاغه، حکمت ۱۴۷. ۲۶. ر. ک: سید ابوالقاسم خوئی، معجم رجال الحدیث، ج ۱۴، ص ۱۲۸. ۲۷. همین روش، یعنی ایجاد آمادگی در مخاطب قبل از بیان معارف عالیه را در برخورد امام صادق علیه السلام با عنوان بصری به خوبی می‌توان مشاهده نمود: عنوان بصری پس از عمری شاگردی مالک، به محضر امام صادق علیه السلام تشریف می‌یابد و از حضرت می‌خواهد که نزد ایشان شاگردی کند، لکن حضرت در برخورد اول خواسته او را رد می‌کنند، تا آن‌که پس از طی مراحل و ایجاد آمادگی لازم در او - که مرحوم مجلسی قضیه را مفصلاً بیان نموده - معارف عالیه‌ای را به عنوان اولین درجه تقوا برای او بیان می‌فرمایند. ۲۸. بحار الانوار، ج ۱، ص ۲۲۵. ۲۹. بحار الانوار، ج ۱، ص ۲۲۵. در توضیح این مطلب که علم حقیقی غیر از علوم رسمی و حفظ اصطلاحات است، شیخ بهائی بیانی منظوم دارد: قد صرفت العمر فی قیل و قال یا ندیمی قم فقد ضاق المجال علم رسمی سربه سر قیل است و قال نه از او کیفیت حاصل نه حال علم نبود غیر علم عاشقی مابقی تلبیس ابلیس شقی ۳۰. ذاریات (۵۱) آیه ۵۶. ۳۱. ابن جمعه حویزی، تفسیر نورالثقلین، ج ۵، ص ۱۳۲. ۳۲. بحار الانوار، ج ۱، ص ۱۸۷. ۳۳. همان، ص ۱۹۰. ۳۴. آل عمران (۳) آیه ۷۹. ۳۵. ر. ک: فضل بن حسن طبرسی، مجمع البیان، ج ۲، ص ۴۶۵؛ ج ۱، ص ۱۸۷. ۳۶. انعام (۶) آیه ۱۵۳. ۳۷. نهج البلاغه، خطبه ۱۰۸. ۳۸. بحار الانوار، ج ۱، ص ۱۸۷. ۳۹. النبی: صوت الراعی بغنمه (بحار الانوار، ج ۱، ص ۱۹۰). ۴۰. رعد (۱۳) آیه ۶. ۴۱. بقره (۲) آیه ۱۸۵. ۴۲. بحار الانوار، ج ۱، ص ۱۹۰. ۴۳. شیخ طوسی رضی الله عنه این گونه روایت نموده: «یا کمیل صحبه العالم دین یدان به تکسبه الطاعه فی حیاته و جمیل الاحدوثه بعد وفاته (امالی، ج ۱، ص ۱۹). ۴۴. فاطر (۳۵) آیه ۲۸. ۴۵. محمد بن یعقوب کلینی، اصول کافی، ج ۱، ص ۳۲. ۴۶. ملامحسن فیض کاشانی، الوافی، ج ۱، ص ۱۳۱. ۴۷. مقایسه بین علما و ثروتمندان نیز مقایسه بین علم و ثروت است. ۴۸. محمد (۴۷) آیه ۱۲. ۴۹. نحل (۱۶) آیه ۲۱. ۵۰. بحار الانوار، ج ۱، ص ۱۸۵. ۵۱. ابن شعبه حرانی، تحف العقول، ص ۱۹۹. ۵۲. نهج البلاغه، خطبه ۱۰۵. ۵۳. نهج البلاغه، خطبه ۱۸۹. ۵۴. همان، خطبه ۹۳. ۵۵. همان، خطبه ۱۱۰. ۵۶. هریک از این چهار مطلب باید در رساله مستقلی تحت عنوان «قرآن در نهج البلاغه مورد بررسی قرار گیرد. ۵۷. اصول کافی، ج ۲، ص ۶۰۷. ۵۸. زمر (۳۹) آیه ۲۳. ۵۹. فضل بن حسن طبرسی، مجمع البیان، ج ۴، ص ۴۹۵. ۶۰. نهج البلاغه، خطبه ۱۹۳. ۶۱. همان، خطبه ۱۱۰. ۶۲. همان جا. ۶۳. همان، نامه ۵۳. ۶۴. بحار الانوار، ج ۱، ص ۲۰۵. ۶۵. بحار الانوار، ج ۱، ص ۲۰۵. ۶۶. بحار الانوار، ج ۱، ص ۱۹۵. ۶۷. اصول کافی، ج ۱، ص ۳۹. ۶۸. بحار الانوار، ج ۱، ص ۲۰۵. ۶۹. نهج البلاغه، حکمت ۸۲. ۷۰. بحار الانوار، ج ۱، ص ۱۷۷. ۷۱. همان، ج ۶۸، ص ۳۳۱. ۷۲. احزاب (۳۳) آیه ۵۳. ۷۳. بحار الانوار، ج ۶۸، ص ۳۳۱. ۷۴. نهج البلاغه، حکمت ۲۰۵. ۷۵. ر. ک: ابن میثم بحرانی، شرح نهج البلاغه، ج ۴، ص ۳۴۷. ۷۶. مجرد نفس و کیفیت ادراک و چگونگی گسترش معلومات در محل خود مستدلاً مورد بحث قرار گرفته و از حوصله این نوشتار خارج است. ۷۷. نهج البلاغه، حکمت ۴۵۷. ۷۸. بحار الانوار، ج ۱، ص ۱۶۸. ۷۹. همان، ج ۱، ص ۱۸۲. ۸۰. یوسف (۱۲) آیه ۷۶: باید دانست که ظاهر جمله «ذی علم این است که مقصود از آن علمی است که عارض بر عالم می‌شود و زاید بر ذات اوست (زیرا کلمه «ذی دلالت بر مصاحبت و مقارنت دارد)، نه علم خدای تعالی که صفت ذات و عین اوست، زیرا علم خداوند غیر محدود است، همان طور که ذاتش نامحدود است و علم او از حیثه اطلاقات کلامی خارج است. این احتمال هم هست که معنای این جمله چنین باشد: خدای تعالی فوق هر صاحب علمی است و مراد از علیم، خدای تعالی باشد و تنکیر در این جا

از باب تعظیم باشد. ر. ک: سید محمد حسین طباطبائی، تفسیر المیزان. ۸۱. معارج (۷۰) آیه ۱۹. ۸۲. عادیات (۱۰۰) آیه ۸. ۸۳. ملا مهدی نراقی، جامع السعادات، ج ۲، ص ۱۰۱. ۸۴. همانجا ۸۵. همانجا ۸۶. نهج البلاغه، خطبه ۲. ۸۷. همان، خطبه ۵۰. ۸۸. همان، نامه ۶۵. ۸۹. همان، خطبه ۸۷. ۹۰. عبدالحسین امینی، الغدیر، ج ۱، ص ۴۷ و سایر مصادر روایی شیعه و سنی. ۹۱. صحیح مسلم، ج ۷، ص ۱۲۲، سنن بیهقی، ج ۲، ص ۱۴۷ و سایر مصادر روایی شیعه و سنی. ۹۲. آل عمران (۳) آیه ۱۴۴. ۹۳. اعراف (۷) آیه ۱۷۹. ۹۴. فرقان (۲۵) آیه ۴۴. ۹۵. گلستان سعدی. ۹۶. اعراف (۷) آیه ۹۹. ۹۷. نهج البلاغه، حکمت ۹۰. ۹۸. همان، خطبه ۱۰۸. ۹۹. محمد (۴۷) آیه ۱۲. ۱۰۰. اعراف (۷) آیه ۱۷۹. ۱۰۱. بقره (۲) آیه ۷۴. ۱۰۲. بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۲۸۱. ۱۰۳. حسین نوری، مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۹۶. ۱۰۴. بحار الانوار، ج ۷۸، ص ۱۷۶. ۱۰۵. نهج البلاغه، خطبه ۱۶۶. ۱۰۶. توبه (۹) آیه ۱۲۲. ۱۰۷. ر. ک: اصول کافی، ج ۱، ص ۳۱ و ۳۲؛ اخوان حکیمی، الحیة، ج ۱، ص ۵۴. ۱۰۸. روم (۳۰) آیه ۲۱. ۱۰۹. همان، آیه ۲۳. ۱۱۰. همان، آیه ۲۲. ۱۱۱. همان، آیه ۲۴. ۱۱۲. در مورد استحاله احاطه و اکتناه، در مطالب آینده تحت عنوان «شناخت صفات خدای تعالی بحث می‌شود. ۱۱۳. نهج البلاغه، حکمت ۷۰. ۱۱۴. شرح بیشتر در زمینه اعتدال و میانه‌روی در بحث آیین زندگی خواهد آمد. ۱۱۵. نهج البلاغه، حکمت ۲۸۸. ۱۱۶. بحار الانوار، ج ۱، ص ۱۹۶. ۱۱۷. اعراف (۷) آیه ۱۰۰، توبه (۹) آیه ۸۷، یونس (۱۰) آیه ۷۴، نحل (۱۶) آیه ۱۰۸، غافر (۴۰) آیه ۳۵. ۱۱۸. اصول کافی، ج ۲، ص ۴۲۲، باب فی ظلمة قلب المنافق. ۱۱۹. ملک (۶۷) آیه ۲۲. ۱۲۰. مرآة العقول، ج ۱۱، ص ۲۶۰.

فصل دوم: آداب تعلیم و تعلم

۱. علم باید با عمل همراه باشد

سرانجام شوم عالم غیر عامل

قال علیه السلام: و ان العالم العامل بغير علمه كالجاهل الحائر الذي لا يستفيق من جهله بل الحجة عليه اعظم والحسرة له الزم و هو عند الله الوم (۱۶) عالمی که به غیر دانش خود عمل کند، همانند جاهل سرگردانی است که هرگز از جهلش بیرون نمی‌آید، بلکه حجت بر او عظیم تر و حسرت برای او ثابت تر و او نزد خدا سزاوار سرزنش بیشتر است. امام علیه السلام در تبیین و توصیف وضعیت اسفبار عالم بی‌عمل، ابتدا وی را مساوی جاهل سرگردانی قرار داده‌اند که از مسیر حق دور شده و در گرداب گمراهی غوطه‌ور است. پس از این تسویه، حال وی را بدتر از حال جاهل ترسیم نموده‌اند. اما وجه مساوات این است که: نتیجه علم بدون عمل، مانند نتیجه جهل است که عبارت است از گمراهی و دوری از حق و سرگردانی در وادی حیرت. اما عالم بدون عمل از جاهل بدتر است، زیرا: اولاً: الحجة علیه اعظم: اگر برای جاهل جایی برای عذر آوردن باشد برای عالم جایی برای عذر آوردن نیست و نمی‌تواند بگوید: انا كنا عن هذا غافلين. ثانياً: والحسرة له الزم: راغب در معنای حسرت می‌گوید: الحسرة الغم علی مافاتة والندم علیه كانه انحسر عنه الجهل الذي حمله علی ما ارتكبه او انحسر قواه من فرط غم او ادرکه اعياء عن تدارك ما فرط عنه؛ حسرت به معنای اندوه و غم است بر آنچه از دست رفته، گویا جهلی که بر ارتکاب عمل قبیح وادارش کرده بود، از وی رفته یا نیرویش از فرط غصه و اندوه زایل شده یا از یافتن چیز مفقود خسته شده است. اما این که چرا غم و اندوه و حسرت عالم بدون عمل از جاهل بیشتر است، از این جهت است که جاهل نمی‌داند چه کمالاتی را از دست داده، اما عالم چون می‌داند لذات و بهجت‌های معنوی را در مقابل چه چیز بی‌ارزشی از دست داده، حسرت بیشتری دارد، مانند کسی که ارزش جواهر گرانبه‌ای را می‌داند و سرگرم کارهای بی‌بهره شده و آن گوهر قیمتی را از دست می‌دهد، این شخص حسرتش بیشتر است از کسی که قیمت و ارزش آن گوهر را نمی‌داند. (۲) قرآن کریم می‌فرماید: وانذرهم يوم الحسرة اذ قضی الامر وهم فی غفلة وهم لا يؤمنون (۳۶) ای رسول ما! امت را از روز حسرت

بترسان که آن روز دیگر کارشان گذشته است و مردم از آن روز غافلند و به آن ایمان نمی‌آورند. ثالثاً: وهو عند الله الوم: عالم سزاوارتر است از جاهل بر سرزنش و ملامت، زیرا عالم با شناخت و آگاهی، راه سرکشی و مخالفت با خدای تعالی را انتخاب نموده است. نظیر عبارتی که در خطبه ۱۱۰ نهج البلاغه گذشت نیز در کافی آمده: ایها الناس اذا علمتم فاعملوا بما علمتم لعلکم تهتدون ان العالم العامل بغیره کالجاهل الحائر الذی لایستفیک عن جهله بل قد رایت ان الحجۃ علیه اعظم والحسرۃ ادوم علی هذا العالم المنسلخ من علمه منها علی هذا الجاهل المتحیر فی جهله وکلاهما حائر بائر (۴۶) ای مردم! به آنچه دانا شدید عمل نمایید، شاید که به هدایت راه یابید. عالمی که بر خلاف علمش عمل کند، همانند جاهل سرگردانی است که از نادانی به هوش نیاید، بلکه حجت بر او تمام‌تر و حسرت این عالمی که از علم خویش جدا شده، بیشتر است از حسرت جاهل سرگردان در جهالت، و هر دو سرگردان و خوابند. حاصل کلام این است که عالم بی‌عمل از جاهل بدتر است. از امام صادق علیه السلام روایاتی در این زمینه رسیده است: یغفر للجاهل سبعون ذنباً قبل ان یغفر للعالم ذنب واحد (۵۶) هفتاد گناه جاهل بخشیده می‌شود، پیش از آن که یک گناه عالم آمرزیده گردد. قال عیسی بن مریم علیه السلام: ویل للعلماء السوء کیف تلظی علیهم النار (۶۶) وای بر علمای بد که چگونه آتش دوزخ بر آنان زبانه می‌کشد. اذا بلغت النفس هنا - و اشار بیده الی حلقه - لم یکن للعالم توبه ثم قرء: انما التوبه علی الله للذین یعملون السوء بجهالة (۷۶) و (۸) وقتی که جان به این جا رسد - با دست به گلویش اشاره نمود - برای عالم توبه ای نیست؛ سپس این آیه را تلاوت نمود: پذیرش توبه بر خدا فقط برای کسانی است که از روی نادانی بدی می‌کنند. از امیرمؤمنان علی علیه السلام روایت شده که فرمودند: آفة العلم ترک العمل به (۹۶) آفت علم، عمل نکردن به آن است.

فراگیری برای به کارگیری

ذکر فیها آل محمد علیهم السلام قال علیه السلام: عقلوا الدین عقل وعاية و رعاية لا عقل سماع وروایة فان رواة العلم کثیر و رعایة قلیل (۱۰۶) در این خطبه از آل محمد علیهم السلام سخن به میان آمده: دین را درک کردند توام با فراگیری و عمل، نه صرف شنیدن و نقل کردن، به درستی که راویان علم فراوان و رعایت کنندگان و عمل کنندگان کمند. امام علیه السلام در توصیف آل محمد علیهم السلام می‌فرماید: آنها دین را با آگاهی کامل درک نموده و آن را با عمل توام کرده‌اند، چه بسیارند کسانی که معارف دینی را شنیده‌اند و برای دیگران هم بازگو می‌کنند، ولی خود در عمل بهره‌ای نبرده و دستورها و تعالیم دینی را به کار نبسته‌اند. به طور کلی مهم‌ترین ویژگی مریبان الهی، تبلیغ عملی است. قال علیه السلام: اعقلوا الخبر اذا سمعتموه عقل رعاية لا عقل روایة فان رواة العلم کثیر و رعایة قلیل (۱۱۶) (خبری را که می‌شنوید پیرامون آن تفکر کنید، تفکر برای عمل نه برای بازگو کردن، به درستی که راویان علم بسیارند و عمل کنندگان به آن کم. امام صادق علیه السلام می‌فرماید: العلماء همتهم الرعاية والسفهاء همتهم الروایة (۱۲۶) علمای راستین سعی در بکارگیری دانش خود دارند، ولی سفیهان فقط در پی یادگیری و بازگو کردن برای دیگران هستند. در روایت دیگری می‌فرماید: ان رواة الكتاب کثیر و رعایة قلیل و کم من مستنصح للحديث مستغش للكتاب فالعلماء یحزنهم ترک الرعاية والجهال یحزنهم حفظ الروایة فراع یرعی حیاته وراع یرعی هلکته فعند ذلک اختلف الراعیان و تغایر الفریقان (۱۳۶) روایت کنندگان قرآن بسیارند و رعایت کنندگان کم؛ چه بسا مردمی که نسبت به حدیث خیر خواه و نسبت به قرآن جنایتکارند. علماء از رعایت نکردن غمناکند و جاهلان از حفظ روایت. یکی در پی حفظ حیات خود است و دیگری در پی هلاکت خویش؛ این جاست که دو دسته رعایت کنندگان اختلاف پیدا می‌کنند و از هم جدا می‌شوند. قال عیسی علیه السلام: کیف یكون من اهل العلم من یكون مسیره الی آخرته وهو مقبل علی دنیاة و کیف یكون من اهل العلم من یطلب العلم لیخبر به ولا یعمل به (۱۴۶) چگونه ممکن است کسی که مسیرش به سوی آخرت است و به دنیا توجه دارد از اهل علم باشد، و چگونه ممکن است اهل علم باشد کسی که در پی یادگرفتن باشد تا برای دیگران نقل کند نه برای عمل؟

برترین دانش‌ها

قال علیه السلام: اوضع العلم ما وقف علی اللسان و ارفعه مظهر علی الجوارح و الارکان (۱۵؛) پست ترین دانش‌ها آن است که تنها روی زبان متوقف شود و برترین دانش‌ها آن است که در اعضاء و جوارح آشکار گردد. یادگیری، مقدمه به کار بستن و عمل کردن است، نه برای نقل کردن. در مذمت علمی که از گفتار فراتر نرود و به کردار نرسد، همین بس که خدای تعالی می‌فرماید: یا ایها الذین آمنوا لم تقولون ما لاتفعلون کبر مقتا عند الله ان تقولوا ما لاتفعلون (۱۶؛) ای کسانی که ایمان آورده‌اید! چرا به زبان چیزی می‌گویید که در مقام عمل خلاف آن می‌کنید؟ بترسید از این که سخنی بگویید و خلاف آن عمل کنید که بسیار خدا را به غضب می‌آورد. در سوره جمعه می‌فرماید: مثل الذین حملوا التوراة ثم لم يحملوها کمثل الحمار یحمل اسفارا یش مثل القوم الذین کذبوا آیات الله والله لایهدی القوم الظالمین (۱۷؛) وصف حال آنان که تحمل تورات نموده و بر خلاف آن عمل کردند، در مثل به حماری ماند که بار کتاب‌ها بر پشت کشد که از آن بهره‌ای نمی‌برد، قومی که مثل حالشان این است که آیات خدا را تکذیب کردند، بسیار مردم بدی هستند و خدا هرگز ستمکاران را هدایت نخواهد کرد.

دانش بی‌ثمر

قال علیه السلام: رب عالم قد قتلته جهله و علمه معه لاینفعه (۱۸؛) چه بسیارند دانشمندانی که جهلشان آنها را کشته، در حالی که علمشان با آنهاست، اما سودی برای آنها ندارد. علم بدون تعقل و بصیرت، وسیله نجات نیست و چه بسیارند کسانی که دانش‌هایی را فرا گرفته‌اند، اما نتوانسته‌اند با بصیرت و آگاهی از دانش خود استفاده کنند و خود را از ورطه هلاکت نجات بخشند. قال علیه السلام: العلم، مقرون بالعمل فمن علم عمل والعلم یهتف بالعمل فان اجابه والا ارتحل عنه (۱۹؛) علم از عمل جدا نیست، هر کس به راستی عالم باشد به علمش عمل می‌کند، زیرا علم عمل را ندا کرده و فرا می‌خواند، اگر اجابت کرد می‌ماند و الا کوچ می‌کند. کسی که کسب دانش نماید، علم او را به عمل وامی‌دارد، یعنی در شخص عالم‌انگیزه به کار بردن دانش را ایجاد می‌کند، اگر مؤثر شد، علم باقی است و الا- کوچ می‌کند یعنی علم بدون اثر و نتیجه با جهل یکسان است و بود و نبودش با هم فرقی نخواهد داشت.

۲. نهی از گفتار و کردار بدون علم و آگاهی**الف) نهی از گفتار بدون علم****آن چه نمی‌دانی مگو**

من وصیة له علیه السلام للحسن بن علی علیهما السلام: دع القول فیما لاتعرف والخطاب فیما لم تکلف (۲۰؛) درباره آنچه نمی‌دانی سخن مگوی و در آنچه به تو مربوط نیست گفتگو مکن. (۲۱)

پرسیدن عیب نیست

قال علیه السلام: و لا یستحین احد منکم اذا سئل عما لا یعلم ان یقول لا اعلم (۲۲؛) اگر از چیزی که نمی‌دانید از شما سؤال شد، حیا نکنید و بگویید نمی‌دانم. در تعالیم اسلامی از گفتار بدون علم، مخصوصا در مسائل دینی، نهی اکید شده است. در قرآن آیات زیادی بر این مطلب دلالت دارد، از جمله: و تقولون بافوا همکمالیس لکم به علم و تحسبونه هینا وهو عند الله عظیم (۲۳؛) حرفی به زبان می‌آورید که علم به آن ندارید و این کار را سهل و کوچک می‌پندارید، در صورتی که نزد خداوند بسیار بزرگ است. قل الله اذن لکم ام علی الله تفترون (۲۴؛) بگو: آیا خدا به شما اذن داده و کار شما به دستور خداست، یا به خدا افترا می‌بندید و بی‌دلیل نسبت می‌دهید. اتقولون علی الله ما لاتعلمون. قل ان الذین یفترون علی الله الکذب لایفلحون (۲۵؛) آیا بی‌دلیل و از روی جهالت نسبت به خدا چنین سخن می‌گویید؟ بگو ای رسول ما که هرگز آنان که به خدا چنین نسبت دروغی دهند، رستگاری ندارند. درباره کسانی که بدون آگاهی از عدد اصحاب کهف سخن می‌گویند می‌فرماید: سيقولون ثلثة رابعهم کلبهم ویقولون خمسہ سادسهم کلبهم رجما بالغیب ویقولون سبعة وثامنهم کلبهم قل ربی اعلم بعدتهم (۲۶؛) بعضی خواهند گفت: عده اصحاب کهف سه نفر بود و چهارمین سگ آنها و برخی از روی خیال بافی و غیب‌گویی می‌گویند: عده آنها پنج نفر بود و ششمین سگ آنها و برخی دیگر گویند: هفت نفر بودند و هشتمین سگ آنها. بگو: خدای من به عده آنها آگاه‌تر از خلق است. از امام باقر علیه السلام سؤال شد: حق خداوند بر بندگان چیست؟ فرمودند: ان یقولوا ما یعلمون ویقفوا عند ما لا یعلمون (۲۷؛) چیزی را که می‌دانند بگویند و در مورد آنچه را نمی‌دانند توقف نموده و سخن نگویند. امام صادق علیه السلام فرمودند: ان الله - تبارک و تعالی - غیر عبادہ بآیتین من کتابه: ان لا یقولوا حتی یعلموا و لا یردوا ما لم یعلموا قال الله - عزوجل - الم یؤخذ علیهم میثاق الکتاب ان لا یقولوا علی الله الا الحق (۲۸) و قال بل کذبوا بما لم یحیطوا بعلمه ولما یاتهم تاویله (۲۹؛) و (۳۰) خداوند - تبارک و تعالی - بندگان را به دو آیه از قرآن نکوهش نموده است: چیزی را نگویند، مگر این که بدانند و آن چه را نمی‌دانند رد نکنند. خدای - عزوجل - می‌فرماید: «آیا از آنان پیمان کتاب آسمانی گرفته نشد که به خدا جز حرف حق و سخن راست نسبت ندهند؟» و نیز می‌فرماید: «چیزی را انکار می‌کنند که علمشان به آن احاطه نیافته و حقیقت و باطن آن را درک نکرده‌اند».

سرانجام گفتار بدون علم

قال علیه السلام: من ترک قول لا ادری اصیبت مقاتله (۳۱؛) هر کس که جمله «نمی‌دانم» را ترک کند خود را به کشتن خواهد داد. مقاتل بدن، اعضای است از بدن که در صورت صدمه دیدن، انسان در امان نمی‌ماند. شارح بحرانی رحمه الله در ذیل این کلام نورانی می‌گوید: ترک هذا القول کنایه عن القول بدون العلم واصابة المقاتل کنایه عن الهلاک الحاصل بسبب القول بالجهل لما فیہ من الضلال والاضلال وربما یكون بسببه هلاک الدنيا والآخرة (۳۲؛) ترک این قول (لا ادری) کنایه است از گفتار بدون علم و اصابة المقاتل کنایه است از هلاکت و نابودی از گفتار بدون علم به واسطه گمراهی و گمراه کردن حاصل می‌گردد و چه بسا سخن گفتن بدون علم موجب هلاکت در دنیا و آخرت گردد.

وقت‌شناسی در سخن گفتن و خاموشی

قال علیه السلام: لاخیر فی الصمت عن الحکم كما انه لاخیر فی القول بالجهل (۳۳؛) هنگام لزوم سخن گفتن، در سکوت خیری نیست، همان طوری که در سخن گفتن بدون علم و آگاهی خیری نیست. امام علیه السلام در این کلام، دو مطلب مهم را تذکر می‌دهند: ۱. نهی از کتمان حق. ۲. نهی از قول بدون علم. کتمان حق و گواهی ندادن، از گناهان کبیره شمرده می‌شود. در

صحیحہ عبدالعظیم حسنی، امام جواد علیہ السلام برای اثبات کبیره بودن کتمان شهادت، به قرآن استناد می‌کنند: ولا تکتُموا الشہادۃ و من یکتُمها فانه آثم قلبه واللہ بما تعملون علیم (۳۴؛) و (۳۵) و کتمان شهادت ننماید، کہ ہر کس کتمان شہادت کند، البتہ بہ دل گنہکار است و خدا از ہمہ کار شما آگاہ است. پیامبر اکرم صلی اللہ علیہ وآلہ در مذمت گفتار بدون علم و آگاہی می‌فرمایند: من افتی الناس بغير علم کان ما یفسدہ من الدین اکثر مما یصلحہ (۳۶؛) کسی کہ برای مردم بدون علم و آگاہی فتوا دہد، خرابکاری اش در دین بیشتر از اصلاحش می‌باشد. امیرالمؤمنین علی علیہ السلام می‌فرمایند: لو سکت من لا- یعلم سقط الاختلاف (۳۷؛) اگر نادان سکوت کند، اختلاف از بین می‌رود. سعدی در معنای حکمت ۱۸۲ می‌گوید: اگرچہ پیش خردمند خامشی ادب است بہ وقت مصلحت آن بہ کہ در سخن کوشی دو چیز طیرہ عقل است: دم فرو بستن بہ وقت گفتن و گفتن بہ وقت خاموشی

مسئولیت انسان در برابر سخنانش

قال علیہ السلام: لا تقل ما لا تعلم بل لا تقل کل ما تعلم فان اللہ فرض علی جوارحک کلها فرائض یحتج بها علیک یوم القیامۃ (۳۸؛) آنچه نمی‌دانی مگوی، بلکه ہمہ آنچه را می‌دانی نیز مگو، زیرا خداوند بر اعضا و جوارح تو واجباتی قرار دادہ کہ در قیامت از آن بازخواست خواهد کرد. شرح قسمت اول این کلام، لا تقل ما لا تعلم، گذشت، اما شرح قسمت دوم: بل و لا تقل کل ما تعلم: ہمہ آنچه را ہم می‌دانی بازگو مکن. علت این نہی، مسئولیتی است کہ بر عہدہ ہر یک از اعضا و جوارح انسان گذاشتہ شدہ و انسان در قبال زبانی کہ خدا بہ او دادہ مسئولیت دارد و بازخواست خواهد شد. تعلیلی کہ در ذیل کلام آمدہ: فان اللہ فرض علی جوارحک کلها فرائض، نظیر تعلیلی است کہ در این آیہ آمدہ است: ولا تقف ما لیس لک بہ علم ان السمع والبصر والفؤاد کل اولئک کان عنہ مسئولا (۳۹؛) آنچه را کہ علم و اطمینان نداری پیروی مکن، زیرا گوش و چشم و دل ہا ہمہ در پیشگاہ خدامسئولند. امام علیہ السلام در این کلام، گفتن تمام چیزهایی را کہ انسان می‌داند ممنوع فرمودہ‌اند، زیرا چہ بسا ممکن است در بین این سخنان کشف راز مؤمن و اذیت او و غیبت و افترا و ترویج فساد باشد کہ ہمہ در شرع منہی عنہ است.

ب) نہی از کردار بدون علم

قال علیہ السلام: فالناظر بالقلب العامل بالبصر یكون مبتدا علمه ان یعلم اعمله علیہ ام لہ فان کان لہ مضی فیہ وان کان علیہ وقف عنہ، فان العامل بغير علم کالسائر علی غیر طریق فلا یزیدہ بعدہ عن الطريق الواضح الا بعدا من حاجتہ والعامل بالعلم کالسائر علی الطريق الواضح (۴۰؛) آن کس کہ با چشم عقل می‌بیند و با آگاہی بہ عمل می‌پردازد، باید در آغاز کار توجہ کند کہ عملش بہ سود اوست یا بہ زیانش، اگر بہ سود اوست اقدام کند و اگر بر زیانش باشد بازایستد، زیرا کسی کہ بدون آگاہی بہ عمل می‌پردازد، همچون کسی است کہ از بیراہہ می‌رود، و چنین شخصی ہر چہ جلوتر رود، از سر منزل مقصود خویش بیشتر فاصلہ می‌گیرد، اما کسی کہ از روی آگاہی عمل می‌کند، همچون رھروی است کہ در راہ روشن قدم برمی‌دارد. برای انجام ہر کاری باید قبالا آن را مورد مطالعہ و بررسی و سنجش قرار داد کہ آیا سودمند است یا زیان آور. کار بدون آگاہی و دانش کافی، بہ بیراہہ رفتن است و انسان را از مقصد دور می‌کند. پیامبر اکرم صلی اللہ علیہ وآلہ می‌فرمایند: من عمل علی غیر علم کان ما یفسدہ اکثر مما یصلح؛ (۴۱) کسی کہ بدون دانش و آگاہی بہ انجام کاری دست بزند، فساد و خرابکاری او بیشتر است از اصلاح و درستکاری. امام صادق علیہ السلام می‌فرمایند: العامل علی غیر بصیرۃ کالسائر علی السراب بقیۃ لایزید سرعۃ سیرہ الا بعدا؛ کسی کہ بدون آگاہی و دانش دست بہ انجام دادن کاری می‌زند، همانند شخصی است کہ در سراب بہ دنبال آب می‌گردد و ہر چہ بیشتر و سریع تر

حرکت کند، از مقصد دورتر خواهد شد و به جز حیرت و سرگردانی و خستگی چیزی نصیصش نمی‌گردد. (۴۲) علامه مجلسی رحمه الله در شرح این روایت می‌گوید: السراب هو ما یری فی الفلاة من لمعان الشمس علیها وقت الظهيرة فیظن انه ماء. یسرب ای یجری. والقیعة القاع هو الارض المستویة وقیل جمعه کجار و جیره وهو اشارة الی ما ذکره الله تعالی فی اعمال الکفار وعدم انتفاعهم بها حیث قال: والذین کفروا اعمالهم کسراب بقیعة یحسبه الظمان ماء حتی اذا جاءه لم یجدہ شیئا ووجد الله عنده فوفیه حسابہ والله سریع الحساب (۴۳) و (۴۴) «سراب چیزی است که هنگام ظهر از تابش خورشید بر دشت به چشم می‌خورد و گمان می‌رود آب است. «یسرب یعنی جاری می‌شود. «قیعة و «قاع زمین پهناور و دشت است و گفته شده جمع آن مانند جار و جیره است و این روایت اشاره است به آنچه خدای تعالی درباره اعمال کفار و عدم بهره‌گیری از کارهایشان فرموده است: در آن جا که می‌فرماید: «و آنان که کافرند، اعمالشان در مثل به سرابی ماند در بیابان هموار بی آب که شخص تشنه آن را آب پندارد و به جانب آن شتابد، چون به آن جا رسد هیچ آب نیابد و آن کافر خدا را حاضر و ناظر اعمال خویش بداند که به حساب کارش تمام و کمال برسد و خدا به یک لحظه حساب تمام خلائق می‌کند». تمام کارهای انسان باید از روی آگاهی و دانش انجام گیرد، هم کارهای اجتماعی و هم افعال شخصی. اگر انسان در زندگی شخصی یا اجتماعی، بدون آگاهی لازم دست به کاری بزند - گرچه نیت سوء نداشته باشد - هرگز به مقصود نرسیده و جامعه را به تباهی و فساد خواهد کشید. تاریخ، شاهد و گواه سرگذشت کسانی است که بدون صلاحیت و بدون داشتن دانش لازم دست به اقداماتی زده و گاهی رهبری جوامع بشری را به دست گرفته و سرانجامی غیر از تباهی و فساد در پی نداشته‌اند. حضرت امیرالمؤمنین، علی بن ابی‌طالب علیه السلام در توصیف کسی که متصدی حکومت و قضاوت می‌شود، در حالی که صلاحیت این کار را ندارد، و آثار رفتار جاهلانه‌اش می‌فرمایند: دو نفر در پیشگاه خداوند منفورترین مردمند... و کسی که مجهولاتی به هم بافته و به سرعت با حیل و تزویر در میان مردم نادان پیش می‌رود، و در تاریکی‌های فتنه و فساد به تندی قدم برمی‌دارد، منافع و مصالح را نمی‌بیند. انسان نماها وی را عالم و دانشمند می‌خوانند، ولی عالم نیست، از سپیده دم تا شامگاه به جمع‌آوری چیزهایی می‌پردازد که کم آنها از زیادش بهتر است، تا آن جا که خود را در آب‌های گندیده جهل سیر سازد و به خیال خویش گنجی از علم فراهم ساخته، در صورتی که فایده‌ای در آن یافت نمی‌شود. در بین مردم به مسند قضاوت تکیه زده و عهده گرفته است که آنچه بر دیگران مشتبه شده روشن سازد و حق را به صاحبش برگرداند. اگر با مشکلی روبه‌رو شود یک سلسله حرف‌های پوچ و توخالی جمع و جور می‌کند و به نتیجه آن قاطع می‌گردد و در برابر شبهات، همچون تارهای عنکبوت می‌باشد، حتی خودش هم نمی‌داند درست حکم کرده یا به خطا. اگر صحیح گفته باشد، می‌ترسد که خطا رفته باشد، و اگر اشتباه نمود، امید دارد که صحیح از آب درآید. نادانی که در تاریکی‌های جهالت سرگردان است، همچون نابینایی که در ظلمات پر خطر به راه خود ادامه می‌دهد، دانشهایی که فرا گرفته برایش قطع آور نیست. همانند تند بادی که گیاهان خشک را به هم می‌شکند، روایات را درهم می‌ریزد تا به خیال خود نتیجه‌ای به دست آورد. به خدا سوگند! نه آن قدر مایه علمی دارد که در دعاوی مردم حق را از باطل جدا سازد، و نه برای مقامی که به او تفویض شده اهلیت دارد. باور نمی‌کند ماورای آنچه انکار کرده، دانشی و نظریه دیگری غیر از آنچه او فهمیده وجود دارد. اگر مطلبی بر او مبهم شد کتمان می‌کند، زیرا به جهل خویش آگاه است. خون‌هایی که از داوری ستمگرانه‌اش ریخته صیحه می‌کشد و میراث‌هایی که به ناحق به دیگران داده فریادمی‌زنند. شکایت به خدا می‌برم از گروهی که در جهل و نادانی زندگی می‌کنند و در گمراهی جان می‌دهند (زندگی و مرگشان همه در جهل و نادانی است) در میان آنها متاعی کسادتر از قرآن نیست، اگر آن را آن چنان که باید تلاوت کنند، متاعی رایج‌تر از آن نتوان یافت، اگر آن را تحریف سازند و طبق دلخواهشان تفسیر کنند. نزد آنان چیزی زشت‌تر از معروف و نیکوتر از منکر نیست. (۴۵) عبادت و سیر و سلوک در راه خدا نیز باید از روی آگاهی و دانش کافی انجام گیرد. چه بسیارند افرادی که به اسم انجام تکالیف دینی و عبادت خدا، در اثر نشناختن راه صحیح و پیروی از مسلک‌های باطل و انحرافی، به انجام کارهایی دست

می‌زنند که به جز دوری از خدا نتیجه‌ای برای آنها ندارد. (۴۶) امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید: المتعبد علی غیر فقه کحمار الطاحونۃ یدور ولا یرح و رکعتان من عالم خیر من سبعین رکعۃ من جاهل لان العالم تاتیه الفتنة فیخرج منها بعلمه وتاتی الجاهل فتتسفه نسفا وقلیل العمل مع کثیر العلم خیر من کثیر العمل مع قلیل العلم والشک والشبهۃ (۴۷) کسی که بدون آگاهی و شناخت عبادت کند، مانند اسب عساری است که هر چه می‌دود به جایی نمی‌رسد. دو رکعت نماز عالم بهتر است از هفتاد رکعت نماز جاهل، زیرا از مقابل هجوم فتنه با علم و آگاهی به سلامت عبور می‌کند و در آن فرو نمی‌رود، ولی جاهل را فتنه در هم می‌کوبد. عمل کم‌توأم با دانش فراوان بهتر است از عمل زیاد با دانش کم و شک و شبهه.

۳. چه دانشی سزاوار فراگیری است؟

نجوم و ستاره‌شناسی

قال علیه السلام: «ایها الناس ایاکم وتعلم النجوم الا ما یهدی به فی بر او بحر (۴۸) ای مردم! از فرا گرفتن علم نجوم بر حذر باشید، جز به آن مقدار که در دریاها و خشکی‌ها شما را هدایت کند. هنگامی که امام علیه السلام آماده حرکت برای نبرد با خوارج بود، یکی از یارانش عرضه داشت: ای امیرالمؤمنین! از آن می‌ترسم که اگر در این ساعت حرکت کنی به مرادخویش نرسی! این سخنی را که می‌گویم از علم نجوم استفاده شده است. امام علیه السلام در پاسخ فرمودند: گمان می‌کنی تو آگاهی از آن ساعتی که اگر در آن ساعت کسی حرکت کند با ناراحتی روبه‌رو نخواهد شد، و می‌توانی از آن ساعتی که هر کس در آن راه افتد زیان می‌یابد، او را با خبر کنی؟ کسی که در این گفتار، تو را تصدیق کند، قرآن را تکذیب کرده و از استعانت خدا در رسیدن به هدف‌های محبوب و مصونیت از آنچه ناپسند است بی‌نیاز شده است. گویا می‌خواهی به جای خداوند تو را ستایش کنند، چون به زعم خود مردم را به ساعتی که در آن به مقصود می‌رسند و از زیان برکنار می‌مانند هدایت کرده‌ای. سپس امام علیه السلام رو به مردم نموده و فرمودند: ای مردم! از فرا گرفتن علم نجوم بر حذر باشید جز به آن مقدار که در دریاها و خشکی‌ها شما را هدایت کند، زیرا نجوم به سوی کفالت دعوت می‌کند و منجم همچون کاهن است و کاهن چون جادوگر و ساحر و جادوگران، همانند کافران و کافر در آتش است پس از سخن منجم نترسید و به نام خدا به سوی مقصد حرکت کنید.

چرا تعلم نجوم حرام است؟

فرا گرفتن نجوم حرام است، زیرا یاد گرفتن کارهای محرم، حرام است. و اما در حرمت تنجیم، شیخ انصاری رحمه الله می‌گوید: التنجیم حرام وهو - كما فی جامع المقاصد - الاخبار عن احکام النجوم باعتبار حرکات الفلکیة والاتصالات الکوکیة. ایشان پس از نقل روایات دال بر حرمت - از جمله خطبه ۷۹ نهج البلاغه - می‌گوید: «تنجیم مطلقا حرام نیست، بلکه حرمت در صورتی است که حکم قطعی داده شود بر اساس احکام نجوم با اعتقاد به تاثیر آنها.» (۴۹) از مجموع روایات باب، علت حرمت را می‌توان به دست آورد که عبارت است از اعتقاد به تاثیر حرکات فلکیه در سرنوشت انسان و اختلال در زندگی روزمره مردم در اثر اعتقاد به اخبار منجمان. در همین خطبه می‌فرماید: فمن صدقک بهذا فقد کذب القرآن واستغنی عن الاستعانة بالله فی نیل المحبوب و دفع المکرهه. اخبار غیبی به واسطه تنجیم و اعتقاد به آن تکذیب قرآن است، زیرا قرآن می‌فرماید: ان الله عنده علم الساعة وینزل الغیث و یعلم ما فی الارحام و ماتدری نفس ماذا تکسب غدا و ماتدری نفس بای ارض تموت (۵۰) همانا علم قیامت نزد خداست و او باران را فرو بارد و او آن چه (از نر و ماده و زشت و زیبا) که در رحم‌ها است می‌داند و هیچ کس نمی‌داند که فردا چه خواهد کرد و هیچ کس نمی‌داند که به کدام سرزمین مرگش فرا می‌رسد پس خدا به همه چیز دانا و بر کلیه اسرار خلائق عالم آگاه است. و عنده مفاتح

الغیب لایعلمها الا هو (۵۱؛) و کلید خزاین غیب نزد خداست ، کسی جز خدا بر آن آگاه نیست .

استفاده صحیح از نجوم جایز است

یکی از فواید علم نجوم اهتدا ، یعنی راهیابی است همان طوری که در خطبه ۷۹ ، اهتدا از حرمت استثنا شده : الا مایهتدی به فی بر او بحر . قرآن کریم می‌فرماید : هو الذی جعل لکم النجوم لتهدوا بها فی ظلمات البر والبحر قد فصلنا الآیات لقوم یعلمون (۵۲؛) اوست که ستارگان را برای راهنمایی شما در تاریکی‌های بیابان و دریا قرار داده ، همانا ما آیات خود را برای اهل علم و معرفت به تفصیل بیان کردیم . هو الذی جعل الشمس ضیاء والقمر نورا و قدره منازل لتعلموا عدد السنین والحساب وما خلق الله ذلک الا بالحق یفصل الآیات لقوم یعلمون (۵۳؛) اوست خدایی که خورشید را درخشان و ماه را تابان نمود و سیر ماه را در منازلی معین کرد تا به این وسیله شما سنوات و حساب ایام را بدانید ، اینها را خدا جز به حق و مصلحت نظام خلقت نیافریده است . خدا آیات خود را برای اهل علم و معرفت بیان می‌کند . وعلامات وبالنجم هم یهدون (۵۴؛) و ستارگان را مقرر داشت تا به آنها هدایت یابند . یسئلونک عن الاهله قل هی مواقیت للناس والحج (۵۵؛) ای پیغمبر صلی الله علیه وآله از تو سؤال کنند که سبب بدر و هلال ماه چیست . بگو : در آن تعیین اوقات عبادات حج و معاملات مردم است . اقم الصلوة لدلوك الشمس الی غسق اللیل (۵۶؛) برپا دار نماز را وقت زوال آفتاب تا اول تاریکی شب . برای به دست آوردن اوقات نماز و پیدا کردن قبله و شناخت ماه‌های سال و ماه‌های حرام و ماه صیام و ماه حج ، از علم نجوم استفاده می‌شود . علاوه بر آیاتی که ذکر شد ، روایات زیادی در باب قبله و اوقات نماز وارد شده ، از جمله : محمد بن مسلم عن احدهما علیهما السلام : انی اکون فی السفر ولا اهدی الی القبلة باللیل فقال : اتعرف الکوکب الذی یقال له جدی فقلت نعم قال : اجعله علی یمینک و اذا کنت فی طریق الحج فاجعله بین کتفیک (۵۷؛) محمد بن مسلم می‌گوید : خدمت امام علیه السلام عرضه داشتم : شب هنگام و در حال سفر ، قبله را چگونه پیدا کنم ؟ در جواب فرمودند : آیا ستاره‌ای را که جدی نام دارد می‌شناسی ؟ عرضه داشتم : آری . فرمودند : آن را در طرف راست قرار ده و اگر در راه حج بودی ، آن را بین کتف‌هایت قرار ده . امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید : العلوم اربعة : الفقه للادیان ، والطب للابدان ، والنحو للسان والنجوم للازمان (۵۸؛) دانش‌ها بر چهار نوعند : فقه برای ادیان و طب برای بدن‌ها و نحو برای لسان و صحیح سخن گفتن و نجوم و ستاره‌شناسی برای پیدا کردن زمان و اوقات .

علم نجوم ، فی نفسه مطلوب است

علم نجوم و کیهان شناسی از دانش‌های واقعی و صحیح است ، ولی برای هر کس فراهم نمی‌شود و برای همه مفید نیست . امام صادق علیه السلام می‌فرماید : کثیره لایدرک وقلیله لاینج . (۵۹) علمی است که کامل آن نزد اولیای الهی است . شاهد بر این مطلب روایتی است که شیخ انصاری رحمه الله از احتجاج نقل می‌کند که در آن برخورد امیرالمؤمنین علیه السلام با یکی از منجمان و ابطال حرف‌هایی که منجمان در پیشگویی‌های زندقه‌آمیز می‌کردند . (۶۰) یونس بن عبد الرحمن می‌گوید : به امام صادق علیه السلام عرضه داشتم : جعلت فداک خبرنی عن علم النجوم ما هو ؟ فقال علیه السلام : هو علم من علوم الانبیاء . قال قلت : کان علی بن ابی طالب یعلمه ؟ فقال علیه السلام کان اعلم الناس به (۶۱؛) قربانت کردم از علم نجوم مرا آگاه فرما که چیست ؟ فرمود : دانشی است از دانش‌های پیامبران . عرضه داشتم : علی بن ابی طالب آن را می‌دانست ؟ فرمود : از همه مردم به علم نجوم داناتر بود . از امام صادق علیه السلام از علم نجوم سؤال شد ، فرمودند : ما یعلمها الا اهل بیت من العرب واهل بیت من الهند . (۶۲) مجلسی قدس سره در بیان حدیث می‌گوید : اهل بیت من العرب اهل بیت النبی صلی الله علیه وآله ولا یدل علی جواز النظر فیہ

والعمل به بل علی خلافها دل لاین علم اکثر الخلق به ناقص فیکون حکمهم قولا- بغیر علم . (۶۳) قرآن به کیهان شناسی دعوت می‌کند علاوه بر مطالبی که قبلا در جواز و مطلوب بودن علم نجوم گذشت ، آیاتی از قرآن دعوت به شناخت آیات الهی در آسمان و تفکر در آن دارد : افلم ینظروا الی السماء فوقهم کیف بنیانا وزیناها وما لها من فروج (۶۴) آیا منکران حق ، آسمان را فراز خود نمی‌نگرند که ما چگونه بنای محکم اساس نهاده‌ایم و آن رابه زیور ستارگان رخشان آراسته‌ایم و هیچ شکاف و خللی در آن راه ندارد ؟ افلا ینظرون الی الابل کیف خلقت والی السماء کیف رفعت (۶۵) آیا در خلقت شتر نمی‌نگرند که چگونه آفریده شده و به آسمان نمی‌نگرند که چگونه برافراشته شده است ؟ ومن آیاته خلق السماوات والارض واختلاف السنتکم والوانکم ان فی ذلک لآیات للعالمین (۶۶) و یکی از آیات قدرت الهی ، خلقت آسمان‌ها و زمین است و دیگر اختلاف زبان و رنگ‌های شما آدمیان که در این امور نیز ادله صنع و حکمت حق بر همه دانشمندان عالم آشکار است .

چه دانشی سودمند است ؟

قال علیه السلام : وقفوا اسماعهم علی العلم النافع لهم (۶۷) متقین گوش‌های خود را وقف شنیدن علم و دانش سودمند نموده‌اند . من وصیة له علیه السلام للحسن بن علی : واعلم انه لاخیر فی علم لا ینفع ولا ینتفع بعلم لا یحق تعلمه (۶۸) آگاه باش ! دانشی که نفع نبخشد خیری در آن نیست و دانشی که سزاوار فراگرفتن نیست سودی نمی‌بخشد . از امام هفتم علیه السلام نقل شده که فرمودند : دخل رسول الله صلی الله علیه وآله المسجد فاذا جماعة قد اطافوا برجل فقال ما هذا ؟ فقیل : علامه فقال : وما هو العلامة ؟ فقالوا له : اعلم الناس بانساب العرب ووقائعها وایام الجاهلیة والاشعار العربیة . فقال النبی صلی الله علیه وآله : ذاک علم لا یضر من جهله ولا ینفع من علمه . ثم قال النبی صلی الله علیه وآله : انما العلم ثلاثة : آیه محکمه او فریضة عادله او سنه قائمه وما خلاهن فهو فضل (۶۹) پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله داخل مسجد شدند ، در این هنگام عده‌ای را دیدند که اطراف مردی جمع شده‌اند ، فرمودند : چه خبر است ؟ گفتند : مرد علامه‌ای است . فرمودند : علامه یعنی چه ؟ (مقصود شما از علامه چیست ؟) گفتند : داناترین مردم به دودمان عرب و حوادث ایشان و به روزگار جاهلیت و اشعار عربی . پس حضرت نبی صلی الله علیه وآله بیان کرد : آن علمی است که دانستن و ندانستن آن ضرر و سودی نمی‌رساند . پیغمبر صلی الله علیه وآله فرمودند : همانا علم سه چیز است : آیه محکمه ، فریضة عادله و سنه قائمه ، و غیر از اینها فضل است . مجلسی رحمه الله در شرح روایت بیانی دارد : این که حضرت فرمودند : علامه یعنی چه : مقصود این است که چه علمی دارد که به واسطه آن به او علامه می‌گویید . آیه محکمه ؛ یعنی آیه‌ای که دلالت آن روشن است و نسخ نشده . فریضة عادله ؛ یعنی واجبات و توصیف به عادله شده ، زیرا در وسط بین افراط و تفریط است . سنه قائمه ؛ یعنی مستحبات . و غیر از این سه فضل است ، یعنی زائد است و عمر را نباید برای آنها صرف نمود . « (۷۰) و (۷۱) علم نافع ، علمی است که آثار سودمند داشته باشد و با ارزش‌ترین اثر برای علم عبارت است از ایمان به خدا و خضوع و خشوع در مقابل او و علمی که برای آخرت مفید باشد . از پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله روایت شده که فرمودند : یا اباذر من اوتی من العلم ما لایبکیه لحقیق ان یکون قد اوتی علما لا ینفعه لاین الله تعالی نعت العلماء فقال - عزوجل - : « ان الذین اوتوا العلم من قبله اذا یتلی علیهم یخرون للاذقان سجدا » و یقولون سبحان ربنا ان کان وعد ربنا لمفعولا × و یخرون للاذقان بیکون و یزیدهم خشوعا » (۷۲) . یا اباذر من استطاع ان یتلی فلیبکیک و من لم یستطع فلیشعر قلبه الحزن ولیتبک ان قلب القاسی بعید من الله - تعالی - ولکن لایشعرون (۷۳) ای اباذر ! کسی که به او علمی داده شده که او را از خوف و خشیت خداوند نمی‌گریاند ، در واقع به او علمی داده شده که به او سودی نمی‌بخشد ، زیرا خداوند - عزوجل - در توصیف علما فرموده : « آنها که پیش از این به مقام علم و دانش رسیدند ، هرگاه این آیات برایشان تلاوت شود ، همه با کمال خضوع و فروتنی سر طاعت برحکم آن فرود آوردند و گویند : پروردگار ما پاک و منزّه است ، البته وعده خدای ما محققا واقع خواهد شد . و آنها با چشم گریان همه سر به خاک عبودیت نهاده و پیوسته بر خوف و

ترسشان از خدا می‌افزاید» ای اباذر! کسی که می‌تواند گریه کند، باید گریه کند و کسی که آمادگی ندارد و نمی‌تواند گریه کند، قلب خود را محزون نموده و خود را بگریاند، به درستی که قلب‌سخت و غیرخاشع، از خدای تعالی دور است و در عین حال افراد سنگدل نمی‌فهمند. شهید ثانی رحمه الله در منیة المرید می‌گوید: قد خص الله سبحانه فی کتابه العلماء بخمس مناقب: الاولى: الايمان «الراسخون فی العلم یقولون آمنا به (۷۴)؛ الثانية: التوحید «شهد الله انه لا اله الا هو والملائكة واولوا العلم (۷۵)؛ الثالثة: البكاء والحزن «ان الذين اتوا العلم من قبله الی قوله: «ویخرون للذقان یبکون (۷۶)؛ الرابعة: الخشوع «ان الذين اتوا العلم من قبله (۷۷) الآیة؛ الخامسة: الخشیة «انما یخشى الله من عباده العلماء (۷۸)؛ و (۷۹) خدای سبحان در قرآن پنج منقبت را مختص علما نموده: اول: ایمان: «راسخون در علم می‌گویند: ما به همه قرآن ایمان آوردیم.» دوم: توحید و شهادت به یگانگی خدا: «خدا شهادت می‌دهد که غیر از او خدایی نیست، ملائکه و صاحبان علم و بصیرت هم گواهی می‌دهند.» سوم: گریه و حزن: «آنها که پیش از این به مقام علم و دانش رسیدند... با چشم گریان سر به خاک عبودیت می‌نهند.» چهارم: خشوع: «کسانی که پیش از این به مقام علم و دانش رسیدند، هرگاه این آیات برایشان تلاوت شود، همه با کمال فروتنی سر طاعت بر حکم آن فرود آورند.» پنجم: خشیت و ترس از خدا: «از میان بندگان خدا تنها مردمان دانا مطیع و خداترسند.» علمی که چنین آثاری داشته باشد خیر است و در غیر این صورت هر علمی که باشد مضر و شر است. (۸۰)

علم مطبوع

قال علیه السلام: العلم علمان مطبوع ومسموع ولا ینفع المسموع اذا لم یکن المطبوع (۸۱)؛ علم بر دو قسم است: مطبوع و مسموع و علم مسموع فایده‌ای ندارد، مادامی که مطبوع نباشد. علم مطبوع شامل علوم ضروری است که انسان بالفطره آنها را قبول دارد. علم مسموع، علوم اکتسابی و نظری است که مبتنی بر علوم ضروری باشد؛ لذا اگر علوم ضروری نباشد، علوم اکتسابی هم حاصل نمی‌شود. (۸۲) مجلسی رحمه الله در شرح این کلام می‌گوید: المراد بالمطبوع ما استنبط بفهمه وفکره الصائب فی الاصول والفروع من الادلة العقلیة والنقلیة. وربما یخص المطبوع بالاصول والمسموع بالفروع (۸۳)؛ مراد از علم مطبوع، دانشی است که انسان بافهم و عقل سلیم و فطری خود در اصول و فروع، از ادله عقلی و نقلی به دست می‌آورد و ممکن است علم مطبوع، علم به اصول دین و عقاید و علم مسموع، علم به فروع و احکام باشد. احتمال چهارم در کلام امام علیه السلام این است که: مراد از مسموع دانشهایی است که در حد حفظ اصطلاحات و آشنایی با قواعد است، و علم مطبوع دانشی است که به صورت ملکه نفسانی درآمده باشد؛ لذا معنای کلام امام علیه السلام چنین می‌شود: علم مسموع تا به حد ملکه نرسد فایده‌ای نمی‌بخشد. (۸۴) ممکن است بر احتمال اول اشکال شود که با ظاهر کلام سازگار نیست، زیرا بنا بر این احتمال باید به جای لاینفع المسموع، بفرماید: لایحصل المسموع؛ نظر به این که علوم اکتسابی بدون علوم نظری اصلا حاصل نمی‌شود و به وجود نمی‌آید، نه این که وجود دارد، ولی فایده ندارد. (۸۵) بر احتمال چهارم نیز این اشکال وارد می‌شود که این احتمال با کان تامه در لم یکن المطبوع سازگار نیست و در صورتی این احتمال تمام است که کان ناقصه باشد و بفرماید: اذا لم یکن مطبوعا، یا بفرماید: اذا لم یصر مطبوعا.

علمی که فراگیری آن لازم نیست

قال علیه السلام: فانظر ایها السائل فمادلك القرآن علیه من صفة فائمه به واستضیء بنور هدایتة وما کلفک الشیطان علمه مما لیس فی الكتاب علیک فرضه ولا فی سنه النبی صلی الله علیه وآله وائمة الهدی اثره فکل علمه الی الله سبحانه فان ذلک منتهی حق الله علیک؛ (۸۶) ای پرسش کننده‌ای که از صفات خدا سؤال کردی، درست‌بنگر آنچه را که قرآن از صفات او بیان می‌کند و به آن اقتدا کن

و از نور هدایتش بهره‌گیر و آنچه را که شیطان تو را به دانستن آن‌ها می‌دارد که دانستنش در قرآن بر تو واجب نشده و در سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه هدی اثری از آن نیست، علمش را به خدای سبحان واگذار و در پی یادگیری آن نباش که این کار منتهای حق خدای تو است. (۸۷) (۸۸) در تعالیم اسلامی از فراگیری بعضی از دانش‌ها نهی شده است، از جمله علمی که منجر به تفکر در ذات لاینال الهی و یا تفکر در امر قضا و قدر و جبر و اختیار می‌گردد. ابوبصیر از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند: تکلموا فی خلق الله ولا تکلموا فی الله فان الکلام فی الله لایزید الا تحیرا (۸۹؛) (۹۰) درباره مخلوقات خدا گفتگو و تفکر نماید نه در ذات خدا، زیرا گفتگو در ذات او به جز زیادی حیرت و سرگردانی چیزی در پی ندارد. سلیم بن قیس هلالی می‌گوید: سمعت علیا علیه السلام یقول لابی الطفیل واثله الکنانی: یا ابا الطفیل العلم علمان علم لایسع الناس الا النظر فیه وهو صبغه الاسلام و علم یسع الناس النظر فیه وهو قدرة الله عزوجل (۹۱؛) از علی علیه السلام شنیدم که به ابا طفیل واثله کنانی می‌فرمود: ای ابا طفیل! علم بر دو قسم است: علمی که مردم حتما باید در آن تفکر کرده آن‌را بیاموزند، که عبارت است از صبغه اسلام و علمی که لازم نیست آن‌را بیاموزند و در آن تفکر نمایند، که عبارت است از قدرت خدای عزوجل. مجلسی رحمه الله در شرح این روایت می‌گوید: المراد بالصبغه هنا الملة وکل ما یصنع الانسان بلون الاسلام من العقائد الحقة والاعمال الحسنة والاحکام الشرعیة و قدرة الله - تعالی - لعل المراد بها تقدیر الاعمال و تعلق قدرة الله بخلقها ای علم القضاء والقدر والجبر والاختیار فانه قد نهی عن التفكير فیها (۹۲؛) مقصود از صبغه در این جا ملت و هر چیزی است که به انسان رنگ اسلام بدهد که عبارت است از عقاید حقه و اعمال پسندیده و احکام شرعیه. ممکن است مقصود از قدرت خدا اندازه‌گیری اعمال باشد، و تعلق قدرت خدا به خلق اعمال به معنی علم قضا و قدر و جبر و اختیار که از تفکر در آنها نهی شده است. از امیرالمؤمنین علیه السلام درباره قدر سؤال شده، در پاسخ فرمودند: طریق مظلم فلا تسلکوه و بحر عمیق فلا تلجوه و سر الله فلا تکلفوه (۹۳؛) راه تاریکی است، در آن گام ننهید و دریای ژرفی است، در آن وارد نشوید و سر الهی است، برای شکافتن آن خود را به زحمت نیندازید. از این جا است که رمز کلام امام علیه السلام که فرمودند: ولاینتفع بعلم لایحق تعلمه به خوبی آشکار می‌گردد. قرآن کریم درباره یهود که به دنبال یادگیری سحر بودند می‌فرماید: ویتعلمون ما یضرهم ولاینفعهم (۹۴؛) مردم می‌آموختند چیزی را که به آنها زیان می‌رساند و سودی نمی‌بخشید. تعلیم و تعلم کارهایی که شرعا حرام است، به جز دوری از خدا و انحراف از طریق عبودیت و انحطاط جوامع بشری و اختلال در زندگی روزمره مردم حاصلی در پی ندارد. در روایت تحف العقول پس از بیان جواز تعلیم و تعلم صناعاتی که مورد نیاز جامعه می‌باشد - در صورت به کارگیری در کارهای حلال - چنین آمده است: انما حرم الله الصناعات التي حرام هي كلها التي يجيء منها الفساد محضا نظیر البرابطوالمزامیر والشطرنج وکل ملهوه به و الصلبان و الاصنام و ما اشبه ذلك من صناعات الاشره الحرام و ما یكون منه و فیه الفساد محضا و لایكون و لا منه شیء من وجوه الصلاح فحرام تعلیمه و تعلمه و العمل به و اخذ الاجر علیه (۹۵؛) آنچه را خدا حرام کرده، صناعتی است که فقط منشا فساد است و استفاده صحیح و مشروع ندارد، مثل برابط و مزامیر و شطرنج و هر چیزی که آلت لهو است و صلیب‌ها و بت‌ها و هر چه که شبیه اینها باشد، از صناعت‌هایی که در ساخت مشروبات حرام به کار گرفته می‌شود و آنها فقط منشاسادند و هیچ استفاده صحیح و مشروع در آنها نیست، تعلیم و تعلم و انجام دادن و اجرت گرفتن در این موارد حرام است.

۴. وظایف علما

الف) تواضع در مقابل عظمت خدای تعالی

قال علیه السلام: لا ینبغی لمن عرف عظمة الله ان یتعظم فان رفعة الذين یعلمون ما عظمتهم ان یتواضعوا له و سلامة الذين ما یعلمون ما قدرته ان یتسلموا له (۹۶؛) سزاوار نیست آن کس که عظمت خدای را شناخت، خود را بزرگ بشمرد، بلکه بزرگی آنان که از

عظمت خدا آگاه می‌شوند در این است که در برابرش متواضع باشند و سلامت آنان که از قدرت نامحدودش آگاهند، این است که در برابرش تسلیم گردند. انسان هر قدر عظمت و جلال و جبروت خدای تعالی را درک کند، بیشتر به فقر و کوچکی خود پی می‌برد و می‌فهمد که نباید خود را بزرگ ببیند، زیرا بزرگی و ارزش کسی که عظمت خدا را درک کرده، در تواضع و فروتنی در برابر اوست، و در میان بندگان خدا خاشعانی کسانی هستند که عظمت او را درک کرده‌اند: انما یخشی الله من عباده العلماء (۹۷؛) از میان بندگان خدا تنها مردم دانا خدا ترس و خاشعند. امام سجاده علیه السلام در معرفی علمای راستین و پیروان آنها می‌فرماید: وان ارباب العلم واتباعهم الذین عرفوا فعلوا له و رغبوا الیه وقد قال الله: «انما یخشی الله من عباده العلماء (۹۸؛) و به تحقیق، صاحبان علم و پیروان آنها کسانی هستند که شناختند و از روی آگاهی برای او عمل نمودند و به او رغبت داشتند، خداوند می‌فرماید: «از میان بندگان خدا تنها مردم دانا خدا ترس و خاشعند.» امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید: ان من حق من عظم جلال الله و سبحانه فی نفسه و جل موضعه من قلبه، ان یصغر عنده - لعظم ذلک - کل ما سواه (۹۹؛) سزاوار است آن کس که جلال خداوند در نظرش بزرگ و با اهمیت و مقام و مرتبه او در قلبش بزرگ است، همه چیز جز خداوند در نظرش کوچک جلوه کند. امام صادق علیه السلام در مورد تواضع و فروتنی در برابر خدای تعالی می‌فرماید: ان فی السماء ملکین موکلین بالعباد فمن تواضع لله رفعا و من تکبر وضعاه (۱۰۰؛) همانا دو فرشته در آسمان بر بندگان گماشته شده‌اند که هر کس برای خدا فروتنی کند، او را بالا برند و هر که تکبر کند، پست و خوارش سازند.

ب) حلم و بردباری

حلم و بردباری

قال علیه السلام: واما النهار فحلما علماء و ابرار اتقیاء... فمن علامه اهدم انک تری له قوة فی دین و حزما فی لین و ایمانا فی یقین و حرصا فی علم و علما فی حلم... یمزج العلم بالحلم و القول بالعمل (۱۰۱؛) اما در روز دانشمندی بردبار و نیکو کارانی با تقوا هستند... از نشانه‌های متقین این است که: در دین نیرومند، نرمخو و دوراندیش و با ایمانی مملو از یقین، حریص در کسب دانش و دارای علم توأم با حلمند... علم و حلم را با هم در آمیخته و گفتار را با کردار هماهنگ نموده‌اند.

دانش توأم با شکیبایی

یذکر فیها آل محمد علیهم السلام: هم عیش العلم و موت الجهل. یخبرکم حلمهم عن علمهم (۱۰۲؛) آل محمد علیهم السلام مایه حیات علم و مرگ جهل و نادانی‌اند. حلمشان شما را از علم و دانش آنها آگاه می‌سازد. راغب می‌گوید: الحلم ضبط النفس و الطبع عن هیجان الغضب؛ حلم یعنی خود داری نمودن از برانگیخته شدن غضب و خشم. در لزوم و اهمیت حلم، امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید: ان لم تکن حلیمیا فتحلم فانه قل من تشبه بقوم الا اوشک ان یكون منهم (۱۰۳؛) اگر حلیم نیستی، خود را به حلم و بردباری بزن، زیرا کم است کسی که خود را شبیه قومی کند و از آنان به شمار نیاید. از امام صادق علیه السلام نیز در اهمیت حلم و لزوم همراه کردن علم با حلم روایاتی رسیده است از جمله: ما من جرعة یتجرعها العبد احب الی الله - عزوجل - من جرعة غیظ یتجرعها عند تردها فی قلبه اما بصبر و اما بحلم (۱۰۴؛) هیچ جرعه‌ای بنده ننوشد که نزد خدای عزوجل محبوب تر باشد از جرعه خشمی که هنگام گردشش در دل بنوشد به وسیله صبر یا خویشتن داری. المؤمن خلط عمله بالحلم (۱۰۵؛) مؤمن رفتارش همراه با

بردباری است. مجلسی رحمه الله در شرح می گوید: وفي مجالس الصدوق (المؤمن خلط علمه) وهو اظهر و اوفق بسائر الاخبار. (۱۰۶) و در مجالس صدوق آمده است (المؤمن خلط علمه) که این تعبیر رساتر و با سایر اخبار هماهنگی بیشتری دارد. کان امیرالمؤمنین علیه السلام يقول: يا طالب العلم ان للعالم ثلاث علامات: العلم والحلم والصمت وللمتكلف ثلاث علامات: يناع من فوکه بالمعصية و يظلم من دونه بالغلبة و يظاهر الظلمة (۱۰۷) امیر المؤمنین علیه السلام می فرمودند: ای طالب علم! برای عالم سه نشانه است: علم، حلم و بردباری و سکوت، و برای عالم نما سه نشانه: با نافرمانی نسبت به مافوق خود کشمکش کند و به وسیله چیرگی به زیر دست خود ستم کند و از ستمکاران پشتیبانی کند. اطلبوا العلم و تزينوا معه بالحلم و الوقار و تواضعوا لمن تعلمونه العلم و تواضعوا لمن طلبتم منه العلم و لا تكونوا علماء جبارين فيذهب باطلکم بحقکم (۱۰۸) در پی کسب دانش توأم با حلم و وقار باشید و نسبت به شاگردان و اساتید خود متواضع و فروتن باشید و مانند علمای ستمگر نباشید، تا کارهای بد شما کارهای خوبتان را از بین ببرد.

ج) تعلیم و آموزش

تعلیم و آموزش

من کتاب له علیه السلام الی قثم بن العباس وهو عامله علی مکه: واجلس لهم العصرین فافت المستفتی و علم الجاهل و ذاكر العالم (۱۰۹) صبح و عصر برای رسیدگی به امور مردم بنشین، به کسانی که پرسشی دارند پاسخ ده و جاهلان را بیاموز و با دانشمندان مذاکره کن. امام علیه السلام در دستورالعملی که برای فرماندار مکه می نویسد می فرماید: در اقامه حج و انجام مناسک، مردم را راهنمایی کن و ایام الله را به آنها یادآوری نما و صبح و عصر که در سرزمین حجاز وقت مناسبی برای مراجعات است، به امور مردم رسیدگی نما و پرسش آنها را پاسخ ده و به آموزش آنها پرداز و با دانشمندان مذاکره نما.

تعلیم و تعلیم، اساس دین و دنیا

وقال علیه السلام لجابر بن عبدالله الانصاری: یا جابر قوام الدین و الدنيا باریعة: عالم مستعمل علمه و جاهل لا یتکنف ان یتعلم... فاذا ضیع العالم علمه استکنف الجاهل ان یتعلم (۱۱۰) ای جابر! دین و دنیا بر چهار چیز استوار است: دانشمندی که علم خود را به کار گیرد و نادانی که از فراگیری سرباز نزند... هر گاه عالم علمش را ضایع کند، جاهل از فراگیری خودداری می کند. نظیر این کلام نیز از حضرت علیه السلام نقل شده است: قوام الدین باریعة: بعالم ناطق مستعمل له... و بجاهل لا یتکبر عن طلب العلم فاذا اکتتم العالم علمه... و استکبر الجاهل عن طلب العلم رجعت الدنيا علی تراثها قهقری (۱۱۱) دین به چهار چیز پابرجاست: به عالمی که می گوید و به گفته خویش عمل می کند... و به جاهلی که از پرسیدن ابایی ندارد. پس هر گاه عالم علم خود را کتمان کند... و جاهل از پرسیدن و طلب علم تکبر ورزد، دنیا به عقب برخواهد گشت. ظاهرا مراد از تضييع علم، عمل نکردن و نشر ندادن آن است. امام صادق علیه السلام می فرماید: ان من العلماء من یحب ان یخزن علمه ولا یؤخذ عنه فذاک فی الدرک الاول من النار (۱۱۲) گروهی از علما کسانی هستند که مایلند علم خود را پنهان نموده و نشر ندهند، این دسته در درک اول جهنم قرار دارند.

میثاق الهی بر تعلیم و تعلم

قال علیه السلام : ما اخذ الله علی اهل الجهل ان يتعلموا حتی اخذ علی اهل العلم ان يعلموا (۱۱۳؛) خداوند از جاهلان ، پیمان فراگیری دانش نگرفته ، مگر این که قبلا از دانشمندان پیمان یاد دادن گرفته است . ملازمه بین یادگیری و یاد دادن واضح است و با در نظر گرفتن این ملازمه ، بیان تکلیف در یک طرف کافی است ؛ برای تکلیف در طرف دیگر ، در عین حال به علت اهمیت مطلب به هر دو تکلیف تصریح فرموده‌اند . در بعضی از روایات دیگر نیز به هر دو جهت تصریح شده است ، هم تعلیم و هم تعلم : امام پنجم حضرت باقر علیه السلام می‌فرمایند : ان الذی یعلم العلم منکم له مثل اجر المتعلم وله الفضل علیه فتعلموا العلم من حملة العلم و علموه اخوانکم كما علمکموه العلماء (۱۱۴؛) آن که از شما به دیگری دانش آموزد ، مزد او به مقدار مزد دانش آموز است و برای معلم مزد بیشتری است ، پس ، از علما دانش بیاموزید و آن را به برادرانتان یاد دهید ، همان طوری که علما به شما یاد دادند . امام صادق علیه السلام می‌فرمایند : قرأت فی کتاب علی علیه السلام ان الله لم یأخذ علی الجهال عهدا بطلب العلم حتی اخذ علی العلماء عهدا ببذل العلم للجها ل لان العلم کان قبل الجهل (۱۱۵؛) در کتاب علی علیه السلام خواندم که خدا از نادانها پیمانی برای آموختن دانش نمی‌گیرد ، مگر این که از علما پیمان گرفته است برای یاد دادن علم به نادانان ، زیرا علم مقدم بر جهل است . در روایت دیگر می‌فرمایند : لو وددت ان اصحابی ضربت رؤوسهم بالسیاط حتی یتفقها (۱۱۶؛) می‌خواهم با تازیانه بر سر اصحابم بزنم تا دین را بفهمند . امام باقر علیه السلام در لزوم آموزش و یاد دادن می‌فرمایند : زکاة العلم ان تعلمه عباد الله (۱۱۷؛) زکات دانش آن است که آن را به بندگان خدا بیاموزی . و امام صادق علیه السلام نیز در لزوم یادگیری و آموختن می‌فرمایند : قال رسول الله صلی الله علیه و آله : طلب العلم فریضة علی کل مسلم الا ان الله یحب بغاة العلم (۱۱۸؛) رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند : فراگیری دانش بر هر مسلمانی واجب است ، همانا خدا طالبان علم را دوست دارد .

(د) تحقق عدالت اجتماعی

قال علیه السلام : . . . وما اخذ الله علی العلماء الا یقاروا علی کظة ظالم ولا سغب مظلوم لالقیة حبلها علی غاربها (۱۱۹؛) و اگر نبود عهد و مسؤولیتی که خداوند از علما و دانشمندان هر جامعه گرفته که در برابر سیری و شکم خوارگی ستمکاران و گرسنگی ستمدیدگان سکوت نکنند ، من مهار شتر خلافت را رها کرده بر کوهان آن می‌انداختم و از آن صرف نظر می‌کردم . عبارت فوق در خطبه شقشقیه است . امام علیه السلام در انتهای خطبه می‌فرمایند : آگاه باشید ! به خدا سوگند ، خدایی که دانه را شکافت و انسان را آفرید ، اگر نه این بود که جمعیت بسیاری گرداگردم را گرفته و به یاری ام قیام کرده‌اند و از این جهت حجت تمام شده است ، و اگر نبود عهد و مسؤولیتی که خداوند از دانشمندان گرفته که در برابر سیری ستمکاران و گرسنگی محرومان و ستمدیدگان سکوت نکنند ، مهار شتر خلافت را رها کرده بر کوهانش می‌انداختم و از آن صرف نظر می‌کردم و آخر آن را با جام آغازش سیراب می‌کردم ؛ آن گاه خوب می‌فهمیدید که دنیای شما در نظر من بی ارزش تر از آبی است که از بینی گوسفندی بیرون آید . یکی از مهم ترین مسؤولیت های علما و دانشمندان جامعه ، مبارزه با بی عدالتی و تلاش برای برقراری عدالت اجتماعی می‌باشد . کظة ظالم و سغب مظلوم کنایه است از شدت ظلم ستمگران و مظلومیت ستمدیدگان . عدالت اجتماعی محدود به بعد اقتصادی آن نمی‌شود ، گرچه یکی از مظاهر آن در بعد اقتصادی است . از تعالیم دین اسلام ، ارزش دادن به تقوا و از بین بردن تمام ملاک های باطل ارزش گذاری است . علاوه بر این قوانین و مقررات ، جامعه اسلامی در مسیر تعدیل جامعه و کم کردن فاصله هایی است که بین افراد جامعه به ناحق به وجود آمده است . بررسی و بحث پیرامون عدالت اجتماعی از دیدگاه اسلام ، باید در رساله مستقلی انجام گیرد ؛ لکن در این جا برای شرح این قسمت از خطبه شقشقیه به توضیح مختصری بسنده می‌گردد : قرآن کریم یکی از اهداف

پیامبران را برقراری قسط و عدل می‌شمارد: لقد ارسلنا رسلنا بالبینات وانزلنا معهم الكتاب والمیزان ليقوم الناس بالقسط وانزلنا الحديد فيه باس شديد ومنافع للناس وليعلم الله من ينصره ورسله بالغیب ان الله قوی عزیز (۱۲۰؛) همانا پیامبران خود را با ادله و معجزات فرستادیم و بر ایشان کتاب و میزان نازل کردیم تا مردم به راستی و عدالت گریند و آهن را که در آن، هم سختی کارزار و هم منافع بسیار برای مردم است نیز برای حفظ عدالت آفریدیم، تا معلوم شود چه کسی خدا و رسولانش را با ایمان قلبی یاری خواهد کرد، که خدا بسیار قوی و مقتدر و از یاری خلق بی نیاز است. در راستای این رسالت بزرگ انبیا، پس از آن که مردم با امیرالمؤمنین، علی علیه السلام در مدینه بیعت کردند، امام علیه السلام ضمن اعلام برنامه‌های حکومتی خود نوید به عدالت اجتماعی می‌دهند و می‌فرمایند: والذی بعثه بالحق لتبلین بلبلة ولتغربلن غریلة ولتسطن سوط القدر حتی یعود اسفلکم اعلاکم واعلاکم اسفلکم ولیسبقن سابقون کانوا قصورا ولیقصرن سابقون کانوا سبقوا (۱۲۱؛) سوگند به کسی که پیامبر را به حق مبعوث کرد، به سختی مورد آزمایش قرار می‌گیرید و غربال می‌شوید و همانند محتویات دیگ هنگام جوشش زیور و خواهد شد، آن چنان که بالا پایین و پایین بالا قرار خواهد گرفت. آنان که به راستی در اسلام سبقت داشتند و کنار رفته بودند، بار دیگر جلو خواهند آمد و کسانی که با حيله و تزویر، خود را پیش انداخته بودند، عقب زده خواهند شد. در نامه‌ای خطاب به یکی از کارگزاران حکومت خود به نام عثمان بن حنیف می‌نویسند: ای پسر حنیف! به من گزارش داده شده که مردی از متمکنان اهل بصره تو را به خوان میهمانی‌اش دعوت کرده و تو به سرعت به سوی آن شتافته‌ای، در حالی که طعام‌های رنگارنگ و ظرف‌های بزرگ غذا یکی بعد از دیگری پیش تو قرار داده می‌شد. من گمان نمی‌کردم تو دعوت جمعیتی را قبول کنی که نیازمندان ممنوع و ثروتمندانشان دعوت شوند. در همین نامه پس از سفارش به ورع و یادآوری مرگ می‌فرمایند: وانما هی نفسی اروضها بالتقوی لتاتی آمنه یوم الخوف الاکبر وتثبت علی جوانب المزلق ولو شئت لاهتدیت الطریق الی مصفی هذا العسل ولباب هذا القمح ونسائج هذا القز ولكن هیئات ان یغلبنی هوای ویقودنی جشعی الی تخیر الاطعمه ولعل بالحجاز او الیمامه من لاطمع له فی القرص ولاعهد له بالشعب. او ابیت مبطانا وحوالی بطون غرثی واکباد حری او اکون کما قال القائل: وحسبک داء ان تیت ببطنه وحوالک اکباد تحن الی القد من نفس سرکش را با تقوا تمرین می‌دهم و رام می‌سازم، تا در آن روز بزرگ و خوفناک با ایمنی وارد صحنه قیامت شود، در آن جا که همه می‌لغزند او ثابت و بی تزلزل بماند. اگر می‌خواستم می‌توانستم از عسل مصفا و مغز این گندم و بافته‌های این ابریشم برای خود خوراک و لباس تهیه کنم، اما هیئات که هوا و هوس بر من غلبه کند و حرص و طمع مرا وادار کند تا طعامهای لذیذ را برگزینم، در حالی که ممکن است در سرزمین حجاز و یمامه کسی باشد که حتی امید به دست آوردن یک قرص نان نداشته باشد و نه هرگز شکمی سیر خورده باشد. آیا من با شکمی سیر بخوابم، در حالی که در اطرافم شکم‌های گرسنه و کبدهای سوزانی باشد و آیا آن چنان باشم که شاعر گفته است: این درد تو را بس که شب با شکم سیر بخوابی، در حالی که در اطراف تو شکم‌های گرسنه و به پشت چسبیده باشد. (۱۲۲) علمای راستین که پیرو پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام هستند باید با ضعف و مستمندان همنشین باشند، تا دردها و مشکلات آنها را از نزدیک لمس نموده و در صدد برطرف کردن آن باشند، اما اگر دانشمندان و علمای مذهب تنها با طبقه خاص مرفهان و مترفان آمد و شد داشته باشند، هرگز درک صحیحی از وضعیت مستمندان نخواهند داشت و چه بسا دانش خود را در توجیه بی‌عدالتی‌ها به کار گیرند. امام صادق علیه السلام در باره چنین دانشمندانی می‌فرمایند: وان من العلماء من یری ان یضع العلم عند ذوی الثروة والشرف ولایری له فی المساکین وضعاً فذاک فی الدرک الثالث من النار (۱۲۳؛) و یک دسته از دانشمندان کسانی هستند که دانش خود را تنها در اختیار ثروتمندان و توانگران قرار می‌دهند و مستمندان را محروم می‌دارند؛ این گروه در مرحله سوم از آتش دوزخ هستند.

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۱۰. ۲. ر. ک: ابن میثم بحرانی، شرح نهج البلاغه، ج ۳، ص ۸۲. ۳. مریم (۱۹) آیه ۳۹. ۴. اصول کافی، ج ۱، ص ۴۵، باب لزوم الحجۃ علی العالم وتشدید الامر علیه. ۵. همان، ص ۴۷. ۶. همان جا. ۷. نساء (۴) آیه ۱۷. ۸. اصول کافی، ج ۱، ص ۴۷. ۹. غررالحکم. ۱۰. نهج البلاغه، خطبه ۲۳۹. ۱۱. همان، حکمت ۹۸. ۱۲. بحارالانوار، ج ۱، ص ۳۷. ۱۳. اصول کافی، ج ۱، ص ۴۹. ۱۴. ملا-محسن فیض کاشانی، المحجۃ البيضاء، ج ۱، ص ۱۳۲. ۱۵. نهج البلاغه، حکمت ۹۲. ۱۶. صف (۶۱) آیه ۲ و ۳. ۱۷. جمعه (۶۲) آیه ۵. ۱۸. نهج البلاغه، حکمت ۱۰۷. ۱۹. همان، حکمت ۳۶۶. ۲۰. نهج البلاغه، نامه ۳۱. ۲۱. شرح این عبارت در بحث «آفات لسان خواهد آمد». ۲۲. نهج البلاغه، حکمت ۸۲. ۲۳. نور (۲۴) آیه ۱۵. ۲۴. یونس (۱۰) آیه ۵۹. ۲۵. همان، آیه ۶۸ - ۶۹. ۲۶. کهف (۱۸) آیه ۲۲. ۲۷. بحارالانوار، ج ۲، ص ۱۱۳. ۲۸. اعراف (۷) آیه ۱۶۹. ۲۹. یونس (۱۰) آیه ۳۹. ۳۰. بحارالانوار ج ۲ ص ۱۱۳. ۳۱. نهج البلاغه، حکمت ۸۵. ۳۲. شرح نهج البلاغه، ج ۵، ص ۲۸۳. ۳۳. نهج البلاغه، حکمت ۱۸۲. ۳۴. اصول کافی، ج ۲، ص ۲۵۸. ۳۵. بقره (۲) آیه ۲۸۳. ۳۶. بحارالانوار، ج ۲، ص ۱۲۱. ۳۷. همان، ج ۲، ص ۱۲۲. ۳۸. نهج البلاغه، حکمت ۳۸۲. ۳۹. اسراء (۱۷) آیه ۳۶. ۴۰. نهج البلاغه، خطبه ۱۵۴. ۴۱. اصول کافی، ج ۱، ص ۴۴. ۴۲. همان، ص ۴۳. ۴۳. بحارالانوار، ج ۱، ص ۲۰۸. ۴۴. نور (۲۴) آیه ۳۹. ۴۵. نهج البلاغه، خطبه ۱۷. ۴۶. ایا جیل التصوف شرح جیل لقد جتتم بامر مستحیل افی القرآن قال لکم الهی کلوا مثل البهائم و ارقصوا لی. ۴۷. بحارالانوار، ج ۱، ص ۲۰۸. ۴۸. نهج البلاغه، خطبه ۷۹. ۴۹. شیخ انصاری، مکاسب، ص ۲۵ و ۲۶ (چاپ تبریز). ۵۰. لقمان (۳۱) آیه ۳۴. ۵۱. انعام (۶) آیه ۵۹. ۵۲. همان، آیه ۹۷. ۵۳. یونس (۱۰) آیه ۵. ۵۴. نحل (۱۶) آیه ۱۶. ۵۵. بقره (۲) آیه ۱۸۹. ۵۶. اسراء (۱۷) آیه ۷۸. ۵۷. ر. ک: محمد بن حسن حرعاملی، وسائل الشیعه، باب پنجم از ابواب القبله و ابواب المواقیف. ۵۸. بحارالانوار، ج ۱، ص ۲۱۸. ۵۹. همان، ج ۵۸، ص ۲۹۲. ۶۰. احمد بن علی طبرسی، احتجاج، ج ۱، ص ۳۵۵. ۶۱. بحارالانوار، ج ۵۵، ص ۲۳۵. ۶۲. اصول کافی، ج ۸، ص ۲۷۲. ۶۳. بحارالانوار، ج ۵۵، ص ۲۴۳. ۶۴. ق (۵۰) آیه ۶. ۶۵. غاشیه (۸۸) آیه ۱۷ و ۱۸. ۶۶. روم (۳۰) آیه ۲۲. ۶۷. نهج البلاغه، خطبه ۱۹۳. ۶۸. همان، نامه ۳۱. ۶۹. اصول کافی، ج ۱، ص ۳۲. ۷۰. بحارالانوار، ج ۱، ص ۲۱۱. ۷۱. لزوم یادگیری حرفه‌ها و صنعت‌هایی که نظام معاش مردم بر آن توقف دارد، به قوت خود باقی است و فقهای عظام آن را واجب کفایی می‌دانند. ۷۲. اسراء (۱۷) آیه ۱۰۷ - ۱۰۹. ۷۳. حسن بن فضل طبرسی، مکارم الاخلاق، ص ۲۵۸، (طبع قدیم). ۷۴. آل عمران (۳) آیه ۷. ۷۵. همان، آیه ۱۸. ۷۶. اسراء (۱۷) آیه ۱۰۷ - ۱۰۹. ۷۷. همان، آیه ۱۰۹. ۷۸. فاطر (۳۵) آیه ۲۸. ۷۹. ص ۹، (طبع جدید). ۸۰. شیخ بهائی (ره) در بیان علم مفید و سودمند چنین سروده است: علمی بطلب که تو را فانی سازد ز علایق جسمانی علمی بطلب که به دل نور است سینه ز تجلی آن طور است علمی که از آن چو شوی محفوظ گردد دل تو لوح محفوظ علمی بطلب که کتابی نیست یعنی ذوقی است و خطابی نیست علمی بطلب که نماید راه وز سر ازل کندت آگاه. ۸۱. نهج البلاغه، حکمت ۳۳۸. ۸۲. ر. ک: ابن میثم بحرانی، شرح نهج البلاغه، ج ۵، ص ۴۰۹. ۸۳. بحارالانوار، ج ۱، ص ۲۱۹. ۸۴. ر. ک: سید هاشم خوئی، منهاج البراعه، ج ۲۱، ص ۴۲۳. ۸۵. ممکن است در پاسخ از این اشکال گفته شود: غیر مفید مثل معدوم است؛ لذا از معدوم تعبیر به غیر مفید شده است. ۸۶. نهج البلاغه، خطبه ۹۱. ۸۷. برای مطالعه بیشتر ر. ک: لطف الله صافی، شرح حدیث عرض دین. ۸۸. شرح این کلام نورانی در بحث «توقیفی بودن اسما» می‌آید. ۸۹. ابن بابویه (صدوق)، توحید، ص ۴۵۴. ۹۰. شرح بیشتر این مطلب در بحث صفات خدای تعالی و استحاله احاطه و اکتناه می‌آید. ۹۱. ابن بابویه (صدوق)، خصال، ص ۴۱. ۹۲. بحارالانوار، ج ۱، ص ۲۱۰. ۹۳. نهج البلاغه، حکمت ۲۸۷. ۹۴. بقره (۲) آیه ۱۰۲. ۹۵. ابن شعبه حرانی، تحف العقول، ص ۳۳۵. ۹۶. نهج البلاغه، خطبه ۱۴۷. ۹۷. فاطر (۳۵) آیه ۲۸. ۹۸. بحارالانوار، ج ۷۰، ص ۳۴۴. ۹۹. نهج البلاغه، خطبه ۲۱۶. ۱۰۰. اصول کافی، ج ۲، ص ۱۲۲. ۱۰۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۹۳. ۱۰۲. همان، خطبه ۲۳۹. ۱۰۳. همان، حکمت ۲۰۷. ۱۰۴. اصول کافی، ج ۲، ص ۱۱۱. ۱۰۵. اصول کافی، ج ۲، ص ۱۱۱.

۱۰۶. بحارالانوار، ج ۶۷، ص ۲۹۳. ۱۰۷. اصول کافی، ج ۱، ص ۳۷. ۱۰۸. بحارالانوار، ج ۲، ص ۴۱. ۱۰۹. نهج البلاغه، نامه ۶۷. ۱۱۰. نهج البلاغه، حکمت ۳۷۲. ۱۱۱. بحارالانوار، ج ۱، ص ۱۷۸. ۱۱۲. خصال، صدوق، ۳۵۲. ۱۱۳. نهج البلاغه، حکمت ۴۷۸. ۱۱۴. اصول کافی، ج ۱، ص ۳۵. ۱۱۵. همان، ج ۱، ص ۴۱. ۱۱۶. همان، ج ۱، ص ۳۱. ۱۱۷. همان، ص ۴۱. ۱۱۸. همان، ص ۳۰. ۱۱۹. نهج البلاغه، خطبه ۳. ۱۲۰. حدید (۵۷) آیه ۲۵. ۱۲۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۶. ۱۲۲. نهج البلاغه، نامه ۴۵. ۱۲۳. خصال، ص ۳۵۲.

بخش دوم: تربیت

فصل اول: مفهوم تربیت

۱. معنای تربیت (۱)

ابن اثیر می گوید: الرب يطلق في اللغة على المالك والسيد والمدبر والمربي والمقيم والمنعم ولا يطلق غير المضاف الا على الله واذا اطلق على غيره اضيف... وفي حديث على (الناس ثلاثة عالم رباني) هومنسوب الى الرب بزيادة الالف والنون للمبالغة وقيل من الرب بمعنى التربية كانوا يربون المتعلمين بصغار العلوم قبل كبارها. (۲) راغب اصفهانی نیز می گوید: الرب في الاصل التربية وهو انشاء الشيء حالا فحالا الى حد التمام الرب در اصل تربیت است و تربیت یعنی ایجاد شيء به تدریج از حالتی به حالت دیگر تا به حد تمام برسد. تذکر چند نکته در تعریف تربیت: نکته اول: در هر دو تعریف، تدریجی بودن تربیت مورد نظر قرار گرفته است. در تعریف ابن اثیر: يربون المتعلمين بصغار العلوم قبل كبارها و در تعریف راغب: حالا- فحالا- الى حد التمام. البته ممکن است گاهی تحولات و دگرگونی‌های روحی دفعتابه وجود آید. تاریخ، حالات فضیل بن عیاض و حر بن یزید ریاحی و امثال اینها راثبت نموده است، ولی این موارد نادر و استثنایی است و اصل در تربیت و پرورش تدریجی بودن است. نکته دوم: فطری بودن مبانی تربیت: راغب در تعریف کلمه «انشاء» را به کار گرفته که غالباً در ایجاد شيء مسبوق به عدم به کار می‌رود؛ لذا در اینجا این سؤال مطرح می‌شود که آیا تربیت دینی ایجاد چیزی است که به انسان اضافه می‌گردد و در درون او هیچ گونه سابقه وجودی نداشته یا این که همزمان با ایجاد انسان اساس و بنیان تربیت دینی در او نهاده شده است؟ بنابر نظریه دوم - که به صواب نزدیک تر است - تربیت دینی، یعنی شکوفا نمودن استعدادهای درونی و فطری انسان. امیرالمؤمنین، علی علیه السلام در انگیزه و هدف فرستادن پیامبران الهی برای مردم می‌فرماید: فبعث فيهم رسله و واتر اليهم انبيائه ليستادوهم ميشاق فطرته وينذروهم منسى نعمته ويحتجوا عليهم بالتبليغ ويثيروا لهم دفائن العقول (۳) پیامبرانش را در میان آنها مبعوث ساخت و پی در پی رسولان خود را به سوی آنها فرستاد تا پیمان فطرت را در آنها مطالبه نمایند و نعمت‌های فراموش شده را به یاد آنها آورند و با ابلاغ دستوره‌های خدا حجت را بر آنها تمام کنند و گنج‌های پنهانی عقل‌ها را آشکار سازند. زراره می گوید: از امام صادق علیه السلام از قول خدای عزوجل: فطرت الله التي فطر الناس عليها (۴) سؤال نمودم، فرمودند: فطرهم جميعا على التوحيد (۵). گرچه در این روایت و بعضی از روایات دیگر، «فطرت را به «توحيد» تفسیر نموده‌اند، لکن تمام تعالیم دینی و دستوراتی که برای تربیت انسان از ناحیه وحی به وسیله پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله و امامان معصوم علیهم السلام رسیده است، ریشه در فطرت و ذات انسان دارد. (۶) نکته سوم: فرق بین تزکیه و تربیت: در قرآن کریم از تربیت دینی و پرورش روح و روان انسان تعبیر به تزکیه شده است: كما ارسلنا فيكم رسولا- منكم يتلوا عليكم آياتنا و يزيككم ويعلمكم الكتاب والحكمة ويعلمكم ما لم تكونوا تعلمون (۷). چنان که از میان خود شما پیامبری برانگیختیم که آیات ما را برای شما تلاوت کند و نفوس شما را از پلیدی و آلودگی جهل و شرک پاک و منزه کند و به شما تعلیم شریعت و حکمت دهد و هر چه رانمی‌دانید به شما یاد دهد. لقد من الله على المؤمنين اذ بعث فيهم رسولا من انفسهم يتلوا عليهم

آیاته ویزکیهم ویعلمهم الكتاب والحکمه وان کانوا من قبل لفی ضلال مبین (۸۶) خدا بر اهل ایمان منت گذاشت که رسولی از خود آنها در میان آنان برانگیخت که بر آنها آیات خدا را تلاوت کند و نفوس آنان را از هر نقص و آرایش پاک گرداند و به آنان احکام شریعت کتب سماوی و حقایق حکمت بیاموزد، هر چند که در گمراهی آشکاری بودند. هو الذی بعث فی الامیین رسولا منهم یتلوا علیهم آیاته ویزکیهم ویعلمهم الكتاب والحکمه و ان کانوا من قبل لفی ضلال مبین (۹۶) اوست خدایی که میان عرب امی، پیغمبری از همان مردم برانگیخت تا بر آنان آیات وحی خداتلاوت کند و آنان را از لوث جهل و اخلاق ناپسند پاک سازد و شریعت کتب سماوی و حکمت الهی بیاموزد، با آن که پیش از این در ورطه گمراهی و جهالت بودند. اما تربیت در اصطلاح قرآن اعم است از تزکیه یعنی پرورش جسم و تن را هم شامل می‌گردد: فرعون به حضرت موسی علیه السلام می‌گوید: الم نربک فینا ولیدا ولبت فینا من عمرک سنین (۱۰۶). تو همان کودکی نیستی که ما پروردیم و سال‌ها از عمرت نزد ما گذشت. قرآن در سفارش نسبت به پدر و مادر می‌فرماید: و قل رب ارحمهما کما ربینا صغیرا (۱۱۶) و بگو: پروردگارا! همان گونه که پدر و مادر، مرا از کودکی پرورش دادند، تو در حق آنها مهربانی فرما. ما در این نوشتار، کلمه «تربیت را در معنای مرادف با معنای «تزکیه به کار برده‌ایم.

۲. متصدی امر تربیت

الف) مسؤولیت مربیان الهی و علمای ربانی در تربیت انسان

مقدمه

پس از بررسی و تبیین معنای تربیت، اولین سؤال این است که: چه کسی می‌تواند مسؤولیت این امر مهم را به عهده بگیرد؟ مسلماً تنها کسی می‌تواند مربی انسان باشد که خود، انسان کامل و واصل به مدارج عالی انسانیت باشد. در این مسیر کسی می‌تواند جلودار و راهنما باشد که خودراه را به خوبی طی کرده باشد: قطع این مرحله بی‌همراهی خضر مکن ظلمات است بترس از خطر گمراهی (۱۲)

چه کسی می‌تواند مربی باشد؟

قال علیه السلام: من نصب نفسه للناس اماما فلییدا بتعلیم نفسه قبل تعلیم غیره ولیکن تادیبه بسیرته قبل تادیبه بلسانه و معلم نفسه و مؤدبها احق بالاجلال من معلم الناس و مؤدبهم (۱۳۶) کسی که خود را در مقام پیشوایی و امامت قرار می‌دهد، باید پیش از آن که به تعلیم دیگران پردازد، به تعلیم خویش پردازد و باید تادیب او به عملش پیش از تادیب او به زبانش باشد. کسی که معلم و ادب کننده خویش است، به احترام سزاوارتر است از کسی که معلم و مربی دیگران است. امام علیه السلام در این کلام، دو مطلب اساسی را در موضوع «تربیت بیان فرموده‌اند: مطلب اول: مربی و معلم باید قبلا-خودش دانش آموخته و تربیت شده باشد، آن‌گاه مربی و معلم دیگران شود. سخن گفتن و خطابه و وعظ بدون آگاهی به جز انحراف و اضلال و گمراهی نتیجه‌ای ندارد. (۱۴) مطلب دوم: واعظ و مربی باید با عمل خود دیگران را تربیت و هدایت نماید. گفتار بدون عمل نه تنها موجب هدایت نمی‌شود، بلکه گاهی ممکن است موجب سلب اعتماد و گمراهی شخص گردد. قرآن کریم می‌فرماید: اتامرون الناس بالبر و تنسون انفسکم و انتم تتلون الكتاب افلا تعقلون (۱۵۶) چگونه شما که مردم را به نیکی دستور می‌دهید، خود را فراموش می‌کنید، در

صورتی که شما کتاب خدا را می‌خوانید، چرا در آن اندیشه نمی‌کنید؟ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید: رایت لیلۃ اسری بی الی السماء قوما تقرض شفاهم بمقاریض من نار ثم ترمی فقلت یا جبرئیل من هؤلاء؟ فقال: خطباء امتک یامرون الناس بالبر وینسون انفسهم وهم یتلون الکتب افلا یعقلون (۱۶؛) شب معراج مردمی را دیدم که لب‌هایشان با قیچی‌های آتشین چیده و به دور انداخته می‌شد، از جبرئیل پرسیدم: اینها کیانند؟ گفت: خطیبان امت تو هستند که مردم را به نیکی دعوت می‌نمایند، در حالی که خود را فراموش نموده‌اند و به گفته خود عمل نمی‌کنند و ایشان قرآن را تلاوت می‌کنند، آیا در آن تعقل نمی‌کنند؟ امام صادق علیه السلام می‌فرماید: ان العالم اذا لم يعمل بعلمه زلت موعظته عن القلوب كما یزل المطر عن الصفا (۱۷؛) اگر عالم به علم خویش عمل نکند، پند و اندرزش در دل‌های شنوندگان فرو نمی‌رود، همان‌گونه که باران در سنگ صاف فرو نمی‌رود. امام باقر علیه السلام در تفسیر آیه شریفه «فکبکبوا فیها هم والغاوون (۱۸؛) در آن حال کافران و معبودان باطلشان هم به رو در آتش دوزخ افتند.» می‌فرماید: هم قوم وصفوا عدلا بالستهم ثم خالفوه الی غیره (۱۹؛) و (۲۰) کسانی هستند که با زبان عدالت را توصیف و در عمل خلاف آن را عمل می‌کنند. مجلسی رحمه الله در شرح روایت می‌گوید: العدل کل امر حق یوافق للعدل والحکمة والعبادات والاخلاق الحسنه (۲۱). اما فرمایش امام علیه السلام: معلم النفس احق بالاجلال من معلم الناس و مؤدبهم. به این معناست که شخصی که به تربیت خود بپردازد، بیشتر شایسته احترام است از کسی که به تربیت مردم پرداخته و از خود غافل است، اما شخصی که هم خودسازی کرده و هم مردم را تربیت می‌کند، مسلماً برتر است از کسی که تنها گلیم خود را از آب می‌کشد.

انسان‌های وارسته و شایسته رهبری چه کسانی هستند؟

در مسیر تربیت انسان‌ها به کسانی می‌توان اعتماد نمود و آنها را جلودار و مربی قرار داد که تحت تربیت رب العالمین به مدارج عالی انسانیت رسیده باشند. تنها چنین افرادی می‌توانند کاروان انسانیت را به مقصد نهایی برسانند. (۲۲) من کتاب له علیه السلام الی معاویه جوابا، قال الشریف وهو من محاسن الکتب: فانا صنائع ربنا والناس بعد صنائع لنا (۲۳؛) ما پرورش یافته و تربیت شده پروردگار خویش هستیم و مردم تربیت شده ما نیستند. معاویه - علیه الهاویه - در نامه‌ای که خطاب به امیرالمؤمنین علی ابن ابی طالب علیه السلام نوشت، در ساختن فضیلت برای ائمه جور و تباهی و گمراهی، سخن پراکنی نموده، آن گمراهان سیاه دل را بر امام متقین ترجیح داد و دشمنی و کینه‌های جاهلیت را بیش از پیش آشکار نمود. احقادا بدریه و خیرییه و حینییه و غیرهن. (۲۴) امام علیه السلام در نامه‌ای که سید رضی می‌گوید: هو من محاسن الکتب، در جواب، ضمن بیان حقیقت و آشکار نمودن رسوایی معاویه و پیشوایان گمراهش می‌فرماید: فدع عنک من مالت به الرمیۃ فانا صنائع ربنا والناس بعد صنائع لنا (۲۵؛) دست بردار از کسانی که فریب دنیا را خورده و از راه راست منحرف گردیده‌اند و این چه مقایسه غلطی است که بین آنها که گمراهان و منحرفان از حقند و بین من می‌نمایی؟ به درستی که ما پرورش یافتگان خدای خود هستیم و مردم پرورش یافتگان ما. مجلسی رحمه الله در شرح این کلام نورانی می‌گوید: هذا مشتمل علی اسرار عجیبه من غرائب شانهم الی تعجز عنها العقول ولتتکلم علی ما یمکننا اظهاره والخوض فیه فنقول: صنیعة الملک من یصطنعه ویرفع قدره ومنه قوله تعالی: «واصطنعتک لنفسی (۲۶) ای اخترتک واخذتک صنیعتی لتصرف عن ارادتی و محبتی. فالمعنی انه لیس لاحد من البشر علینا نعمة بل الله - تعالی - انعم علینا فلیس بیننا وینه واسطة والناس باسره صناعنا فنحن الوسائط بینهم و بین الله سبحانه و یحتمل ان یراد بالناس بعض الناس ای المختار من الناس نصطنعه و نرفع قدره. (۲۷) راغب اصفهانی می‌گوید: الصنع اجادة الفعل فکل صنع فعل ولیس کل فعل صنعا ولا ینسب الی الحيوانات والجمادات كما ینسب الیهما الفعل... والصنیعة ما اصطنعته من خیر... والاصطناع المبالغة فی اصلاح الشیء وقوله:

«واصطنعتک لنفسی و لتصنع علی عینی اشاره‌ی الی نحو ما قال بعض الحكماء : ان الله تعالى اذا احب عبدا فتفقده كما يتفقده الصديق صدیقه، صنع یعنی کاری را به شایستگی انجام دادن، پس هر صناعی کار است، ولی هر کاری صنع نیست. این واژه آن گونه که به انسان نسبت داده می‌شود، به حیوانات و جمادات نسبت داده نمی‌شود. صنیعه، هر چه که به خوبی و شایستگی انجام دهی. اصطناع، زیاده‌روی در اصلاح و بهبود چیزی است و قول خدای تعالی در هر دو آیه اشاره است به آن چه که بعضی از حکما گفته‌اند که خدای تعالی هر گاه بنده‌ای را دوست داشت، او را مورد تفقد و مهربانی قرار می‌دهد، همان طوری که دوست به هم محبت می‌کنند. امام علیه السلام می‌فرماید: وصنیع المال یزول بزواله. (۲۸) لذا کلام راغب در انحصار نسبت تمام نیست، علاوه بر این که در اصل معنا نیز اشکال وارد است، زیرا تضمین جودت صنع، در آیه «ودمرنا ما کان یصنع فرعون وقومه وما کانوا یعرشون (۲۹)» و فرعون و قومش را با آن صنایع و عمارات و کاخ عظمت، نابود و هلاک نمودیم تمام نیست. تنها پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و جانشینان بر حق آن حضرت، یعنی امامان معصوم علیهم السلام شایستگی رهبری مردم را دارند و می‌توانند کشتی انسانیت را به ساحل نجات برسانند، زیرا آنها تحت پرورش و تربیت و حمایت خاص رب العالمین هستند. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرمودند: ادبنی ربی فاحسن تادیبى. (۳۰) از امیرالمؤمنین، علی علیه السلام نقل شده که فرمودند: یا کمیل ان رسول الله صلی الله علیه و آله ادبه الله وهو ادبنی وانا اؤدب المؤمنین واورث ادب المکرمین. (۳۱)

وظیفه مهم حاکم اسلامی در «تعلیم و تربیت»

قال علیه السلام : فاما حقکم علی فالنصیحة لکم وتوفیر فیئکم وتعلیمکم کیلا تجهلوا وتادیبکم کیما تعلموا (۳۲) اما حق من بر شما آن است که از خیرخواهی شما دریغ نوزم و بیت المال شما را در راه شما صرف کنم و شما را تعلیم دهم، تا از جهل و نادانی نجات یابید و تربیتان کنم تا آداب رافرا گیرید. حاکم اسلامی علاوه بر این که مسؤول امر معاش و زندگی و اقتصاد جامعه می‌باشد، متصدی دو امر مهم و اصلی دیگر نیز هست که عبارت باشد از «تعلیم و تربیت» به دیگر سخن، والی هم متصدی امر «حیات محسوس و هم متصدی امر «حیات معقول جامعه است. هم باید در تامین رفاه زندگی مادی مردم تلاش نماید و هم باید آنها را در مسیر سعادت ابدی راهنمایی کند. زمامدار جامعه اسلامی نباید به یاد دادن محض، قناعت نموده، ذهن مردم را بامفاهیم خشک پر کند و در صدد سازندگی روحی آنها نباشد، بلکه علاوه بر «تعلیم»، تربیت هم لازم است.

مربی الهی

قال علیه السلام : ایها الناس استصبحوا من شعله مصباح واعظ متعظ وامتاحوا من صفو عین قدر وقت من الکدر... لیس علی الامام الا ما حمل من امر ربه : الابلاغ فی الموعظة، والاجتهاد فی النصیحة، والاحیاء للسنة، واقامة الحدود علی مستحقیها، واصدار السهمان علی اهلها فبادرو العلم من قبل تصویح نبته ومن قبل ان تشغلوا بانفسکم عن مستثار العلم من عند اهله وانها عن المنکر وتناهوا عنه فانما امرتم بالنهی بعد التناهی (۳۳) ای مردم! چراغ دل را از شعله گفتار گویندگان با عمل روشن سازید و ظرف‌های خویش را از آب زلال چشمه‌هایی که از آلودگی پاک است پر کنید. امام غیر از آنچه از طرف خدا مامور است، وظیفه‌ای ندارد، امام وظیفه دارد: ۱. با پند و اندرز فرمان خدا را ابلاغ نماید ۲. در خیرخواهی مردم کوشش نماید ۳. سنت خدا را احیاء کند ۴. بر مستحقان کیفر اقامه حدود نماید ۵. حق مظلومان را به آنان برگرداند. در فراگیری دانش بکوشید پیش از آن که درخت آن بخشکد و پیش از آن که به خود مشغول گردید ۶. از معدن علم، دانش استخراج کنید. مردم را از منکر باز دارید و خود هم مرتکب

نشوید، زیرا شما موظفید اول خود مرتکب گناه نشوید، آن گاه مردم را از آن نهی کنید. شرح مطالب این بخش از خطبه در سه عنوان ارائه می‌گردد

از چه کسی باید راهنمایی گرفت؟

«ایها الناس استصحبوا» تنها کسانی صلاحیت رهبری فکری جامعه را دارند که اولاً: عالم عامل باشند و ثانیاً: از هر گونه آلودگی پاک و منزّه باشند و دانش آنها نیز صحیح و از منبع وحی باشد. چنین رهبرانی منحصراً در پیشوایان دین که از طرف خداوند منصوب شده‌اند یعنی پیامبران و امامان معصوم علیهم السلام. امام علیه السلام این دو شرط را که باید در رهبر و پیشوای مردم باشد، این گونه بیان فرموده‌اند: ۱. واعظ متعظ؛ ۲. صفو عین قد روقت من الکدر. قرآن کریم می‌فرماید: یا ایها النبی انا ارسلناک شاهداً ومبشراً ونذیراً. وداعیاً الی الله باذنه و سراجاً منیراً (۳۴۶) ای رسول! ما تو را به رسالت فرستادیم تا بر نیک و بد خلق گواه باشی و خوبان را به رحمت الهی مژده دهی و بدان را از عذاب خدا بترسانی. و به اذن حق، مردم را به سوی خدا دعوت کنی و چراغ فروزان باشی. تنها از چشمه صاف و زلال معصومان علیهم السلام باید بهره گرفت، زیرا موهبت الهی عصمت در آنها ما را به اقتدا و پیروی از ایشان ترغیب می‌نماید و از پاکی این چشمه مطمئن می‌سازد: انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیراً (۳۵۶) خدا چنین می‌خواهد که از شما خانواده نبوت هر پلیدی را ببرد و شما را از هر عیب و نقص پاک گرداند. «من شعلة مصباح: همان گونه که شعله چراغ روشنی می‌دهد و انسان را از تاریکی بیرون می‌آورد، امام علیه السلام که مربی الهی است نیز با نور و روشنایی خود مردم را از تاریکی‌های جهل و نادانی و شرک و آلودگی‌ها بیرون می‌آورد و راه راست را به آنها ارائه می‌نماید. کلمه «مصباح در بعضی از نسخه‌ها به «واعظ اضافه شده - که یا اضافه مشبه به مشبه است و یا اضافه لامیه - و در بعضی از نسخه‌ها منون است که «واعظ بدل آن می‌شود. «واعظ متعظ اشاره است به امام علیه السلام و جانشینان آن حضرت که خودشان به پند و اندرزهایی که به مردم می‌دهند عمل نموده‌اند. و اماتحوا من صفوعین قد روقت من الکدر. همان گونه که آب آلوده به جسم انسان زیان می‌رساند، سفارشها و فرمانهای غلطو انحرافی همراه با ناخالصی‌ها موجب انحطاط روحی می‌شود. همان طوری که نسخه غلط و نامناسب طبیب غیرحاذق باعث شدت مرض و ایجاد امراض دیگر است، نسخه اشتباه برای روح و روان انسان، شدت مرض و ایجاد امراض دیگر را در پی دارد. با این تفاوت که اهمیت امراض روحی بیش از امراض جسمی است، زیرا دفع امراض جسمی برای بقای حیات محدود مادی و دفع امراض روحی برای حیات ابدی است.

وظایف امام علیه السلام

۱. الابلاغ فی الموعظة: با پند و اندرز فرمان خدا را اعلام نمودن؛ ۲. الاجتهاد فی النصیحة؛ در خیر خواهی مردم کوشش کردن؛ ۳. الاحیاء للسنه: احیای سنت و رفتار بر طبق روش پیامبر صلی الله علیه و آله؛ ۴. اقامه الحدود علی مستحقیها: اقامه حدود بر آن کس که مستحق کیفر است؛ ۵. اصدار السهمان علی اهلها: از بیت المال سهم و نصیب را به اهلش رساندن.

وقت‌شناسی در کسب دانش

فبادرو العلم من قبل تصویح نبته: پس هر چه زودتر به سراغ پیشوای حقیقی خود رفته، از او کسب دانش و معرفت کنید، قبل از

این که فرصت از دست شما برود و امام در بین شما نباشد. قبل از آن که خود را به نغمه‌های باطل مشغول سازید، از معدن علم و دانش کسب فضیلت نمایید. قبل از این که گرفتار مریبان و علمای سوء شوید، در پی مریبان الهی باشید. (۳۶) مردم را از منکر باز دارید و خود نیز مرتکب منکر نشوید، زیرا شما هم خود باید تارک منکر باشید و هم دیگران را نهی کنید. باید توجه داشت این دو خطاب طولی نیست، به این معنا که اول مامور هستید به این که خود تارک منکر باشید و خطاب دوم مشروط به امتثال خطاب اول باشد، یعنی نهی از منکر مشروط باشد به این که خود تارک منکر باشید، بلکه دو خطاب در عرض همدند، ولی از آن جهت که ناهی از منکر اگر خود تارک نباشد، حرفش بی‌اثر است، باید اول خودش منکر را ترک کند. (۳۷)

انبیا و اولیا طیبان الهی‌اند

قال علیه السلام فی ذکر النبی صلی الله علیه وآله: «طیب دوار بطبه قد احکم مراهمه واحمی مواسمه یضع ذلک حیث الحاجه الیه من قلوب عمی و آذان صم والسنه بکم متبع بدائنه مواضع الغفله ومواطن الحیره (۳۸) طیبی است که با طب خود سخت به دنبال نیازمندان به طبابت روحی می‌گردد مرهم‌هایش رابه خوبی آماده ساخته، حتی برای مواقع اضطراری و داغ کردن محل زخم‌ها ابزارش را گداخته، تا در آن جا که مورد نیاز است قرار دهد: بر دل‌های کور، گوش‌های کر و زبان‌های لال. با داروهای خود در جستجوی موارد غفلت و جایگاه‌های حیرت است (در جستجوی بیماران فراموش شده و سرگردان است). مدعیان طبابت روحی و داعیان رهبری انسان‌ها بسیارند، ولی: دردم نهفته به زطیبیان مدعی باشد که از خزانه غیبم دوا کنند (۳۹) پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله و جانشینان برحقش، ائمه اطهار علیهم السلام طیبیان الهی‌اند و بشر نیازمند فرستادگان الهی است، زیرا همان گونه که جسم و بدن انسان نیاز به طیب دارد، روح و روان او هم نیازمند به طیب و مداواست. بیماری‌های روحی، انسان را از رسیدن به لذات معنوی و سعادت ابدی باز می‌دارد. پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمودند: لو ان الشیاطین یحومون علی قلوب بنی آدم لنظروا الی ملکوت السماوات والارض (۴۰) اگر شیاطین اطراف دل بنی آدم را احاطه نکرده بودند، هر آینه حقیقت و باطن و اسرار آسمان‌ها و زمین را مشاهده می‌نمودند. نیاز انسان به طیب روحانی، به مراتب بیش از نیاز اوست به طیب جسم و بدن، زیرا دفع امراض جسمانی برای بقای حیات محدود و مادی اوست، ولی دفع امراض روحی برای درک حیات جاوید است.

ویژگی طیبیان الهی (۴۱)

طیب دوار بطبه: طیب سیاری است، به جای این که بیماران در پی او باشند، او دنبال بیماران می‌گردد و وسایل درمان را همراه دارد و پس از تشخیص بیماری همان‌جا معالجه را شروع می‌کند. این طیب صرفاً به نسخه و دستورالعمل اکتفا نمی‌کند، بلکه علاوه بر نشان دادن راه علاج و طریق حل مشکل شخصاً مریض را معالجه می‌کند و کار او فقط ارائه طریق نیست، بلکه ایصال الی المطلوب است. بیماری‌هایی که طیبیان الهی علاج می‌کنند: ناینایی دل‌ها و ناشنوایی گوش‌ها و گنگی زبان، غفلت و حیرت و سرگردانی از امراضی است که مسؤلیت معالجه آن بر عهده طیبیان الهی است. شارح معتزلی گوید: انما تعالج بذلک من یحتاج الیه وهم اولوا القلوب العمی والآذان الصم واللسنه البکم ای الخرس وهذا التقسیم صحیح حاصر لان الضلال ومخالفة الحق یکون بثلاثه امور: اما بجهل القلب او بعدم سماع المواعظ والحجج او بالامساک عن شهادة التوحید وتلاوة الذکر فهذه اصول الضلال واما افعال المعاصی ففروع علیها (۴۲) با این تدابیر طیب الهی است که نیازمندان مداوا می‌گردند و نیازمندان به این درمان، کوردلان و ناشنویان و صاحبان زبان‌های لال از حقیقتی هستند. تقسیم بیماران و گمراهان باطنی به این سه گروه، تقسیمی است صحیح که

چیزی را فروگذار نکرده، زیرا گمراهی و مخالفت با حق به این سه چیز است: یا به کوردلی، یا به نشنیدن اندرزها و راهنمایی‌ها و یا به خودداری از گواهی بر توحید و خواندن قرآن است. پس این سه چیز ریشه گمراهی است، و گناهان از اینها سرچشمه می‌گیرد.

راه‌هایی از سرگردانی

قال علیه السلام: ... این تذهب بکم المذاهب و تتیه بکم الغیاهب و تخدعکم الکواذب و من این توتون وانی توفکون فلکل اجل کتاب و لکل غیة ایاب فاستمعوا من ربانیکم و احضروه قلوبکم و استیقظوا ان هتف بکم و لیصدق رائد اهلہ و لیجمع شمله و لیحضر ذهنه فلقد فلق لکم الامر فلق الخرزة و قرفه قرف الصمغة (۴۳) این روش‌های گمراه کننده، شما را به کجا می‌کشد؟ تاریکی‌ها و ظلمت‌ها تا کی شما را متحیر می‌سازد؟ دروغ‌پردازی‌ها تا کی شما را می‌فریبد؟ از کجا در شما نفوذ می‌کنند و چگونه شما را اغفال می‌کنند؟ برای هر سرآمدی نوشته‌ای و برای هر غیبتی بازگشتی است. به سخن مربی الهی خویش گوش فرا دهید و دل‌های خود را در پیشگاه او حاضر سازید و هنگامی که به خاطر احساس خطر فریاد می‌کشید، بیدار شوید. فرمانده شما صادقانه سخن می‌گوید، افکار خود را جمع و محتویات ذهن خویش را برای نجات شما آماده ساخته است. حقایق را برای شما به خوبی شکافته، همانند مهره‌هایی که برای شناسایی، درونشان را می‌شکافند و حقیقت را همچون شیر درختی که از بدنه آن جدا می‌کنند، برای شما جدا ساخته است. امام علیه السلام به خوبی می‌داند که مسلک‌های گمراه کننده بنی امیه مردم را به چه پرتگاهی می‌اندازد و علت این فریفته شدن و سقوط را نیز می‌داند؛ لذا استفهاماتی که در این کلام آمده، علی سبیل التهکم و التقریح است، نه استفهام حقیقی. سپس می‌فرماید: به سخن مربی الهی خویش گوش فرا دهید، آن هم نه با گوش سر، بلکه با گوش دل؛ یعنی فقط با اجسادتان در محضر مربی الهی خویش نباشید، بلکه باید حضور قلب داشته باشید و گوش به زنگ باشید، هرگاه اعلام خطر می‌کند، از خواب غفلت بیدار شوید. کلمه ربانیکم اشاره به خود حضرت علیه السلام است؛ یعنی دیگران شما را به ضلالت و گمراهی می‌کشانند؛ پس به سخن مربی الهی خویش گوش فرا دهید، زیرا او معلم و مربی مسؤول و متعهدی است که با شما صادقانه سخن می‌گوید. درست برعکس ارباب سوئی که به جز حیل و نیرنگ حربه دیگری ندارند، مربی الهی شما با آگاهی تمام از راه هدایت و سعادت، خود را وقف شما نموده و حقیقت را برای شما به وضوح و آشکار می‌سازد. جامعه‌ای که به سخن مربی الهی خویش گوش فرا ندهد و تسلیم اوامر او نباشد، گرفتار ارباب سوء می‌گردد: وایم الله لتجدن بنی امیه لکم ارباب سوء بعدی کالنا ب الضرورس تعذب بفیها و تخبط بیدها و تتربن برجلها و تمنع درها لایزالون بکم حتی لایترکوا منکم الا نافعاً لهم او غیر ضائر بهم و لایزال بلائهم عنکم حتی لایکون انتصار احدکم منهم الا- کانتصار العبد من ربه و الصاحب من مستصحبه ترد علیکم فنتتهم شوهاء مخشیة و قطعاً جاهلیة لیس فیها منار هدی و لا علم یری و نحن اهل البیت منها بمنجاة لسنایها بدعاء (۴۴) به خدا سوگند! بنی امیه بعد از من زمامداران بدی خواهند بود. آنها همچون شتر بدخویی هستند که صاحب خود را دندان می‌گیرد و با دستش بر سر او می‌کوبد و با پای وی را دور می‌کند و از شیر خود منع می‌نماید. همواره با شما به سختی رفتار کنند، جز کسانی که برایشان سودی داشته باشند یا لاقلاً ضرری به آنها نرسانند. شکنجه‌های آنان بر شما طولانی خواهد شد، تا آن جا که پیروزی شما بر آنها به آسانی میسر نخواهد بود، مثل پیروزی بردگان بر مالک خویش یا پیروزی تابع بر پیشوای خویش. فتنه‌های آنها پی‌درپی با قیافه‌های زشت و ترسناک بر شما فرو می‌بارند، نه راهنمایی در آن خواهد بود و نه پرچم نجاتی در لابه‌لای آن به چشم می‌خورد و ما اهل بیت در آن زمان رهبری شما را به عهده نخواهیم داشت. امام علیه السلام در صدر این کلام فرمودند: فتنه‌ها آن گاه که رو آورند، با حق مشتبه می‌شوند و هنگامی که پشت کنند، ماهیت آنها بر همه کس روشن می‌گردد. فتنه همچون بادهای دور می‌زند و به برخی از

بلاد اصابت می‌کند و از بعضی می‌گذرد. آگاه باشید! ترسناک‌ترین فتنه‌ها بر شما از نظر من، فتنه بنی‌امیه است، فتنه‌ای است کور و ظلمانی که حکومتش فراگیر می‌شود و بلای آن مخصوص نیکوکاران است، هر کس در این فتنه بصیر و بینا باشد و با آن در ستیز باشد، بلا- و سختی به او می‌رسد و هر کس در برابر آن نابینا باشد، حادثه‌ای برایش رخ نمی‌دهد. پیشگویی‌های امام‌علیه السلام صحیح از کار درآمد و مردمی که به سخنان حضرتش گوش فرادادند، سال‌ها گرفتار فتنه بنی‌امیه شدند و تاریخ پر است از جنایات بنی‌امیه در هتک دین و ناموس و عفت و آزادی و انسانیت: اذا كان الغراب دليل قوم سيهد بهم سبيل الهالكينا (۴۵)

تلاش پیگیر در امر تربیت

قال عليه السلام: ايها الناس اني قد بثت لكم المواعظ التي وعظ الانبياء بها امهم واديت اليكم مادد الاوصياء الي من بعدهم وادبتكم بسوطي فلم تستقيموا وحدوتكم بالزواج فلم تستوسقوا الله انتم اتوقعون اماما غيري يطابكم الطريق ويرشدكم السبيل (۴۶) ای مردم! من مواعظ و پند و اندرزهایی را که پیامبران بر امتشان بازگو کرده بودند، در میان شما منتشر دادم و وظیفه‌ای که اوصیای پیامبران بعد از ایشان نسبت به امت داشتند، در مورد شما به خوبی انجام دادم، با تازیانه‌ام شما را ادب کردم، ولی به هیچ صراطی مستقیم نشدید و با نواهی پروردگار شما را به پیش راندم، ولی جمع نشدید. شما را به خدا، آیا منتظرید پیشوایی جز من با شما همراه گردد و راه حق را به شما نشان دهد.

ب) مسؤولیت پدر و مادر در تربیت فرزند

مقدمه

قال عليه السلام: حق الولد على الوالد ان يحسن اسمه ويحسن ادبه ويعلمه القرآن (۴۷) حق فرزند بر پدر این است که نام نیک برایش انتخاب کند و او را خوب تربیت نموده و به او قرآن یاد دهد.

تأثیر «اسم در شخصیت افراد»: «ان يحسن اسمه»

یکی از عوامل مهمی که در شکل‌گیری شخصیت افراد مؤثر است، «نام آنهاست». نامگذاری و انتخاب نام شخصی، اظهار محبت و بزرگداشت و وابستگی به صاحب اصلی آن نام است. شخصی به امام صادق علیه السلام عرضه داشت: جانم به فدایت، ما اسامی شما و پدران شما را بر فرزندانمان می‌گذاریم، آیا این کار برای ما سودمند هست؟ امام در جواب فرمودند: ای والله وهل الدين الا الحب. قال الله: «ان كنتم تحبون الله فاتبعوني يحببكم الله ويغفر لكم ذنوبكم» (۴۸) و (۴۹) بله به خدا سوگند! و آیا دین غیر از حب و دوست داشتن ما اهل بیت است؟ خداوند می‌فرماید: (ای رسول ما بگو) اگر خدا را دوست می‌دارید، مرا پیروی کنید که خدا شما را دوست دارد و گناه شما را ببخشد. انتخاب اسم برای فرزندان نشانگر فرهنگ و تمدن جامعه است. شخصی از امام رضاعلیه السلام سؤال کرد از این که چرا اعراب روی فرزندانشان اسامی حیوانات درنده می‌گذاشتند (مانند: کلب، نمر و فهد)؟ امام در جواب فرمودند: كانت العرب اصحاب حرب فكانت تهول على العدو باسماء اولادهم ويسمون عبيدهم فرح و مبارک و میمون و امثال ذلك یتیمون بها (۵۰) چون مردم عرب اهل جنگ و نزاع بودند، با گذاشتن اسم‌های جنگی روی فرزندانشان در دشمن ایجاد

ترس می‌کردند و بردگان خود را فرح، مبارک، میمون و امثال اینها نامگذاری می‌کردند، تا بدین وسیله از نام آنها تبرک جویند. تاثیر اسم افراد - علاوه بر صاحب اسم بر شنوندگان آن اسم نیز غیر قابل انکار است؛ مثلاً، کودکی را که «چنگیز» نام نهاده‌اند، هنگام صدا کردن او دیگران از شنیدن اسم چنگیز به یاد خون آشامی‌های چنگیزخان مغول می‌افتند و احساس نفرت می‌نمایند، حتی از کودکی که صرفاً شباهت اسمی دارد و اصلاً در گناه چنگیز مغول شریک نیست. چه بسا این کودک پس از بزرگ شدن و خواندن و شنیدن تاریخ سراسرتاریک چنگیز، از خود و کسانی که این نام را بر او نهاده‌اند احساس نفرت می‌کند. در مقابل، اسامی زیبا، هم در روحیه صاحب نام مؤثر است و هم در شنوندگان باعث احساس سرور و بهجت می‌شود؛ مثلاً، نام شخصی که «عبدالله باشد، هم برای صاحب نام آثار خوب دارد و هم شنوندگان رابه یاد بندگی و عبودیت پروردگار عالم می‌اندازد. امام باقر علیه السلام می‌فرماید: اصدق الاسماء ماسمی بالعبودية وافضلها اسماء الانبياء (۵۱؛) صادق‌ترین اسامی نام‌هایی است که حکایت از عبودیت و بندگی خدا کند و برترین نام‌ها اسامی انبیاست. شخصی با امام صادق علیه السلام در باره نامگذاری فرزندش مشورت نمود؛ امام فرمودند: سمة اسماء من العبودية. پرسید: اسمای عبودیت چه اسم‌هایی است؟ فرمودند: عبدالرحمن. در روایات علاوه بر دستور اکید بر انتخاب اسم خوب برای فرزندان، بر تغییر دادن نام‌های بد نیز تاکید شده است: امام صادق علیه السلام می‌فرماید: ان رسول الله صلى الله عليه وآله كان يغير الاسماء القبيحة في الرجال والبلدان (۵۲؛) پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله پیوسته نام‌های زشت مردان و شهرها را تغییر می‌دادند. شخصی نصرانی از اهالی روم خدمت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله شرفیاب شد؛ حضرت نام او را پرسیدند، گفت: اسم من عبدالشمس است. حضرت فرمودند: بدل اسمک فانی اسمیک عبدالوهاب (۵۳؛) اسمت را عوض کن، من اسم تو را عبدالوهاب نهادم. در جامعه کنونی ما هم دو گرایش غلط در نامگذاری فرزندان رایج شده است: یکی گرایش به نام اسطوره‌های ایران باستان و شاهان ستمگری که تاریخ زندگی آنها سراسر چپاول و غارت و استثمار مردم است؛ دیگر گرایش به نام‌های غربی که یکی از جلوه‌های تهاجم فرهنگی می‌باشد. امید است والدین در جامعه اسلامی بیش از پیش به این مسؤولیت مهم در نامگذاری توجه داشته باشند.

نقش والدین در ادب کردن فرزند: بحسن ادبه

روایات فراوانی که در کیفیت انتخاب همسر وارد شده، بیانگر این مطلب است که صلاحیت و شایستگی مربی بسیار مورد توجه قرار گرفته است. در کتاب وسائل در ابواب مقدمات نکاح چگونگی انتخاب همسر را شرح داده‌اند. با توجه به روایات درمی‌یابیم که اسلام به مسؤولیت پدر در تربیت و تادیب فرزندان چه اندازه اهمیت می‌دهد، حتی به خصوصیات که از طریق عوامل وراثتی به فرزندان انتقال می‌یابد توجه نموده، تا چه رسد به تربیت‌های پس از ولادت. (۵۴) پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله در اهمیت نقش پدر و مادر در تربیت فرزند می‌فرماید: کل مولود یولد علی الفطرة حتى یهودانه وینصرانه ویمجسانه (۵۵؛) هر نوزادی بر فطرت الهی و توحید متولد می‌شود و والدین او هستند که او را یهودی، نصرانی یا مجوس می‌کنند. انسان با فطرت توحید و خداپرستی و حق‌جویی آفریده شده است، این پدر و مادرند که می‌توانند فطرت الهی و توحیدی کودک خود را شکوفا سازند یا روی آن پرده‌های ضخیم جهل و نادانی و گمراهی بیفکنند. امام سجاده علیه السلام در اهمیت مسؤولیت والدین در تربیت فرزند می‌فرماید: واما حق ولدك فتعلم انه منك ومضاف اليك في عاجل الدنيا بخيره وشره وانك مسؤول عما وليته من حسن الادب والدلالة على ربه والمعونة على طاعته فيك وفي نفسه فمثاب على ذلك ومعاقب فاعمل في امره عمل المتزين بحسن اثره عليه في عاجل الدنيا المعذر الى ربه فيما بينك وبينه بحسن القيام والاخذ له منه (۵۶؛) اما حق فرزندت، بدان که او از توست و خیر و شرش در دنیا به تو خواهد رسید و منسوب به تومی شود و تو مسؤول هستی در قبال وظایفی که بر عهده توست از حسن ادب و هدایت و

راهنمایی به سوی پروردگارش، و او را یاری کنی در اطاعت پروردگار. اگر وظایف خود را به خوبی به انجام رساندی به تو ثواب می‌رسد و در غیر این صورت عقاب خواهی شد. پس به خوبی وظیفه تربیت را انجام بده، مانند کسی که در همین دنیا آثار نیک کارهای فرزندش به او می‌رسد و مانند کسی که در مقابل خداوند عذر داشته باشد، یعنی هیچ گونه کوتاهی در امر تربیت فرزند روا مدار. از رسول اکرم صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمودند: رحم الله عبدا اعان ولده علی بر بالاحسان الیه والتالف له و تعلیمه و تادیبه (۵۷) خدا بیامرزنده‌ای را که فرزندش را به کارهای خوب و با او مهربان است و در صدد آموزش و پرورش اوست.

مسئولیت پدر در تعلیم فرزند: و یعلمه القرآن

از نظر اسلام، پدر مسئولیت سنگینی در یاد دادن علوم دینی و سایر دانش‌هایی که برای زندگی فرزندش لازم است دارد. آموزش قرآن و احکام و علوم اهل بیت: و خواندن و نوشتن و یادگیری حرفه‌های لازم برای اداره زندگی از کارهایی است که پدر باید برای فرزندش انجام دهد و در ایفای این مسئولیت مهم باید خودش متصدی آموزش شود یا برای فرزندش معلم شایسته انتخاب نماید. در اهمیت آموزش به کودکان و نونهالان پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرموده‌اند: ان المعلم اذا قال للصبی بسم الله کتبت له وللصبی ولوالدیه براءة من النار (۵۸) همانا زمانی که معلم به کودک، بسم الله یاد دهد، برای او و کودک و پدر و مادرش آزادی از جهنم نوشته می‌شود. امام صادق علیه السلام می‌فرمایند: قال رسول الله صلی الله علیه و آله: من قبل ولده کتب الله له حسنة ومن فرحه فرحه الله یوم القيامة ومن علمه القرآن دعی بالابوین فکسیا حلتین تضىء من نورهما وجوه اهل الجنة (۵۹) پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: کسی که فرزندش را بیوسد، خدای تعالی برای او حسنه می‌نویسد و کسی که فرزند را شاد کند، روز قیامت او را شاد می‌گرداند و کسی که به فرزندش قرآن یاد دهد، بر پدر و مادرش حله‌هایی از نور می‌پوشانند که چهره‌های بهشتیان از آن نورانی می‌گردد. در لزوم آموزش قرآن و احکام حلال و حرام به فرزند می‌فرمایند: الغلام یلعب سبع سنین ویتعلم الکتاب سبع سنین ویتعلم الحلال والحرام سبع سنین (۶۰) کودک تا هفت سال بازی می‌کند، پس از آن هفت سال به او نوشتن و پس از آن قرآن و احکام آموزش بدهید. در همین زمینه از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمودند: ویل لاطفال آخر الزمان من آبائهم. فقیل من آبائهم المشرکین؟ فقال: لا من آبائهم المؤمنین لایعلمونهم شیئا من الفرائض و اذا تعلموا اولادهم منوعهم و رضوا عنهم بعرض یسیر من الدنیا فانما منهم برئ وهم منی براء (۶۱) وای بر فرزندان آخر الزمان از دست پدرانشان. سؤال شد از پدران مشرک آنها؟ فرمودند: نه، از پدران مؤمن آنها که به آنها واجبات و حلال و حرام دین را نمی‌آموزند و از یادگیری آنها جلوگیری می‌کنند و تنها به کامیابی‌های دنیوی آنها راضی‌اند. من از آنها بیزارم و آنها از من. از حقوق فرزند بر پدر این است که پدر باید به فرزندش نوشتن بیاموزد: قال رسول الله صلی الله علیه و آله: من حق الولد علی والده ثلاثة: یحسن اسمه و یعلمه الکتابه و یزوجه اذا بلغ (۶۲) از حقوقی که فرزند بر پدر دارد سه چیز است: ۱. نام خوب برایش انتخاب کند ۲. نوشتن به او یاد دهد ۳. هنگامی که به سن بلوغ رسید برایش همسر بگیرد. از جمله چیزهایی که پدر باید به فرزندش آموزش دهد، تیراندازی و شناست. قال امیر المؤمنین علیه السلام: قال رسول الله صلی الله علیه و آله: علموا اولادکم السباحه و الرمايه (۶۳) پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: به فرزندانان شنا و تیراندازی یاد دهید.

پی‌نوشتها

۱. در کتاب تاریخ فلسفه تربیتی، ج ۱، ص ۱۳، نوشته فردریک ماپر، ترجمه علی اصغر فیاض، تعاریفی برای تربیت ذکر شده و

استاد محمد تقی جعفری رحمه الله در شرح نهج البلاغه، ج ۱۷ آنها را مورد بررسی قرار داده که به علت رعایت اختصار، از آوردن آنها در این نوشتار صرف نظر نمودیم. ۲. در بخش اول کتاب در بحث فضیلت علم شرح مبسوطی در کلمه ربانی بیان شد. ۳. نهج البلاغه، خطبه ۱. ۴. روم (۳۰) آیه ۳۰. ۵. اصول کافی، ج ۲، ص ۱۲، باب فطره الخلق علی التوحید. ۶. در بحث فضیلت علم در این باره سخن گفته‌ایم. ۷. بقره (۲) آیه ۱۵۱. ۸. آل عمران (۳) آیه ۱۶۴. ۹. جمعه (۶۲) آیه ۲. ۱۰. شعراء (۲۶) آیه ۱۸. ۱۱. اسراء (۱۷) آیه ۲۴. ۱۲. دیوان حافظ. ۱۳. نهج البلاغه، حکمت ۷۳. ۱۴. در نهی از گفتار بدون علم، در بخش اول، فصل دوم در آداب تعلیم و تعلم مفصلا سخن گفته شد. ۱۵. بقره (۲) آیه ۴۴. ۱۶. وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۴۲۰. ۱۷. اصول الکافی، ج ۱، ص ۴۴. ۱۸. شعراء (۲۶) آیه ۹۴. ۱۹. اصول کافی، ج ۱، ص ۴۷. ۲۰. حافظ در مذمت واعظان بی عمل چنین سروده: واعظان کاین جلوه در محراب و منبر می کنند چون به خلوت می روند آن کار دیگر می کنند مشکلی دارم ز دانشمند مجلس باز پرس توبه فرمایان چرا خود توبه کمتر می کنند گویا باور نمی دارند روز داوری کاین همه قلب و دغل در کار داور می کنند ۲۱. بحارالانوار، ج ۲، ص ۶۲. ۲۲. شبستری در گلشن راز می گوید: در این ره انبیا چون ساربانند دلیل و رهنمای کاروانند وز ایشان سید ما گشته سالار همو اول همو آخر در این کار زاحمد تا احد یک میم فرق است جهانی اندر آن یک میم غرق است در او ختم آمده پایان این کار در او منزل شده ادعوا الی الله مقام دلکشایش جمع جمع است جمال جانفزایش شمع جمع است شده او پیش و دلها جمله در پی گرفته دست و جانها دامن وی ۲۳. نهج البلاغه، نامه ۲۸. ۲۴. دعای ندبه. ۲۵. نهج البلاغه، نامه ۲۸. ۲۶. طه (۲۰) آیه ۴۱. ۲۷. بحارالانوار، ج ۳۳، ص ۶۸. ۲۸. نهج البلاغه، حکمت ۱۴۷. ۲۹. اعراف (۷) آیه ۱۳۷. ۳۰. بحارالانوار، ج ۱۶، ص ۲۱۰. ۳۱. همان، ج ۷۷، ص ۲۶۸. ۳۲. نهج البلاغه، خطبه ۳۴. ۳۳. همان، خطبه ۱۰۵. ۳۴. احزاب (۳۳) آیه ۴۵ و ۴۶. ۳۵. همان، آیه ۳۳. ۳۶. شرح این عبارت در بحث فضیلت علم گذشت. ۳۷. درباره امر به معروف و نهی از منکر در شرح نامه ۳۱ سخن خواهیم گفت. ۳۸. نهج البلاغه، خطبه ۱۰۸. ۳۹. دیوان حافظ. ۴۰. بحارالانوار، ج ۶۳، ص ۳۳۲. ۴۱. ملای رومی می گوید: ما طیبانییم شاگردان حق بحر قلزم دید ما را فانفلق آن طیبیان طبیعت دیگرند که به دل از راه نبضی بنگرند ما به دل بی واسطه خوش بنگریم کز فراست ما به عالی منظریم آن طیبیان غذایند و ثمار جان حیوانی بدیشان استوار ما طیبیان فعالیم و مقال ملهم ما پرتو نور جلال دستمزدی ما نخواهیم از کسی دستمزد ما رسد از حق بسی ۴۲. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۷، ص ۱۸۳. ۴۳. نهج البلاغه، خطبه ۱۰۸. ۴۴. همان، خطبه ۹۳. ۴۵. هنگامی که کلاغ راهنما و پیشوای قومی باشد، به زودی همه را به گمراهی و هلاکت می کشاند. ۴۶. نهج البلاغه، خطبه ۱۸۲. ۴۷. همان، حکمت ۳۹۹. ۴۸. آل عمران (۳) آیه ۳۱. ۴۹. مستدرک الوسائل، ج ۱۵، ص ۱۲۹. ۵۰. بحارالانوار، ج ۱۰۴، ص ۱۳۰. ۵۱. وسائل الشیعه، ج ۱۵، ص ۱۲۵. ۵۲. بحارالانوار، ج ۱۰۴، ص ۱۲۷. ۵۳. مستدرک الوسائل، ج ۱۵، ص ۱۲۸. ۵۴. ر. ک: وسائل الشیعه، ابواب مقدمات نکاح، باب ۱۲. ۵۵. بحارالانوار، ج ۶۱، ص ۱۸۶. ۵۶. تحف العقول، ص ۲۶۳. ۵۷. بحارالانوار، ج ۷۴، ص ۷۷. ۵۸. مستدرک الوسائل، ج ۱۵، ص ۱۶۶. ۵۹. وسائل الشیعه، ج ۱۵، ص ۱۹۴. ۶۰. همان جا. ۶۱. مستدرک الوسائل، ج ۱۵، ص ۱۶۴. ۶۲. بحارالانوار، ج ۷۴، ص ۸۰. ۶۳. وسائل الشیعه، ج ۱۵، ص ۱۹۴.

فصل دوم: نامه ۳۱ نهج البلاغه

۱. مشخصات نامه

الف) مصادر نامه

این وصیت از مشهورترین وصایای امیرالمؤمنین علیه السلام است که عده‌ای از علمای بزرگ قبل از سید رضی رحمه الله نیز آن را

نقل نموده‌اند (از جمله: ۱) محمد بن یعقوب کلینی (متوفای ۳۲۸ ق. .) در کتاب الرسائل (۲) ابو حامد حسن بن عبدالله عسکری از اساتید مرحوم صدوق در کتاب الزواجر و المواعظ (۳) احمد بن عبد ربه مالکی (متوفای ۳۲۸ ق. .) در کتاب عقد الفرید قسمتی از آن را در دو مورد تحت دو عنوان در باب «مواعظ الآباء للابناء» آورده: یکم: در جزء سوم صفحه ۱۵۵ تحت عنوان «و کتب علی بن ابی طالب الی ولده الحسن دوم: در ص ۱۵۶ تحت عنوان «و کتب الی ولده محمد بن حنفیه .» (۴) شیخ صدوق (متوفای ۳۸۱ ق. .) قسمتی از آن را در دو مورد در کتاب من لایحضره الفقیه آورده: در جزء سوم، ص ۳۶۲ و در جزء چهارم، ص ۲۷۵. (۵) ابن شعبه حرانی، از علمای قرن چهارم، این وصیت را در کتاب تحف العقول عن آل الرسول، ص ۶۸، تحت عنوان «کتابه الی ابنه الحسن علیهما السلام نقل نموده است. (۱)

(ب) شروحي که بر نامه ۳۱ نوشته شده

در کتاب به سوی مدینه فاضله که شرحی است بر نامه ۳۱، اسامی شروحي که بر این وصیت نامه نگاشته شده به این شرح آمده است: (۱) الاخلاق النفیسه فی شرح خطبه الوصیه (۲) منشور الادب الالهی نوشته مولا محمد صالح، فرزند حاج محمد باقر روغنی قزوینی، معاصر شیخ حر عاملی (۳) نظم وصیه امیرالمؤمنین لولده الحسن نوشته ضیائی مرندی، که وصیت نامه امام را به صورت اشعار فارسی در آورده است (۴) هدیه الامم و مجله الآداب و الحكم نوشته حاج محمد صادق، معروف به غازی تبریزی (۵) علی والاسس التربویه فی شرح الوصیه نوشته سید حسن قبانچی نجفی (۶) خورشید روشن اثر نویسنده معاصر، آقای محمد علی انصاری قمی، که به نثر و نظم فارسی نگاشته شده است (۷) الدر البهیة فی ترجمه الوصیه (۸) به نقل از عبدالزهراء خطیب، یکی از مشایخ سید بحر العلوم، مرحوم سید حسین بن ابراهیم قزوینی (متوفای ۱۰۲۸) این وصیت را به نظم فارسی در آورده است.

(ج) مخاطب نامه کیست؟

سید رضی رحمه الله می نویسد: و من وصیه له علیه السلام للحسن بن علی علیهما السلام کتبا الیه بحاضرین منصرفا من صفین (از وصایای آن حضرت علیه السلام است که پس از مراجعت از صفین در محلی به نام حاضرین به فرزندشان حسن بن علی علیهما السلام نوشته‌اند. اشکال: در این وصیت نامه کلماتی به کار رفته که با مقام عصمت امام حسن علیه السلام سازگار نیست مانند: «عبد الدنيا» و «تاجر الغرور» و حتی عباراتی است که با مقام عصمت امیرالمؤمنین علیه السلام نیز سازگاری ندارد، مانند این عبارت: ای بنی انی لما رایتنی قد بلغت سنا و رایتنی ازداد و هنا بادر بوضیة الیک و اوردت خصالا منها قبل ان یعجل بی اجلی دون ان افضی الیک بما فی نفسی او ان انقص فی رایب کما انقصت فی جسمی او یسبغنی الیک بعض غلبات الهوی و فتن الدنيا فتکون کالصعب النفور. ابن ابی الحدید در شرح این فراز از وصیت می گوید: قوله علیه السلام: «او ان انقص رایبی هذا یدل علی بطلان قول من قال: انه لا یجوز ان ینقص فی رایبه و ان الامام معصوم عن امثال ذلک، و کذلک قوله للحسن: «او یسبغنی الیک بعض غلبات الهوی و فتن الدنيا» یدل علی ان الامام لا یجب ان یعصم عن غلبات الهوی ولا عن فتن الدنيا (۲) و با وجود این اشکالات، اصل وصیت نامه یا بعضی از فقرات آن مورد تامل خواهد بود. در پاسخ از قسمت اول اشکال، بعضی جواب داده‌اند: این وصیت خطاب به محمد بن حنفیه نوشته شده است، همان گونه که شارح بحرانی می گوید: روی جعفر بن بابویه القمی رحمه الله ان هذه الوصیه کتبا علیه السلام الی ابنه محمد بن حنفیه رضی الله عنه (۳) لکن این پاسخ بر فرض تمامیت، قسمت دوم اشکال را جواب نمی دهد، لذا باید در پی جوابی باشیم که به تمام اشکال پاسخگو باشد. پاسخ صحیح و جامع، این است که این وصیت یک سفارش و دستور العمل کلی است و امام علیه السلام به عنوان یک پدر خطاب به امام حسن علیه السلام به عنوان یک فرزند سفارشات را بیان

کرده‌اند / لذا می‌فرمایند: من الوالد الفان و نمی‌فرمایند من علی بن ابی طالب و مخاطب گرچه امام حسن علیه السلام است، لکن حضرت علیه السلام خطاب به امام حسن علیه السلام به عنوان فرزند الی المولود، یعنی نمونه‌ای از فرزندان نه خصوص فرزند خودشان وصیت را نگاشته‌اند. با این پاسخ، توهّم شارح معتزلی نیز دفع می‌شود (۴) و همان طور که از عبارات این وصیت فهمیده می‌شود، رابطه پدر و فرزند است نه رابطه امام و جانشین امام.

۲. شرح نامه

الف) زمینه تربیت (۵)

وانما قلب الحدث كالارض الخالية ما القى فيها من شيء قبلته فبادرتك بالادب قبل ان يقسوق قلبك ويشغل لبك... واجمعت عليه من ادبك قبل ان يكون ذلك وانت مقبل العمر ومقبل الدهر ذونية سليمة ونفس صافية / قلب جوان همچون زمین خالی است که هر بذری در آن پاشیده شود می‌پذیرد / پیش از آن که قلبت سخت شود و فکرت به امور دیگر مشغول گردد، به تعلیم و تربیت تو مبادرت نمودم، همت خود را بر تربیت تو گذاشتم، زیرا عمر تو روبه پیش است و روزگارت روبه جلو، دارای نیتی سالم و روحی با صفا هستی. امام علیه السلام می‌فرمایند: در سن پیری با کوله‌باری از تجارب و آگاهی‌ها، اقدام به وصیت نمودم برای تو قبل از آن که هوا و هوس و فتنه‌های دنیا بر تو هجوم آورد و همچون مرکب سرکشی گردی، زیرا قلب جوان مانند زمین خالی و مستعد برای پرورش هر بذری است. من قبل از آن که این زمین مستعد در راه‌های غلط و کارهای بیهوده به کار گرفته شود، باید استعدادها و توانایی‌هایش را در مسیر سعادت و خوشبختی شکوفا سازم. در مباحث گذشته در بحث فطرت گفتیم: انسان ذاتا گرایش به توحید و خداشناسی دارد، اما در عین حال فرق انسان با فرشته در این است که انسان مختار است و می‌تواند انتخاب کند: انا هدیناه السبیل اما شاکرا واما کفورا (۶) ما به حقیقت راه حق و باطل را به انسان نمودیم، خواه هدایت پذیرد و شکر نعمت گوید یا کفران نماید. همان گونه که در زمین خالی اگر بذری افشاند شود، آن را پرورش داده و به ثمر می‌رساند، قلب جوان نیز چنین است / یعنی خالی از هر گونه ملکه‌ای اعم از ملکات فاضله یا رذیله. اگر ملکات فاضله و عقاید صحیح در آن جای گرفت، پرورش یافته و ثمر خواهد داد و دیگر جایی برای صفات رذیله و عقاید باطل نمی‌ماند. در قلبی هم که زنگار گرفت و از رذایل اخلاقی و افکار باطل پر شد، جایی برای فضایل اخلاقی و اعتقادات صحیح نمی‌ماند، مگر این که ابتدا آن زنگار را پاک نموده، قلب را جلا دهند. امام سجاده علیه السلام در دعا می‌فرمایند: الهی الیک اشکو قلبا قاسیا مع الوسواس متقلبا وبالرین والطبع متلبسا / (۷) بارها! به درگاهت شکایت می‌کنم از دل سنگی که با وسوسه بی‌ثبات شده و به زنگار و تیرگی آلوده گشته. پذیرش پند و اندرز و نصیحت در جوان بیشتر است، زیرا صفا و پاکی قلب او بیش از افراد کهنسال است که با ارتکاب معاصی قساوت قلب پیدا کرده‌اند. گاهی قساوت قلب به حدی می‌رسد که از سنگ سخت‌تر می‌گردد و به کلی از پذیرش حق سرباز می‌زند: ثم قست قلوبکم من بعد ذلك فهی کالحجارة او اشد قسوة وان من الحجارة لما یتفجر منه الانهار و ان منها لما یشقق فیخرج منه الماء وان منها لما یهبط من خشية الله وما الله بغافل عما تعملون (۸) پس با این همه، سخت دل شدید، دل‌هاتان چون سنگ یا سخت‌تر از آن شد، چه آن که پاره‌ای از سنگ‌هاست که نهرهای آب از آن بجوشد و برخی دیگر از سنگ‌ها بشکافد و آب از آن بیرون آید و پاره‌ای دیگر از ترس خدا فرود آیند، و ای سنگدلان بترسید که خدا غافل از کردار شما نیست. قلب انسان همچون ظرفی است که اگر چیز آلوده در آن ریخته شود، سپس چیزهای پاک را هم در آن بریزند آلوده می‌گردد / لذا باید اول آن را پاک نموده و جلا دهند، و بهتر است از اول از ریختن مواد آلوده در آن خودداری شود و با چیزهای پاک آن را پر نمود تا جایی برای ناپاکی‌ها در آن نماند. امام صادق علیه السلام می‌فرمایند: بادروا احداثکم بالحديث قبل ان تسبقکم الیهم المرجئة (۹) قبل از آن که مرجئه به سراغ

فرزندانتان بیایند، به آنها احادیث اهل بیت را یاد دهید. از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده که فرمودند: علموا صبیانکم من علمنا ما ینفعهم الله به لا تغلب علیهم المرجئه (۱۰؛) به فرزندانتان آن مقدار از علوم ما که برای آنها نافع است و جلو هجوم مرجئه را می‌گیرد آموزش دهید. قبل از هجوم عقاید باطل و رسوخ صفات و ملکات رذیله، باید ظرف قلب را با عقاید حقه و صفات حمیده پر نمود و از روایت امیرالمؤمنین علیه السلام فهمیده می‌شود که لازم نیست - بلکه ممکن نیست - تمام دقایق و نکات اعتقادی را به کودک یاد دهید، بلکه آن حدی که برای او نافع است و باعث جلوگیری از رسوخ عقاید باطل می‌گردد به او آموزش دهید. دانشی که انسان در کودکی و سنین جوانی بیاموزد، رسوخ بیشتری در قلب و ذهن او دارد. امام هفتم، حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام می‌فرمایند: قال رسول الله صلی الله علیه وآله: من تعلم فی شبابه کان بمنزله الرسم فی الحجر ومن تعلم وهو کبیر کان بمنزله الکتاب علی وجه الماء (۱۱؛) پیامبر صلی الله علیه وآله فرمودند: کسی که در کودکی و سنین جوانی چیزی را یاد بگیرد، مانند نوشته روی سنگ، دانش او ثابت و راسخ می‌ماند، و کسی که در سن پیری چیزی را یاد گیرد، دانش او مانند نوشته روی آب ثباتی ندارد. و نیز امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرمایند: العلم فی الصغر کالتقش فی الحجر (۱۲؛) یاد گرفتن در کودکی مانند نقش روی سنگ ثابت و راسخ می‌ماند.

ب) تأثیر جلب اعتماد در تربیت

قسمت اول

از عبارتهایی در این نامه شریف استفاده می‌شود که موفقیت در امر تربیت متوقف است بر جلب اعتماد و تحیب و اظهار خیرخواهی و برانگیختن احساسات و عواطف شخصی که تحت تربیت و پرورش قرار می‌گیرد. در قسمت اول وصیت‌نامه چنین می‌فرمایند: من الوالد الفان المقر للزمان المدبر العمر المستسلم للدنیا الساکن مساکن الموتی و الظاعن عنها غدا الی المولود المؤمل ما لا یدرک السالک سبیل من قد هلك غرض الاسقام و رهینه الايام و رمیه المصائب و عبد الدنیا و تاجر الغرور و غریم المنايا و اسیر الموت و حلیف الهموم و قرین الاحزان و نصب الآفات و صریع الشهوات و خلیفه الاموات از پدری فانی معترف به سختگیری زمان که آفتاب عمرش رو به غروب است و خواه ناخواه تسلیم گذشت دنیا است، همو که در منزلگاه پیشینیان سکنا گرفته و فردا از آن کوچ خواهد کرد، به فرزندی آرزومند، آرزومند چیزی که هرگز به دست نمی‌آید در راهی گام برمی‌دارد که دیگران در آن گام نهادند و هلاک شدند، به کسی که هدف بیماری‌هاست. گروگان روزگار و در تیررس مصائب و بنده دنیا و بازرگان غرور و بدهکار و اسیر مرگ، هم‌پیمان اندوه‌ها و قرین غمها، آماج آفات و بلاها و مغلوب شهوات و جانشین مردگان است. معمولاً عواطف و احساسات بین احبا و اقرباء هنگام جدایی و فراق، مخصوصاً فراق دایمی و مرگ بروز و ظهور بیشتری دارد و به این جهت است که وصیت‌نامه - قبل از طرح هر گونه سفارشی - با این عبارت شروع می‌شود: من الوالد الفان این وصیت از پدری است که قریب شصت سال از عمر او گذشته و روبه مرگ و زوال است، مرگ هم مختص او نیست، بلکه دیگران هم که قبل از او بودند تسلیم مرگ شدند. بعد به این نکته تذکر می‌دهند که فرزندم تو هم در دنیای بی‌وفا و فریب کار ماندنی نیستی و در زندگی چند روزه دنیا با داشتن آرزوهای زیاد با مصائب و مشکلاتی دست به گریبان هستی. دومین قسمت وصیت‌نامه نیز در صدد مقدمه چینی و فراهم نمودن آمادگی ذهنی برای پذیرش نصایح از راه تحریک عواطف و اظهار خیرخواهی و محبت و دل بستگی است: اما بعد فان فیما تبینت من ادبار الدنیا عنی و جموح الدهر علی و اقبال الآخرة الی ما یزعی عن ذکر من سوای و الاهتمام بما ورائی غیر انی حیث تفرّد بی دون هموم الناس هم نفسی فصدفنی، رای و صرّفنی عن هوای و صرح لی محض امری فافضی بی الی جد لا یكون فیہ لعب

و صدق لایشویه کذب و وجدتک بعضی بل وجدتک کلی حتی کان شیئا لو اصابک اصابنی و کان الموت لو اتاک اتانی فعنانی من امرک ما یعنینی من امر نفسی فکتبت الیک کتابی مستظہرا به ان بقیت لک او فیت؛ اما بعد، آگاهی من از پشت کردن دنیا و چیرگی روزگار و روی آوردن آخرت به سویم مرا از یاد غیر خودم باز داشته و تمام همتم را به سوی آخرت جلب کرده است. و از آن جا که به خویشتم مشغولم، از غیر خودم روی برتافته‌ام؛ این وضع، هوا و هوسم را کنار زده و نظر خالص و نهایی را برای من آشکار ساخته، لذا مرا به مرحله‌ای رسانده که سراسر جدی است و شوخی در آن راه ندارد و به راستی و صداقتی کشانده که در آن دروغ نیست؛ و چون تو را جزئی از خود بلکه همه خودم یافتم آن چنان که اگر ناراحتی به تو رسد به من رسیده و اگر مرگ دامت را بگیرد، گویا دامن مرا گرفته به این جهت، اهتمام کار تو را اهتمام کار خودم یافتم، لذا این نامه را برای تو نوشتم تا تکیه‌گاه تو باشد، خواه من زنده باشم یا نباشم. در این قسمت امام علیه السلام می‌فرماید: برای من روشن شده که به سنی رسیده‌ام که دیگر باید تنها به فکر خود باشم و هم و غم خود را متوجه آخرت خود نمایم، لکن به این علت که تو فرزند من، یعنی جگر گوشه من، بلکه وجودت وجود من است، لذا هر مصیبتی بر تو وارد شود گویا بر من وارد شده؛ این وصیت را برای تو می‌نویسم در حالی که بنا نداشتم به غیر از خودم اشتغالی داشته باشم، ولی چون تو را از خودم جدا نمی‌بینم، بلکه تو را عین خودم می‌دانم به نصیحت تو مشغول شدم و این وصیت را برای تو نوشتم تا در حیات و ممات من کمکی برای تو باشد. در بخش دیگر برای اظهار محبت و ابراز خیر خواهی و برانگیختن عواطف می‌فرماید: ای بنی انی لما رایتنی قد بلغت سنا و رایتنی ازداد و هنا بادرت بوصیتی الیک و اوردت خصلا منها قبل ان یعجل بی اجلی دون ان افضی بی بما فی نفسی او انقص فی رایبی کما نقصت فی جسمی او یسبغنی الیک بعض غلبات الهوی و فتن الدنیا فتکون کالصعب النفور؛ پسرم! هنگامی که یافتم به سن پیری رسیده‌ام و دیدم قوایم به سستی می‌گراید، به این وصیت مبادرت ورزیدم؛ و فرازهایی از آن را به تو گفتم، مبادا اجلم فرا رسد در حالی که آنچه در درون داشته‌ام بیان نکرده باشم، پیش از آن که در رایم نقصان ایجاد شود. همچنان که در جسمم پیش آمده یا پیش از آن که هوا و هوس و فتنه‌های دنیا بر تو هجوم آورد و همچون مرکبی سرکش گردی. کلمه بنی سیزده مرتبه در این وصیت به کار رفته: ۱. فانی اوصیک بتقوی الله - ای بنی - ولزوم امره؛ ۲. ای بنی انی لما رایتنی؛ ۳. ای بنی انی وان لم اکن قد عمرت عمر من کان قبلی؛ ۴. و اعلم یا بنی ان احب ما انت آخذ به الی من وصیتی تقوی الله؛ ۵. ففهم یا بنی وصیتی؛ ۶. و اعلم یا بنی ان احدا لم ینبئ عن الله سبحانه کما انبا عنه الرسول صلی الله علیه و آله؛ ۷. و اعلم یا بنی انه لو کان لربک شریک لاتتک رسله ولرایت آثار ملکه و سلطانه؛ ۸. یا بنی انی قد انباتک عن الدنیا و حالها؛ ۹. یا بنی اجعل نفسک میزانا فیما بینک و بین غیرک؛ ۱۰. و اعلم یا بنی انک انما خلقت للآخرة لا للدنیا؛ ۱۱. یا بنی اکثر من ذکر الموت؛ ۱۲. و اعلم یا بنی ان من کانت مطیبه اللیل والنهار فانه یسار به وان کان واقفا؛ ۱۳. و اعلم یا بنی ان الرزق رزقان. کلمه بنی مصغر این است که به یای متکلم اضافه شده و از آن مهربانی و دلسوزی و دل بستگی فهمیده می‌شود.

قسمت دوم

راغب می‌گوید: «وابن اصله بنو لقولهم الجمع ابناء فی التصغیر بنی... وسمی بذلک بناء للاب فان الاب هو الذی بناه وجعله الله بناء فی ایجاده و یقال لکل ما یحصل من جهة شیء او من تربیته او بتفقده او کثرة خدمته له او قیامه بامرہ هو ابنه نحو فلان ابن حرب و ابن سیل للمسافر و ابن اللیل و ابن العلم... و فلان ابن بطنه و ابن فرجه اذا کان همه مصروفا الیهما و ابن یومه اذا لم یتفکر فی غده»؛ این اصلش «بنو» است که جمعش «ابناء» و تصغیرش «بنی» می‌باشد... نامیدن فرزند به «ابن» از این جهت است که پدرش او را ساخته و خداوند پدر را برای فرزند در حکم بنا و سازنده قرار داده است و به هر که تحت تربیت و سرپرستی و خدمت زیاد و اقدام برای

کارهایش و مراقبت‌قرار گیرد فرزند گفته می‌شود، مثل ابن حرب یعنی فرزند جنگ که در جنگ پرورش یافته (یا جنگجو پرورش یافته) فرزند راه یعنی کسی که در سفر کسب تجربه کرده یا زاده دانش و علم، کسی که با علم و دانش اندوزی رشد کرده است. . . . ابن بطن، کسی است که همت او شکمش می‌باشد همچنین ابن فرج، کسی که همتش فرجش است و ابن یوم، کسی است که تنها به فکر امروز است و به فردا کار ندارد. در قرآن کریم نیز این کلمه در چند مورد برای ابراز مهربانی و ملاطفت و دلسوزی به کار گرفته شده: یا بنی اربک معنا ولا تکن من الکافرین (۱۳۶) پسر من! تو هم بدین کشتی در آی که نجات یابی و با کافران مباش که هلاک خواهی شد. قال یا بنی لاتقصص رؤیاک علی اخوتک فیکیدوا لک کیدا (۱۴۶) پسر من! زنهار خواب خود را بر برادرانت حکایت مکن که بر تو حسد و مکر خواهند برد. واذ قال لقمان لابنه وهو یعظه یا بنی لا تشرک بالله (۱۵۶) [ای رسول ما!] یاد آر زمانی که لقمان در مقام پند و اندرز به فرزندش گفت: هرگز شرک به خدا نیاور. یا بنی انها ان تک مثقال حبه من خردل فتکن فی صحرة او فی السماوات او فی الارضیات بها الله (۱۶۶) پسر من! بدان که خدا اعمال بد و خوب خلق را اگر چه به مقدار خردلی در میان سنگی یا در آسمان‌ها یا زمین پنهان باشد، همه را در محاسبه می‌آورد. یا بنی اقم الصلوة و امر بالمعروف و انه عن المنکر (۱۷۶) پسر من! نماز بپا دار و امر به معروف و نهی از منکر کن. یا بنی انی اری فی المنام انی اذبحک فانظر ماذا تری (۱۸۶) پسر من! من در خواب دیدم که تو را قربانی می‌کنم در این واقعه تو را چه نظری است؟ دو نکته دیگر از این بخش از وصیت‌نامه امام علیه السلام به فرزندانش استفاده می‌شود: اول این که پیری و گذشت عمر علامه بر این که باعث ضعف قوای جسم می‌شود موجب تضعیف ذهن و قوه تفکر نیز می‌گردد. (۱۹) قرآن کریم می‌فرماید: ومن نعمة نكسه في الخلق افلا يعقلون (۲۰) ما هر کس را عمر دراز دادیم، به هنگام پیری در خلقتش بکاستیم؛ آیا در این کار تعقل نمی‌کنند؟ نکته دوم در مورد قابلیت قابل است که اگر قلب انسان زنگار گرفت، دیگر ظرفیت پذیرش حقایق را از دست می‌دهد. (۲۱) چهارمین بخش از این وصیت شریف که در آن اظهار محبت و جلب اعتماد و ابراز خیرخواهی شده: فاستخلصت لک من کل امر نخيله و توخيت لک جميله و صرفت عنک مجهوله و رایت حیث عنانی من امرک ما یعنی الوالد الشفیق و اجمعت علیه من ادبک ان یکون ذلک . . . ثم اشفقت ان یلتبس علیک ما اختلف الناس فیه من اهوائهم و آرائهم مثل الذی التبس علیهم فکان احکام ذلک علی ما کرهت من تنبیهک له احب الی من اسلامک الی امر لا آمن علیک به الهلکة و رجوت ان یوفقک الله فیه لرشدک و ان یهدیک لقصدهک فعهدت الیک وصیتی هذه؛ از میان تجارب گذشتگان قسمت‌های مهم را برای خلاصه کردم و از بین همه آنها زیباییش را برای انتخاب کردم و مجهولات آن را از تو دور داشتم، و لذا همان گونه که یک پدر مهربان بهترین نیکی‌ها را برای فرزندش می‌خواهد، من نیز صلاح دیدم که تو را این گونه تربیت کنم و همت خود را بر آن گماشتم، آن گاه از آن ترسیدم که آنچه بر مردم در اثر پیروی هوا و هوس و عقاید باطل مشتبه شده، بر تو نیز مشتبه گردد. به همین دلیل، روشن ساختن این قسمت اگر چه چندان خوشایند تو نباشد، پیش من محبوب‌تر از آن است که تو را تسلیم امری سازم که از هلاکت تو ایمن نباشم. و امید دارم خداوند تو را در طریق رشد و صلاحیت توفیق دهد و به مقصودت رهبری کند؛ اینک این وصیت را برای تو می‌فرستم. از این بخش از سخنان علی علیه السلام در وصیت به فرزند گرامی‌اش امام حسن علیه السلام به وضوح درمی‌یابیم که مسئولیت پدر فقط در تامین خوراک و پوشاک و مسکن فرزند نیست، بلکه یک پدر وظیفه شناس و متعهد بیش از هر چیز به مساله آموزش و پرورش فرزند خویش توجه دارد و نسبت به آن احساس مسئولیت می‌نماید و تربیت صحیح فرزند خود را سرلوحه برنامه‌های زندگی خویش قرار می‌دهد. خطر هجوم عقاید و افکار باطل و فرهنگ‌های منحط بیش از هر چیز دیگر مورد توجه یک پدر دلسوز می‌باشد. نکته دیگر در این قسمت از دعای حضرت است برای فرزند دلبندهش که علاوه بر تحبیب و ابراز علاقه، دستوری است برای پدران نسبت به فرزندانشان؛ در روایات نیز ترغیب شده به دعای پدر برای فرزند. (۲۲) پنجمین قسمت از این وصیت شریف که در آن ابراز خیرخواهی و اظهار محبت و دلسوزی شده: فانی لم آلتک نصیحة وانک لن تبلغ فی النظر لنفسک و ان اجتهدت مبلغ نظری لک؛ من از هیچ اندرزی در باره‌ات کوتاهی نکردم و تو هر

قدر هم کوشش کنی و صلاح خویش را بخواهی در نظر بگیری، مصالح خود را به آن اندازه که من درباره تو تشخیص داده‌ام تشخیص نخواهی داد. این قسمت از وصیت نامه امام به فرزند دل‌بندش در نهایت صراحت، خیرخواهی و دلسوزی را نسبت به او ابراز می‌نماید. علاوه بر این مطلب که مورد بحث بود، مطلب دیگری نیز از این عبارت فهمیده می‌شود که عبارت است از این که پدر به دلیل تجربه و چشیدن سرد و گرم روزگار، دید وسیع‌تری از فرزند نسبت به مصالح و مفساد او دارد، کما این که این مطلب را از کلام دیگری از امیرالمؤمنین علیه السلام نیز می‌توان استفاده نمود: **رای الشیخ احب الی من جلد الغلام (وروی: من مشهد الغلام) (۲۳)** رای و تدبیر پیر نزد من بهتر است از استقامت جوان در میدان جنگ، و در روایت دیگری آمده است: **از جنگجویی جوان.**

ج) استفاده از تجارب دیگران در امر تربیت: گذشته، چراغ راه آینده

مقدمه

واعرض علیه اخبار الماضین و ذکره بما اصاب من کان قبلک من الاولین و سر فی دیارهم و آثارهم فانظر فیما فعلوا و عما انتقلوا و این حلوا و نزلوا! فانک تجدهم قد انتقلوا عن الاحبه و حلواد یار الغربه و کانک عن قلیل قد صرت کاحدهم فاصلح مثواک... فبادرتک بالادب قبل ان یقسو قلبک و یشتغل لبک لتستقبل بجد رایک من الامر ما قد کفاک اهل التجارب بغیته و تجربته فتکون قد کفیت مؤنه الطلب و عوفیت من علاج التجربه فاتاک من ذلک ما قد کنا ناتیة و استبان لک ما ربما اظلم علینا منه. ای بنی انی وان لم اکن عمرت عمر من کان قبلی فقد نظرت فی اعمالهم و فکرت فی اخبارهم و سرت فی آثارهم حتی عدت کاحدهم بل کانی بما انتهی الی من امورهم قد عمرت مع اولهم الی آخرهم ففرفت صفو ذلک من کدره و نفعه من ضرره فاستخلصت لک من کل امر نخيله و توخیت لک جمیله و صرفت عنک مجهوله. استدلال علی مالک یکن بما قد کان فان الامور اشباه. العقل حفظ التجارب و خیر ماجرب ما و عطق اخبار گذشتگان را بر قلبت عرضه نما و آنچه را که به پیشینیان رسیده یاد آورش نما، در دیار و آثار مخروبه آنها گردش کن و درست‌بنگر آنها چه کرده‌اند، بین از کجا منتقل شده‌اند و در کجا فرود آمده‌اند. خواهی دید از میان دوستان منتقل شده و به دیار غربت بار انداخته‌اند. گویا طولی نکشد که تو هم یکی از آنها خواهی بود پس منزلگاه آینده خودت را اصلاح کن. در تعلیم و ادب تو پیش از آن که قلبت سخت شود و عقل و فکرت به امور دیگر مشغول گردد مبادرت ورزیدم، تا با تصمیم جدی به استقبال اموری بشتابی که اندیشمندان و اهل تجربه زحمت آزمودن آن را کشیده‌اند و تو را از تلاش بیشتر بی‌نیاز ساخته‌اند. بنابراین آنچه از تجربیات آنها نصیب ما شده، نصیب تو هم خواهد شد، بلکه شاید پاره‌ای از آنچه بر ما مخفی مانده به مرور زمان بر تو روشن گردد. پسرم! درست است که من به اندازه همه کسانی که پیش از من زیسته‌اند عمر نکرده‌ام، اما در کردار آنها نظر افکنده و در اخبارشان تفکر نمودم و در آثار آنها به سیر و سیاحت پرداختم تا بدان جا که یکی از آنها شدم، بلکه گویا در اثر آنچه از تاریخ آنها به من رسیده، با همه آنها از اول تا آخر بوده‌ام. من قسمت مصفا و زلال زندگی آنان را از بخش کدر و تاریک بازشناختم و سود و زیانش را دانستم، از میان تمام آنها قسمت‌های مهم و برگزیده را برایت خلاصه کردم، و از بین همه آنها زیبایش را برایت انتخاب نمودم و مجهولات آن را از تو دور داشتم. با آنچه در گذشته دیده و شنیده‌ای، بر آنچه هنوز نیامده است استدلال کن، چرا که امور شبیه یکدیگرند. عقل، نگهداری تجربه‌هاست و بهترین تجربه‌ها آن است که به تو پسند دهد. یکی از مهم‌ترین عوامل مؤثر در تربیت، استفاده از تاریخ و تجارب به دست آمده از سرگذشت پیشینیان است. مطالبی که از این قسمت استفاده می‌شود، در چهار عنوان مطرح می‌نمایم:

(۱) فایده و اهمیت علم تاریخ و سرگذشت پیشینیان

سرت فی آثارهم حتی عدت کاحدهم بل کانی . . . شناخت و بررسی سرگذشت پیشینیان انسان را به حدی از دانش و آگاهی می‌رساند که گرچه عمر آنها را نداشته گویا با آنها زندگی کرده ، بلکه از اول تا آخر با آنها بوده و از این دانش در ساختن زندگی خود به خوبی می‌تواند بهره‌مند شود . امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید : **وفی التجارب علم مستانف (۲۴؛)** در تجارب دانشی جدید است . **العقل عقلان عقل الطبع وعقل التجربة (۲۵؛)** عقل دو قسم است : یکی تفکر و آگاهی‌هایی که انسان ذاتا و بدون اکتساب از گذشتگان آنها را داراست ، و قسم دیگر معلوماتی که از راه بررسی رفتار و کردار و سرنوشت پیشینیان بدست آورده است . امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید : **رای الرجل علی قدر تجربته (۲۶؛)** ارزش نظریه شخص به اندازه میزان تجربه و شناخت و استفاده او از تاریخ گذشتگان است . لذا در جای دیگر فرموده‌اند : **رای الشیخ احب الی من جلد الغلام وروی : من مشهد الغلام . (۲۷)** قرآن کریم برای سرگذشت پیشینیان و بررسی آن ، اهمیت فراوانی قایل شده و علاوه بر آیات فراوانی که در شرح حال آنها دارد ، سوره‌هایی هم به اسم امت‌های سابق یا شخصیت‌های برجسته تاریخ نامگذاری شده است ، مثل : آل عمران ، یونس ، هود ، یوسف ، ابراهیم ، مریم ، بنی اسرائیل ، لقمان ، انبیا ، نوح .

(۲) بررسی اخبار گذشتگان**یکم : بررسی رفتار پیشینیان**

فانظر فیما فعلوا : در قرآن علاوه بر بیان سرگذشت امت‌های قبل و برخورد آنها با انبیا و اولیای الهی ، به تذکر و یاد آوری آنها دستور داده شده ، مثل : **واذکر فی الکتاب مریم اذ انتبذت من اهلها مکانا شرقیا (۲۸؛)** ای رسول ما ! یاد کن در کتاب خود مریم را آن روزی که از اهل خانه خویش کنار گرفته به مکانی به مشرق روی آورد . **واذکر فی الکتاب ابراهیم انه کان صدیقا نبیا (۲۹؛)** ای رسول ما ! یاد کن در کتاب خود ابراهیم را ، شخص بسیار راستگو و پیغمبری بزرگ بود . **واذکر فی الکتاب موسی انه کان مخلصا وکان رسولا نبیا (۳۰؛)** ای رسول ما ! در کتاب خود یاد کن موسی را که او بنده‌ای بااخلاص زیاد و رسولی بزرگ و مبعوث به پیغمبری بر خلق بود . **واذکر فی الکتاب اسماعیل انه کان صادق الوعد (۳۱؛)** ای رسول ما ! یاد کن در کتاب خود شرح حال اسماعیل را که بسیار در وعده صادق و پیغمبری بزرگوار بود . **واذکر عبدنا داود ذا الاید انه اواب (۳۲؛)** از بنده ما داود یاد کن که در اجرای امر ما بسیار نیرومند بود و به درگاه ما توبه و انابه می‌کرد . **واذکر عبدنا ایوب اذ نادى ربه (۳۳؛)** ای رسول ما ! یاد آر بنده ما ایوب را هنگامی که به درگاه خدا عرضه داشت . **واذکر عبادنا ابراهیم واسحق و یعقوب اولی الایدی والابصار (۳۴؛)** ای رسول ما ! یاد کن از بندگان ما ابراهیم و اسحاق و یعقوب که همگی صاحب اقتدار و بصیرت بودند . **واذکر اسماعیل والیسع وذاکفل وکل من الاخیار (۳۵؛)** ای رسول ما ! یاد کن از اسماعیل و یسع و ذوالکفل ، در حالی که همگی از نیکوکاران بودند . **واذکر ابا عاد اذ انذر قومهم بالاحقاف (۳۶؛)** ای رسول ما ! یاد کن هود ، پیغمبر قوم عاد را که در سرزمین احقاف امتش را پند و اندرز داد .

دوم : مشاهده انبیه و آثار تاریخی

و سر فی دیارهم و آثارهم و سرت فی آثارهم بررسی تاریخ و سرگذشت پیشینیان اگر همراه با شواهد خارجی و عینی مثل قبور و انبیه باشد ، با اعتماد بیشتری توأم می‌گردد . مثلا اگر خرابه‌های تخت جمشید و پاسارگاد نبود ، مورخان و محققان هر اندازه هم در

کتاب‌های تاریخی در مورد ایران باستان مطالعه می‌کردند، باور کردن اصل وجود آنها، تا چه رسد به جزئیات و خصوصیات، برایشان بسیار دشوار بود. ابنیه و قبور پیشینیان به منزله تاریخ عینی و خارجی است در مقابل تاریخ مکتوب در صفحات و اوراق کتاب‌ها. مشاهده ستون‌های سربه فلک کشیده تخت جمشید و سنگ نبشته‌ها و نقش‌هایی که بر سنگ‌ها حک شده مطالعه تاریخ سراسر ظلم پادشاهان ایران باستان است. این بناها به وضوح با ما سخن می‌گویند که حکام و پادشاهان چگونه عده‌ای از مزدوران را به کار گمارده تا چنین کاخ‌هایی را بنا کرده‌اند. اهرام مصر و خرابه‌های باقی‌مانده قصر اموی، همه و همه بیانگر سرگذشت سراسر تاریخ و ظلمانی ستمکاران است. در مقابل، مشاهده قبور و آثار به جا مانده از اولیای خدا به منزله خواندن تاریخ سراسر افتخار و عظمت آنان است. دیدن مسجد الحرام، مسجد النبی، مسجد کوفه و قبور بزرگان دین و سایر آثار اولیای خدا، مثل مسجد الاقصی و حرم ابراهیمی گواه صدق سرگذشت پرافتخار آنهاست. از این جاست که خیانت و هابیون در اجرای نقشه شوم استعمارگران و تخریب آثار و قبور و مخالفت با تکریم و بزرگداشت اولیای خدا و احترام مشاهد مشرفه، آشکار می‌گردد.

سوم: بررسی عاقبت و سرنوشت پیشینیان

و عما انتقلوا و این حلوا و نزلوا... قرآن کریم بر این نکته، یعنی مطالعه عاقبت کار گذشتگان تاکید فراوان دارد: فسیروا فی الارض فانظروا کیف کان عاقبه المکذبین (۳۷) در اطراف زمین گردش کنید تا ببینید که چگونه عاقبت هلاک شدند کسانی که وعده‌های خدا را تکذیب کردند. قل سیروا فی الارض ثم انظروا کیف کان عاقبه المکذبین (۳۸) بگو ای پیغمبر! در روی زمین گردش کنید تا سرانجام سخت تکذیب کنندگان را ببینید. فانظر کیف کان عاقبه المفسدین (۳۹) بنگر تا عاقبت به روزگار آن تبه‌کاران چه رسید. فانظر کیف کان عاقبه الظالمین (۴۰) بنگر تا عاقبت چه به روزگار ستمگران رسید. فانظر کیف کان عاقبه المنذرین (۴۱) بنگر که عاقبت کار اندازشدگان به کجا کشید. قل سیروا فی الارض کیف کان عاقبه المجرمین (۴۲) بگو: در روی زمین گردش کنید تا ببینید عاقبت کار بدکاران به کجا کشید. فنبذناهم فی الیم فانظر کیف کان عاقبه الظالمین (۴۳) همه را به دریا غرق ساختیم بنگر عاقبت کار ستمکاران به کجا کشید. فانتقمنا منهم فانظر کیف کان عاقبه المکذبین (۴۴) ما هم از آنان انتقام کشیدیم، بنگر عاقبت کار کافران مکذب به کجا کشید.

۳) تحلیل و بررسی تاریخ و سرگذشت پیشینیان

فاستخلصت لك من كل امر نخيله. صرف دانستن هر یک از حوادث تاریخی بدون ارتباط با هم و بدون به دست آوردن قضایا و ضوابط کلی و فراگیر، فایده و نتیجه‌ای نخواهد داشت؛ لذا باید علاوه بر دانستن وقایع، رابطه بین آنها و مشترکات آنها را هم به دست آورد از این جاست که علم تاریخ از فلسفه تاریخ جدا شده و دانشی به عنوان فلسفه تاریخ مطرح می‌گردد.

۴) پند گرفتن از سرگذشت پیشینیان

وکانک عن قلیل صرت کاحدهم فاصلح مثواک. دانستن حوادث و وقایع تاریخ و آگاهی از قوانین و نظامات حاکم بر آن نیز به تنهایی برای ما کافی نیست، بلکه باید در عمل آنها را مراعات نمود. در همین وصیت می‌فرمایند: یا بنی انی قد انباتک عن الدنیا وحالها وزوالها وانتقالها وانباتک عن الآخرة وما اعد لاهلها فیها وضربت لك فیهما الامثال لتعتبر بها وتحذو علیها؛ فرزندم! من تو را از دنیا و زوال و دگرگونی‌اش آگاه ساختم و از آخرت و آنچه برای اهلش در آن مهیا شده مطلع گردانیدم و درباره هر دو

برایت مثلها زدم تا به وسیله آنها عبرت گیری و در راه صحیح گام نهی . و در جای دیگر می‌فرمایند : فاعتبروا بما اصاب الامم المستکبرین من قبلکم من باس الله و صولاته و وقاعه و مثلاته و اتعظوا بمتاوی خدودهم و مصارع جنوبهم (۴۵) از آنچه به امت‌های متکبر پیشین از عذاب و کیفرها و عقوبت‌ها رسیده است عبرت بگیرید و از قبرهای آنها و محل خوابیدنشان در زیر خاک پند پذیرید . و نیز می‌فرمایند : وان لکم فی القرون السالفه عبره این العمالقه و ابنا العمالقه این الفراعنه و ابنا الفراعنه این اصحاب مدائن الرس الذین قتلوا النبیین و اطفؤوا سنن المرسلین و احیوا سنن الجبارین این الذین ساروا بالجیوش و هزموا بالالوف و عسکروا العساکر و مدنوا المدائن (۴۶) برای شما در سرگذشت پیشینیان درس‌های عبرت فراوانی وجود دارد . کجایند عمالقه و کجایند فرزندان آنها ؟ کجایند فرعون‌ها و فرزندانشان ؟ اصحاب شهرهای «رس همان‌ها که پیامبران را کشتند و راه و رسم ستمگران را زنده ساختند ، کجایند ؟ کجایند آنها که بالشکرهای گران‌به راه افتادند و هزاران نفر را هزیمت دادند ، سپاهیان فراوان گرد آوردند و شهرها بنا نمودند .

(د) تاثیر توجه به مبدا - تعالی - در تربیت

(۱) شناخت خدای تعالی

واعلم یابنی ان احدا لم ینبی عن الله سبحانه كما انبا عنه الرسول صلی الله علیه وآله فارض به رائدا والی النجاه قائدا . . . واعلم یابنی انه لو کان لربک شریک لانتک رسله ولرایت آثار ملکه و سلطانه و لعرفت افعاله و صفاته و لکنه اله واحد کما وصف نفسه لایضاده فی ملکه احد و لایزول ابدا و لم یزل اول قبل الاشیاء بلا اولیه و آخر بعد الاشیاء بلا نهاییه عظم عن ان تثبت ربوبیته باحاطه قلب او بصر فاذا عرفت ذلک فافعل کما ینبغی لمتلک ان یفعله فی صغر خطرہ و قلته و مقدرته و کثره عجزه و عظیم حاجته الی ربه فی طلب طاعته و الخشیه من عقوبته و الشفقه من سخطه فانه لم یامرک الایحسین و لم ینهک الا عن قبیح یرسم ! بدان که هیچ کس از خدا همچون پیغمبر اسلام خبر نیاورده است ، بنابراین ، رهبری او راء کعب ! پذیر و در طریق نجات و رستگاری ، او را قائد خویش انتخاب کن . یرسم ! بدان اگر پروردگارت شریکی داشت ، رسولان او نیز به سوی تو می‌آمدند و آثار ملک و قدرتش را می‌دید و افعال و صفاتش را می‌شناختی ، اما او خدایی ست یکتا ، همان‌گونه که خویش را توصیف کرده ، هیچ کس در ملک و مملکتش قادر به ضدیت با او نیست ، هرگز از بین نخواهد رفت و همواره بوده است . او سرسلسله هستی است ، بدون این که آغازی داشته باشد و آخرین آنهاست ، بدون آن که پایانی برایش تصور شود ، بزرگ مرتبه‌تر از آن است که ربوبیتش در احاطه فکر قرار گیرد . حال که این حقیقت را شناختی ، در عمل بکوش ، آن‌چنان که سزاوار مانند تویی در کوچکی قدر و منزلت و کمی قدرت و فزونی عجز و نیاز شدید به پروردگار است ، در راه اطاعتش کوشش نما ، از عقوبتش ترسان باش و از خشمش بیمناک ، چرا که او تو را جز به نیکی امر نکرده و جز از قبیح و زشتی باز نداشته است . مطالب این بخش که در مورد شناخت خدای تعالی است را تحت چهار عنوان مطرح می‌نماییم :

مطالب مورد بحث

یکم : توفیقی بودن اسما

واعلم یا بنی ان احدا لم ینبی عن الله سبحانه كما انبا عنه الرسول صلی الله علیه وآله

فرق بین اسم و صفت

علامه طباطبائی رحمه الله در تفسیر المیزان ، ذیل آیه شریفه والله الاسماء الحسنی فادعوه بها وذرُوا الذین یلحدون فی اسمائهم سیجزون ما کانوا یعملون (۴۷) می‌گوید : میان اسم و صفت هیچ فرقی نیست ، جز این که صفت دلالت می‌کند بر معنایی از معانی که ذات متصف به آن و متلبس به آن است ، چه عین ذات باشد چه غیر آن ، و اسم دلالت می‌کند بر ذات در آن‌حالی که ماخوذ به وصف است . پس حیات و علم و صفند و حی و عالم اسم ، و چون الفاظ کاری جز دلالت بر معنا و انکشاف آن ندارند ، لذا باید گفت : حقیقت صفت و اسم آن چیزی است که لفظ صفت و اسم ، آن حقیقت را کشف می‌کند . پس حقیقت حیات و آن چیزی که لفظ حیات بر آن دلالت دارد ، در خدای تعالی صفتی است الهی که عین ذات اوست و حقیقت ذاتی که حیات عین اوست ، اسم الهی است . با این نظر حی و حیات هر دو اسم می‌شوند برای اسم و صفت ، هر چند به نظریه قبلی خوداسم و خود صفتند . « (۴۸)

قرآن و توقیفی بودن اسما

برای اثبات توقیفی بودن اسما ، به آیه والله الاسماء الحسنی فادعوه بها وذرُوا الذین یلحدون فی اسمائهم سیجزون ما کانوا یعملون (۴۹) تمسک نموده‌اند . استدلال به این آیه ، متوقف است بر دو امر : امر اول این که : «لام در «الاسماء» لام عهد باشد ، که اشاره دارد به اسمایی که در کتاب و سنت وارد شده . امر دوم این که : الحاد به معنای تعدی از اسما و صفاتی است که در کتاب و سنت ذکر شده‌است . ممکن است در جواب گفته شود : اولاً : لام برای استغراق است نه عهد ، و کلمه لله مقدم شده برای افاده حصر و ظاهراً معنای آیه این است که : هر اسم احسن در عالم وجود حقیقتاً برای خدای تعالی است و احدی با او شریک نیست ، مگر آن که خدای تعالی به غیر خود افاضه نماید که آن غیر در آن وصف حدوثاً و بقاء محتاج و فقیر الی الله است . و ثانیاً : «الحاد» به معنای میل از وسط است به یکی از دو طرف افراط و تفریط . راغب می‌گوید : والاحاد فی اسمائهم علی وجهین : احدهما ان یوصف بما لا یصح وصفه به والثانی ان یتاول اوصافه علی ما لا یلیق به . الحاد در اسمای خدا به دو گونه است : اول این که خدا توصیف شود به چیزی که صحیح نیست به آن توصیف گردد . و دوم آن است که صفات خدا به گونه ناشایست تاویل گردد . غیر از دو وجهی که راغب برای الحاد در اسما بیان نموده و جوه دیگری نیز هست ، از جمله : ۱ . تغییر در اسما و اطلاق آن بر بت‌ها ، مثل «اللوات» که از «الاله» اخذ شده و مثل العزی که از «العزیز» اخذ شده است . ۲ . تسمیه خدا به بعضی از اسما و عدم تسمیه او به بعضی دیگر ، کما این که عرب یا الله یا رحیم می‌گفتند و یا رحمان نمی‌گفتند و برای دفع این الحاد ، خدای تعالی می‌فرماید : قل ادعوا الله او ادعوا الرحمن ایا ما تدعوا فله الاسماء الحسنی (۵۰) بگو : خدا را با اسم الله یا اسم رحمان به هر اسمی بخوانید ، اسمای نیکو همه مخصوص اوست . و نیز می‌فرماید : و اذا قیل لهم اسجدوا للرحمن قالوا وما الرحمن انسجد لما تامرنا و زادهم نفورا (۵۱) و چون تو به این مردم کافر بگویی بیایید خدای رحمان را سجده کنید ، در جواب گویند : خدای رحمان کیست ؟ آیا به آنچه تو ما را امر می‌کنی سجده کنیم ؟ و دعوت خدا به جای اطاعت ، بر نفرتشان بیفزاید . خلاصه کلام این که ملاک در اسما و صفات خدای تعالی این است که صفتی که کمال محسوب گردد ، خدای تعالی متصف به آن است و هر چه نقص محسوب گردد از آن منزّه است . پس ممکن است گفته شود : صفات در عدد خاصی محدود نیست ، گرچه بعضی محدود به عدد خاص نموده‌اند .

توقیفی بودن اسما در روایات

در نامه ۳۱ نهج البلاغه می‌فرمایند : واعلم یا بنی ان احدا لم ینبی عن الله سبحانه كما انبا عنه الرسول صلی الله علیه وآله فارض به

رائدا والی النجاة قائدا . و نیز در ضمن خطبه ۹۱ معروف به خطبه اشباح - که در پاسخ شخصی ایراد نمودند که گفته بود : صف لنا ربنا مثلما نراه عیانا - می‌فرماید : فانظر ایها السائل فما دلک القرآن علیه من صفته فائتم به واستضیء بنور هدیته وما کلفک الشیطان علمه مما لیس فی الکتاب علیک فرضه ولا فی سنه النبی صلی الله علیه وآله والائمة الهدی اثره فکل علمه الی الله سبحانه فان ذلک منتهی حق الله علیک رای پرسش کننده که از صفات خدا سؤال کردی ! درست‌بنگر آنچه را که قرآن از صفات او بیان می‌کند ، به آن اقتدا کن و از نور هدایتش بهره گیر . شیطان تو را به مشقت فراگرفتن بیش از آنچه در کتاب خدا بر تو واجب است و در سنت پیامبر صلی الله علیه وآله و ائمه هدی آمده است ، نیفکند . چیزی را که از صفات او نمی‌دانی به خدا واگذار ، زیرا این منتهای حق خداوند بر تو است . ممکن است به این کلمات ، استدلال بر توقیفی بودن اسما گردد و این که فرمود : آنچه پیامبر فرمود به آن راضی باش و بیش از آن را طلب نکن و غیر از آنچه در کتاب و بیان پیامبر و ائمه هدی آمده ، آنچه شیطان بر تو تکلیف می‌کند ، علمش را به خداوند واگذار و در طلب آن مباش . ممکن است گفته شود : از نوع سؤال سائل و پاسخ امام علیه السلام روشن می‌گردد که این کلام شریف ربطی به توقیفی بودن اسما ندارد و در صدد نفی مذهب تشبیه است ، زیرا سید رضی قبل از نقل این خطبه می‌گوید : روی مسعدة بن صدقة عن الصادق جعفر بن محمد علیهما السلام انه قال خطب امیر المؤمنین علیه السلام بهذه الخطبة علی منبر الکوفة وذلک ان رجلا- اتاه فقال له یا امیر المؤمنین صف لنا ربنا مثلما نراه عیاناً لنزداد له حبا وبه معرفة فغضب ونادی : الصلوة جامعة فاجتمع الناس حتی غص المسجد باهله فصعد المنبر وهو مغضب متغیر اللون فحمد الله واثنی علیه و صلی علی النبی صلی الله علیه وآله ثم قال الحمد لله الذی لا یفره المنع والجمود ؛ . . . امیر مؤمنان این خطبه را بر منبر کوفه به این جهت ایراد نمود که شخصی از امام خواست خدا را آن چنان برایش توصیف کند که گویا او را با چشم می‌بیند تا بر محبت و معرفتش افزوده گردد . امام علیه السلام از این سخن غضبناک شده و اعلام کرد همه حاضر شوند . مسجد پر از جمعیت شد و امام علیه السلام بر فراز منبر قرار گرفت ، در حالی که غضبناک بود و رنگش متغیر ، پس از ستایش خداوند و درود بر پیامبر اسلام چنین فرمود : ستایش مخصوص خداوندی است که بخل و جمود بردارایی‌اش نمی‌افزاید . . . اما اگر استدلال شود - بر توقیفی بودن اسما - به بعضی از روایاتی که در کتاب اصول کافی تحت عنوان باب النهی عن الصفة بغیر ما وصف به نفسه تعالی آمده است ، ممکن است گفته شود : این روایات در صدد نفی مذهب تشبیه است و منصرف است از اسما و صفاتی که دال بر کمال است و به هیچ وجه نقص به حساب نمی‌آید . امام صادق علیه السلام در پاسخ شخصی (ابن عتیک) که کتباً سؤال کرده بود مردمی در عراق خدا را به شکل و ترسیم وصف می‌کنند ، مذهب صحیح در توحید را بیان نمایند ، چنین مرقوم فرمودند : سالت - رحمک الله - عن التوحید وما ذهب الیه من قبلک فتعالی الله الذی لیس کمثله شیء وهو السميع البصیر تعالی عما یصفه الواصفون المشبهون الله بخلقه المفترون علی الله فاعلم رحمک الله ان المذهب الصحیح فی التوحید ما نزل به القرآن من صفات الله جل وعز فانف عن الله تعالی البطلان والتشبهه فلا نفی ولا تشبهه هو الله الثابت الموجود تعالی الله عما یصفه الواصفون ولا تعدوا القرآن فتضلوا بعد البیان (۵۲) - خدایت رحمت کند - از خداشناسی و عقیده مردم معاصرت سؤال کردی ، برتر است آن خدایی که چیزی مانند او نیست و او شنوا و بیناست ، برتر است از آنچه توصیف کنند و او را به مخلوقش تشبیه کنند و بر او تهمت زنند . بدان که - خدایت رحمت کند - روش درست خداشناسی آن است که قرآن درباره صفات خدای جل وعز به آن نازل شده ، بطلان و تشبیه را از خدا برکنار ساز ، نه سلب درست است و نه تشبیه . اوست خدای ثابت موجود ، برتر است خدا از آنچه توصیف کنندگان گویند از قرآن تجاوز نکنید که پس از توضیح حق گمراه شوید . تجاوز از قرآن ، توصیف خدای تعالی به چیزی است که نقص شمرده شود و این همان چیزی است که از آن در روایات نهی شده است .

آنچه بیان گردید مقتضای بحث و استدلال بود، اما مقتضای ادب و احتیاط، اکتفای به اسما و صفاتی است که در قرآن و در لسان معصومان علیهم السلام آمده است. خواجه نصیرالدین طوسی - قدس الله نفسه القدوسی - در کتاب فصول (۵۳) (ص ۲۲)، که به زبان فارسی نگاشته، می‌گوید: «لطیفه: چون معلوم شد که باری سبحانه یک ذات پاک است و از هیچ جهت تعدد و تکثر را مجال تعرض کبریای او نیست، پس نامی که بر ذات پاکش اطلاق کرده بی اعتبار غیر، لفظ «الله است و دیگر نام‌های بزرگوار یا به حسب اعتبار اضافت یا به حسب ترکیب اضافت و سلب، چون حی و عزیز و واسع و رحیم، پس بنا بر این قضیه، هر لفظی که لایق جلال و کمال او باشد، بر وی اطلاق توان کرد، الا آن است که ادب نیست که هر نام که اجازت از آن حضرت صادر نشده باشد بر وی اطلاق کنند، از آن که ممکن بود که بر وجهی دیگر لایق و مناسب نیفتد، چه ظاهر حال، خود چنان اقتضا می‌کند که اگر رفت و عنایت بی نهایت به آن انبیا و مقربان را الهام ندادی، هیچ گوینده را یارای اجرای لفظی به ازای حقیقت او نبودی، چون از هیچ وجه اسم مطابق مسمی نمی‌تواند بود.» قاضی عضد ایجی می‌گوید: تسمیته تعالی بالاسماء توقیفیه ای يتوقف علی الاذن فیه و ذلك للاحتیاط احترازا عما یوهم باطلا لعظم الخطر فی ذلك (۵۴) نامگذاری خدای تعالی توقیفی است، یعنی متوقف بر اذن در آن نام است و این برای احتیاط و دوری از چیزی است که باعث توهم باطل می‌گردد، زیرا این امر بسیار مهمی است. علامه طباطبائی رحمه الله در ذیل آیه ۱۸۰ سوره اعراف، پس از بحث استدلالی در عدم توقیفیت اسما می‌گوید: هذا بالنظر الی البحث التفسیری واما البحث الفقہی فمرجعه فن الفقہ، و الاحتیاط فی الدین یقتضی الاقتصار فی التسمیة بماورد من طریق السمع واما مجرد الاجراء و الاطلاق من دون تسمیة فالامر سهل؛ مطالبی که گفته شد از نظر بحث تفسیری است و اما بحث فقهی جایش در فقه است و احتیاط در دین اقتضا می‌کند اکتفا نمودن در نامگذاری به همان نام‌هایی که از طریق سمع رسیده و اما مجرد اطلاق اسم بدون نامگذاری امر در آن سهل است. و شیخ مفید (قده) می‌گوید: و اقول: انه لا یجوز تسمیة الباری تعالی الا بما سمي به نفسه فی کتابه او علی لسان نبیه او سماه حججه و خلفاء نبیه و كذلك اقول فی الصفات و بهذا تطابقت الاخبار عن آل محمد علیهم السلام و هو مذهب جماعه الامامیه و کثیر من الزیدیة و البغدادیین من المعتزله کافه و جمهور المرجئه و اصحاب الحدیث الا ان هؤلاء الفرق یجعلون بدل الامام الحجته فی ذلك الاجماع (۵۵) نامگذاری او به جز به آنچه او خود را در قرآن و در لسان پیامبر و جانشینان او خوانده جایز نیست و روایات آل محمد علیهم السلام بر این مطالب تطابق دارد و این عقیده امامیه و عده زیادی از زیدیه و تمام معتزله بغداد و جمهور مرجئه و اصحاب حدیث است، گرچه فرقه‌های غیر امامیه به جای امام، اجماع را دلیل بر این مطلب قرار داده‌اند.

دوم: برهان بر یگانگی خدای تعالی

مقدمه

واعلم یابنی انه لو كان لربك شريك لانتك رسله، ولرايت آثار ملكه وسلطانه، ولعرفت افعاله وصفاته ولكن اله واحد كما وصف نفسه. در این برهان به واسطه بطلان شقوق سه گانه تالی، مقدم نیز باطل می‌گردد، یعنی، اگر پروردگارت شریکی داشت، رسولان و فرستاده‌های او نیز به سوی تو می‌آمدند، آثار ملک و قدرتش را می‌دید و صفاتش را می‌شناختی، ولی نه پیامبرانی بر تو فرستاده و نه آثار ملک و قدرتش را می‌بینی و نه افعال و صفاتی برای او می‌شناسی، پس او خدایی است یکتا، همان‌گونه که خویش را توصیف نموده است.

بیان استدلال

۱. ملازمه بین مقدم و شقوق سه گانه تالی

الف) لوکان لربک شریک لانتک رسله : در فرض تعدد آلهه ، باید پیامبرانی هم باشند تا تبلیغ کنند و اگر آن شریک پیامبری نفرستاد ، یا ناشی از جهل اوست یا ناشی از عدم حکمت ، زیرا فرض بر حق بودن تعدد آلهه است و بیان نکردن حق و عدم ابطال خلاف حق ناشی از جهل یا عدم حکمت است و فرض این است که شریک دارای صفات حسنی است و الا شریک نخواهد بود . ب) ولرایت آثار ملکه و سلطانه : اگر خدا شریک داشت ، باید آثار ملک و قدرتش را می دیدیم ، زیرا فرض آن است که آن شریک در ربوبیت و الوهیت و سایر اسمای حسنی مستقل است . شریکی که آثار نداشته باشد ، وجود ندارد یعنی از نبود معلولش پی به نبود علت می بریم و فرض آن است که شریک وجود دارد ، پس باید آثار مستقلی داشته باشد . ج) ولعرفت افعاله و صفاته : اگر خدای تعالی شریک داشت ، باید افعال و صفات آن شریک را می دانستیم ، زیرا فرض استدلال این است که آن شریک ، شریک رب العالمین است که دارای اسمای حسنی است ، لذا باید او هم اسمای حسنی داشته باشد .

۲. بطلان نالی در هر سه ملازمه

الف) نبودن رسولانی از طرف شریک ، معلوم است بالوجدان . ب) آثار قدرت و سلطنت شریک را هم نمی بینیم ، زیرا آنچه مشاهده می کنیم نظم و به هم پیوستگی و ترتیب و تنظیم واحدی است که حکایت از ناظم واحد می کند . ما تری فی خلق الرحمن من تفاوت فارجع البصر هل تری من فطور ثم ارجع البصر کترینقلب الیک البصر خاسئا وهو حسیر (۵۶) و در خلقت و آفرینش خدای رحمان هیچ بی نظمی و نقصانی نخواهی یافت ، بارها نظر کن ، آیا خلل و سستی در آن توانی یافت ؟ باز دوباره به چشم بصیرت دقت کن تا دیده خرد زبون و خسته ، نقصی نیافته ، به سوی تو باز گردد و به حسن نظم الهی بینا شود . ج) صفات و افعالی هم برای آن شریک فرضی نمی دانیم ، زیرا تعدد ذاتی که دارای اسمای حسنی باشد معقول نیست ، زیرا اسمای حسنی کامل ترین مراتب اوصاف کمال است و مرتبه اکمل تعدد پذیر نیست . نظیر این استدلال در قرآن نیز آمده است : و ما کان معه من اله اذا لذهب کل اله بما خلق ولعلا بعضهم علی بعض . (۵۷) لو کان فیهما آلهة الا الله لفسدتا . (۵۸) و (۵۹) و اسئل من ارسلنا من قبلک من رسلنا اجعلنا من دون الرحمن آلهة یعبدون . (۶۰)

سوم : صفات خدای تعالی

الف) اله واحد کما وصف نفسه : خداوندی است یکتا ، همان گونه که خویش را توصیف کرده است . «واحد» به معنای نفی نظیر و مثل است . (۶۱) خدای تعالی در قرآن کریم ۲۱ مرتبه خود را به وحدانیت توصیف نموده است که به ذکر چند مورد اکتفا می شود : والهکم اله واحد لا اله الا هو الرحمن الرحیم . (۶۲) لقد کفر الذین قالوا ان الله ثالث ثلاثة وما من اله الا اله واحد . (۶۳) ءارباب متفرقون خیر ام الله الواحد القهار . (۶۴) وقال الله لا تتخذوا الهین اثین انما هو اله واحد . (۶۵) فالهکم اله واحد فله اسلموا . (۶۶) الهنا والهکم واحد ونحن له مسلمون . (۶۷) ب) لایضاده فی ملکه احد : هیچ کس در ملک و مملکت او قادر به ضدیت با او نیست . در خطبه ۱۸۶ می فرمایند : بتشعیره المشاعر عرف ان لا مشعر له وبمضادته بین الامور عرف ان لا ضد له وبمقارنته بین الاشیاء عرف ان لا قرین له ضاد النور بالظلمة والوضوح بالبهمة والجمود بالبلبل والحرور بالصدرد آفرینش حواس به وسیله او دلیل است بر این که از آراستن به حواس پیراسته است ، و از آفرینش اشیای متضاد پی می بریم که ضدی برای او تصور نمی شود و از قرار دادن تقارن بین اشیا روشن می شود که خود قرین و همتایی ندارد . روشنی را با تاریکی و آشکارا را با نهان ، خشکی را با تری و گرمی را با سردی ضد یکدیگر قرار داد . خدای تعالی در حیطه قدرتش ضد معاندی ندارد که بتواند از اعمال نفوذش جلوگیری نماید ، بلکه به طور کلی ضد وجودی هم برای او فرض نمی شود ، زیرا با واجب الوجود بودن قابل جمع نیست . ج) لایزول ابدا ولم یزل : هرگز از بین نخواهد رفت و همواره بوده است یعنی ابدی و «ازلی است و به عبارت دیگر «سرمدی است ، زیرا سرمدی بودن لازمه واجب

الوجود بالذات است، زیرا اگر عدم در او راه داشته باشد - چه عدم سابق و چه عدم لاحق - واجب الوجود بالذات نخواهد بود. (د) اول قبل الاشياء بلا اولیة و آخر بعد الاشياء بلا نهاییه: چون خدای تعالی کمال محض است و هیچ نقصی در او راه ندارد و محال است سابقه و لاحقیه عدم و نیستی در او تصور شود، اگر برای او اولیت فرض شود، مسبوق به عدم خواهد بود و اگر برایش آخریت فرض گردد ملحق به عدم. (ه) عظم عن ان تثبت ربوبیته باحاطه قلب او بصر: خدای تعالی نه جزء خارجی دارد و نه جزء تحلیلی که به واسطه آن قابل تحدید باشد. امام علیه السلام در بیان استحاله احاطه و اکتناه می‌فرماید: فمن وصف الله سبحانه فقد قرنه ومن قرنه فقد ثناه ومن ثناه فقد جزاه ومن جزاه فقد جهله ومن جهله فقد اشار اليه ومن اشار اليه فقد حده ومن حده فقد عده. (۶۸) لا یدرکه بعد الهمم ولا یناله غوص الفطن. (۶۹) و ردع خطرات هماهم النفوس عن عرفان کنه صفته. (۷۰) هو القادر الذی اذا ارتمت الاوهام لتدرک منقطع قدرته و حاول الفكر المبرأ من خطرات الوسوس ان يقع علیه فی عمیقات غیوب ملکوتیه و تولهت القلوب الیه لتجری فی کیفیه صفاته و غمضت مداخل العقول فی حیث لا تبلغه الصفات لتناول علم ذاته، ردعها وهی تجوب مهاوی سدف الغیوب متخلصه الیه - سبحانه - فرجت اذ جبهت معترفه بانها لا ینال بجور الاعتساف کنه معرفته ولا - تخطر ببال اولی الرویات خاطره من تقدیر جلال عزته. (۷۱) لا یدرک بوهم ولا - یقدر بفهم ولا - یشغله سائل ولا ینقصه نائل ولا ینظر بعین ولا یحد باین ولا یوصف بالازواج ولا یخلق بعلاج ولا یدرک بالحواس ولا یقاس بالناس الذی کلم موسی تکلیما و اراه من آیاته عظیما بلا جوارح ولا ادوات ولا - نطق ولا - لهوات بل ان کنت صادقا ایها المتکلف لوصف ربک فصف جبریل و میکائیل و جنود الملائکه المقربین فی حجرات القدس مرجحین متولیه عقولهم ان یحدوا احسن الخالقین فانما یدرک بالصفات ذوو الهیئات والادوات ومن ینقصی اذا بلغ امد حده بالفناء فلا اله الا هو اضاء بنوره کل ظلام و اظلم بظلمته کل نور. (۷۲)

چهارم: آثار شناخت خدای تعالی

فاذا عرفت ذلك فافعل كما ينبغی امام علیه السلام می‌فرماید: حال که اوصاف خدای تعالی را دانستی، در عمل بکوش آن چنان که سزاوار مانند تویی در کوچکی قدر و منزلت و کمی قدرت و فزونی عجز و نیاز شدید به پروردگار است، در راه طاعتش کوشش نما، از عقوبتش ترسان باش و از غضب او بیمناک. شناخت خدا باعث می‌شود انسان در درگاه او خاشع و خاضع و متضرع باشد. (۷۳) شناخت خدا باعث می‌شود انسان همیشه او را ناظر بر اعمال و رفتار خود بداند: لا تدرکه الابصار وهو یدرک الابصار وهو اللطیف الخیر (۷۴) او را هیچ چشمی درک نماید، در حالی که او همه دیدگان را مشاهده می‌کند و او لطیف و نامرئی و به همه چیز آگاه است. اولیای خدا چون او را حاضر و ناظر می‌دانند، از توجه به غیر او نیز استغفار می‌نمایند، گرچه با این کار گناهی مرتکب نشده‌اند. از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمودند: انه لیغان علی قلبی و انی لاستغفر الله فی کل یوم سبعین مره (۷۵) بر قلبم کدورتی وارد می‌شود که هر روز هفتاد مرتبه از خداوند طلب آمرزش می‌کنم. امام صادق علیه السلام می‌فرماید: کان رسول الله صلی الله علیه و آله لا یقوم من مجلس وان خف حتی یتغفر الله خمساً و عشرين مره (۷۶) پیامبر صلی الله علیه و آله پس از برخاستن از هر مجلس، بیست و پنج مرتبه استغفار می‌نمود. شناخت خدای تعالی، حمد و سپاس و شکر نعمت‌های او را در پی دارد: فالانک جمه ضعف لسانی عن احصائها و نعماتک کثیره قصر فهمی عن ادراكها فضلا عن استقصائها فكيف لی بتحصيل الشکر و شکری ایاک یفتقر الی شکر فکلما قلت لک الحمد و جب علی لذلك ان اقول لک الحمد (۷۷) خداوند! الطاف تو زیاد است که زبان از شمارش آن عاجز است، و نعمت‌هایت بسیار است به طوری که فهم من از درک آن عاجز است، تا چه رسد به این که بتوانم آن را شمارش نمایم پس چگونه می‌توانم شکر گزار عمت‌هایت باشم، در حالی که هر شکر گزاری ام احتیاج به شکری دیگر دارد و هر گاه حمد تو را گویم، به شکرانه هر حمدی بر من لازم است که حمد و سپاس دیگری بگویم. در خطبه اول نهج البلاغه می‌فرماید: الحمد لله الذی لا یبلغ مدحته القائلون ولا یحصی نعماته العادون ولا یؤدی حقه المجتهدون، ستایش مخصوص

خداوندی است که ستایشگران از مدحش عاجزند و حسابگران زبردست نعمت‌هایش را احصا نتوانند کرد و کوشش کنندگان هر چند خویش را خسته کنند حقش را ادانتوانند نمود. شناخت خدا و قدرت مطلقه او و احاطه او بر عالم موجب می‌گردد انسان از تمرد و سرپیچی از دستورها و فرمان‌های او خودداری نماید. شناخت خدا، غیر او را در نظر کوچک می‌نماید: عظم الخالق فی عینک یصغر المخلوق فی عینک. (۷۸) با این آگاهی است که اولیای خدا در مقابل زورمندان ستمگر با قامتی استوار قرار گرفته و از حق دفاع می‌کنند، گرچه از نظر ظاهری عده و عده آنها اندک باشد. شناخت خدا و عدل و حکمت او، به انسان امید به زندگی و تلاش برای کسب فضایل می‌دهد. خلاصه کلام این که شناخت خدای تعالی، حقیقت عبودیت و بندگی خدا را دنبال خواهد داشت و حقیقت عبودیت سه چیز است: ان لا ییری العبد فیما خوله الله تعالی ملکا ولا یدبر العبد لنفسه تدبیرا و جمله اشتغاله فیما امره تعالی ونهائه (۷۹) این که بنده در آنچه خدا به او سپرده خود را مالک نبیند و خودش را مدبر امر خود نداند و تمام فکرش این باشد که اوامر و نواهی خدا را مراعات نماید.

۲) دعا و درخواست از خدای تعالی

یکم: اخلاص در دعا و انقطاع از غیر خدای تعالی

وای سبب اوثق من سبب بینک و بین الله ان انت اخذت به... و اوثق سبب اخذت به سبب بینک و بین الله. فاعتصم بالذی خلقک و رزقک فسواک ولیکن له تعبدک و الیه رغبتک و منه شفقتک. و الجی نفسک فی امورک کلها الی الهک فانک تلجئها الی کھف حریر و مانع عزیز و اخلص فی المسالۃ لربک فان بیده العطاء و الحرمان و اکثر الاستخاره. و اذا انت هدیت لقصدک فکن اخشع ما تکون لربک و چه وسیله‌ای می‌تواند مطمئن‌تر از رابطه‌ای باشد که بین تو و خداست، اگر به آن چنگ زنی... مطمئن‌ترین وسیله که می‌توانی به آن چنگ زنی، وسیله‌ای است که بین تو و خدایت ایجاد رابطه کند. به کسی که تو را آفریده و روزی‌ات داده و آنچه لازمه خلقت بوده به تو بخشیده پناه ببر و پرستش تو ویژه او باشد و میل و رغبت تو به سوی او، و تنها از او بترس. در تمام کارها خویشتن را به خدا بسپار که خود را به پناهگاه مطمئن و نیرومندی سپرده‌ای و به هنگام دعا با اخلاص پروردگارت را بخوان که بخشش و حرمان به دست اوست و همواره از خدا بخواه که هر چه خیر است برای تو پیش آورد. آن گاه که در راه راست هدایت یافتی، در برابر پروردگارت سخت خاضع و خاشع باش. از عواملی که در پرورش و تعالی روح انسان اثر بسزایی دارد، دعا و مسئلت از درگاه خداوند متعال است. دعا به انسان امید و نشاط می‌دهد، اما چگونگی و کیفیت دعا نیز مطلب مهمی است که پس از لزوم اصل دعا باید مورد بررسی قرار گیرد. خداوند که انسان را آفریده و هر چه لازمه خلقت بوده به او عطا نموده، مهربان‌ترین و نزدیک‌ترین کس به انسان است، تا جایی که می‌فرماید: ولقد خلقنا الانسان و نعلم ما توسوس به نفسه و نحن اقرب الیه من جبل الوریث (۸۰) ما انسان را خلق کرده‌ایم و از وسواس و اندیشه‌های نفس او کاملاً آگاهیم، که از رگ گردن به او نزدیک‌تریم. از امام باقر علیه السلام روایت شده که فرمودند: مکتوب فی التوراة الی لم تغیر ان موسی علیه السلام سال ربه فقال: یا رب اقریب انت منی فاناجیک ام بعید فانادیک؟ فواوحی الله عزوجل الیه یا موسی انا جلیس من ذکرنی فقال موسی: فمن فی سترک یوم لایستر الا- سترک؟ فقال: الذین یذکروننی فاذکرهم ویتحابون فی فاحبهم فاولئک الذین اذا اردت ان اصیب اهل الارض بسوء ذکرتهم فدفعتم عنهم بهم (۸۱) در تورات حقیقی - که تحریف نشده است - نوشته شده که: موسی علیه السلام از خداوند پرسید: خدایا! آیا تو به من نزدیکی تا مناجات کنم تو را، یا دوری تا تو را صدا زنم و فریاد کنم؟ خداوند به موسی وحی کرد: ای موسی! من همنشین کسی هستم که مرا یاد کند. سپس موسی پرسید: چه کسی در پناه توست، روزی که پناهی غیر از تو نیست؟ پاسخ داد: کسانی که یاد من کنند، پس من هم یاد آنها کنم و در راه من باهم دوستی کنند، پس من هم آنها را دوست

دارم، آنها کسانی هستند که وقتی بخواهم بلایی نصیب اهل زمین کنم، به یاد آنها بیفتم و آن بلا را به واسطه یاد آنها از اهل زمین دفع نمایم. قرآن در مورد دعا می‌فرماید: وَاِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَانصِبْ قُرْبَانَ قَرِيبًا دَعْوَةَ الدَّاعِ اِذَا دَعَا فليستجيبوا لِي وَلْيُؤْمِنُوا بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ (۸۲؛) ای رسول ما! چون بندگانم سراغ مرا از تو گیرند، بدانند که من به آنها نزدیکم و هر که مرا خواند دعای او را اجابت کنم، پس باید دعوت مرا بپذیرند و به من بگروند، باشد تا به سعادت راه یابند. (۸۳) خلاصه کلام این که: بهترین تکیه‌گاه و دستاویز برای انسان خدای تعالی است که او را خلق کرده و عالم همه تحت قدرت و فرمانروایی اوست و هیچ نفع و ضرری به کسی نمی‌رسد، مگر این که او اراده کند و باید خالصانه از او درخواست نمود. با چنین دیدگاهی تنها و تنها باید از او درخواست نمود و امید خود را از غیر او قطع کرد: الحمد لله الذی لا ادعو غیره ولو دعوت غیره لم يستجب لی دعائی والحمد لله الذی لا ارجو غیره ولو رجوت غیره لاخلف رجائی والحمد لله الذی وکلنی الیه فاکرمنی ولم یکنی الی الناس فیهینونی (۸۴؛) حمد و سپاس مخصوص خدایی است که غیر او را نمی‌خوانم، که اگر بخوانم پاسخ نمی‌دهد. سپاس مخصوص خدایی است که به غیر او امید ندارم، که اگر به غیر او امید بستم، ناامیدم کند. سپاس مخصوص خداوندی است که مرا به خود واگذارده و از این رو به من اکرام کرده و به مردم واگذارم نکرده تا خوارج گردانند.

دوم: حسن ظن و رجاء به اجابت و رغبت به دعا و نهی از قنوط

حسن ظن و رجاء به اجابت و رغبت به دعا و نهی از قنوط

واعلم ان الذی بیده خزائن السموات والارض قد اذن لك فی الدعاء وتكفل لك بالاجابة وامرک ان تساله ليعطیک وتسترحمه ليرحمک ولم يجعل بينک وبينه من يحجبک عنه ولم يلجئک الی من يشفع لك الیه ولم يمنعک ان اسات من التوبه ولم يعاجلک بالنقمه ولم يعيرک بالانابه ولم يفضحک حيث الفضيحه بک اولی ولم يشدد علیک فی قبول الانابه ولم يناقشک بالجريمه ولم يؤيسک من الرحمه بل جعل نزوعک عن الذنب حسنه وحسب سيئتک واحده وحسب حسنتک عشرا فتح لك باب المتاب وباب الاستعتاب فاذا ناديته سمع نداک واذا ناجيته علم نجواک فافضيت الیه بحاجتک وابثته ذات نفسک وشکوت الیه همومک واستکشفته کروبک واستعنته علی امورک وسالته من خزائن رحمته ما لا يقدر علی اعطائه غیره من زياده الاعمار وصحة الابدان و سعة الارزاق ثم جعل فی یدیک مفاتيح خزائنه بما اذن لك فيه من مسالته فمتی شئت استفتحت بالدعاء ابواب نعمته و استمطرت شآبيب رحمته فلا يقطنک ابطاء اجابته فان العطيء علی قدر النية وربما اخرجت عنک الاجابه لیکون ذلك اعظم لاجر السائل واجزل لعطاء الأمل وربما سالت الشیء فلاتؤتاه واوتیت خیرا منه عاجلا- او آجلا- او صرف عنک لما هو خیر لك فلب امر قد طلبته فيه هلاک دینک لو اوتيته، بدان همان کسی که گنج‌های آسمان‌ها و زمین در اختیار اوست، به تو اجازه دعا و درخواست داده است و اجابت آن را نیز تضمین نموده، به تو امر کرده که از او بخواهی تا به تو عطا کند و از او درخواست رحمت نمایی تا رحمتش را بر تو فرو فرستد. خداوند بین تو و خودش کسی قرار نداده که حجاب و فاصله باشد، تو را مجبور نساخته که به شفیع و واسطه‌ای پناه ببری و مانعت نشده که اگر کار خلافی نمودی توبه کنی و در کيفر تو تعجیل ننموده و در انابه و بازگشت بر تو عیب نگرفته است. در آن جا که فضاحت و رسوایی سزاوارتر است، تو را رسوا نساخته و برای بازگشت و قبول توبه شرایط سنگینی قابل نشده و در جرمه با تو به مناقشه نپرداخته و تو را از رحمتش مایوس نساخته است، بلکه بازگشت تو را از گناه، حسنه و نیکی قرار داده و گناه تو را یکی حساب کرده و نیکی‌ات را ده تا به حساب آورده، و در توبه و بازگشت و عذر خواهی را به رویت گشوده است، پس آن گاه که ندایش کنی بشنود و آن زمان که نجوا نمایی سخنت را داند، پس حاجت را به سوی اومی‌بری و آن چنان که هستی در پیشگاه او خود را نشان می‌دهی، هر گاه بخواهی با او درد دل می‌کنی و ناراحتی‌ها و مشکلات را در برابر او قرار می‌دهی، از او در کارهای استعانت می‌جویی و از خزاین رحمتش چیزهایی را می‌خواهی که جز او کسی قادر به اعطا نیست، مانند عمر بیشتر،

تندرستی و وسعت روزی . خداوند کلیدهای خزاینش را به دست تو داده ، زیرا به تو اجازه داده که از او درخواست کنی . پس هر گاه خواستی به وسیله دعا می‌توانی درهای نعمت‌خدا را بگشایی و باران‌رحمت‌خدا را فرود آوری . هرگز نباید از تاخیر در اجابت دعا مایوس گردی ، زیرا بخشش به اندازه‌نیت است و گاه می‌شود که اجابت به تاخیر می‌افتد تا اجر و پاداش و عطای درخواست کننده بیشتر شود و گاه می‌شود که درخواست می‌کنی و اجابت نمی‌شود ، در حالی که بهتر از آن به زودی یا در موعد مقرر می‌شود . عنایت خواهد شد ، یا به خاطر چیز بهتری این خواسته‌ات برآورده نمی‌شود ، زیرا چه بسا چیزی را می‌خواهی که اگر به تو داده شود موجب هلاکت دین تو می‌شود .

مطالب این قسمت از وصیت نامه را تحت‌سه عنوان خلاصه می‌نماییم

الف) خداوند متعال امر به دعا کرده و اجابت را هم تضمین نموده

امرک ان تساله لیعطیک این قسمت اشاره دارد به آیات شریفه قرآنی ، مثل ادعونی استجب لکم (۸۵) اجیب دعوة‌الداع اذا دعان . (۸۶) در دعای ابو حمزه ، امام سجاده علیه السلام می‌فرماید : اللهم انت قلت وقولک حق فاستلوا الله من فضله ان الله کان بکم رحیما ولیس من صفاتک یاسیدی ان تامر بالسؤال وتمنع العطفة ! تو فرمودی و گفتارت حق و وعده‌ات راست است که از فضل خدا طلب کنی زیرا خدا به شما مهربان است و رسم تو چنان نیست که دستور سؤال دهی و از عطا دریغ فرمایی . پس باید از کسی درخواست نمود که همه چیز در دست اوست و خودش فرموده‌از من طلب کنید و درخواست نمایید به شما عطاء می‌کنم یعنی هم داراست ، هم دعوت نموده به بخشش و عطا ، لذا دیگر عذری باقی نگذاشته است برای سائلان : گر گدا کاهل بود تقصیر صاحب خانه چیست ؟ آن هم صاحب خانه‌ای که بدون هیچ واسطه‌ای خودش درخواست سائلان را اجابت می‌نماید : من غیر شفیع فیقضی لی حاجتی .

ب) راه توبه باز و قنوط از رحمت‌خدا حرام است

لم یمنعک ان اسات من التوبه . امام سجاده علیه السلام در مناجات التائبین می‌فرماید : الهی انت الذی فتحت لعبادک بابا الی عفوک و سمیته التوبه فقلت : «توبوا الی الله توبه‌نصوحا» (۸۷) فما عذر من اغفل دخول الباب بعد فتحه (۸۸) خدایا ! تو برای گذشت از نافرمانی‌های بندگانت دری گشودی و آن را توبه نام نهادی و فرمودی : باز گردید به خدا ، باز گشتن حقیقی پس کسی که از ورود از این در که باز است غفلت نمود ، چه عذری دارد . و در دعای ابو حمزه می‌فرماید : فواسواتا علی ما احصى کتابک من عملی الذی لولا ما ارجو من کرمک و سعة رحمتک ونهیک ایای عن القنوط لقتطت عند ما اذکرها (۸۹) ای افسوس بر من که اعمالم همه در کتابت ثبت شده ، آن اعمالی که اگر امید به کرم و رحمت و اسعوات نداشتم و اگر از یاس و نومیدی نهی نفرموده بودی ، هر آینه از یادآوری کردارم نا امید می‌شدم . کلام امام علیه السلام اشاره است به آیه شریفه : قل یا عباد الذین اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله ان الله یغفر الذنوب جمیعا انه هو الغفور الرحیم (۹۰) به آن دسته از بندگانم که با ارتکاب گناه اسراف بر نفس خود کردند بگو : هرگز از رحمت نامنتهای خدا نا امید نباشید ، البته خداوند همه گناهان شما را خواهد بخشید ، که او خدایی بسیار آمرزنده و مهربان است . و در سوره حجر ، در جریان حضرت ابراهیم که از خدا فرزند می‌خواست چنین آمده : قالوا بشرناک بالحق فلا تکن من القانطین . قال ومن یقنط من رحمة ربه الا الضالون (۹۱) گفتند : تو را به حق بشارت دادیم و تو هرگز از لطف خدا مایوس مباش . ابراهیم گفت : آری ، هرگز به جز مردم نادان و گمراه کسی از لطف خدا نومید نیست . راغب می‌گوید : القنوط : الیاس من الخیر . قنوط از رحمت‌خدا از گناهان کبیره شمرده می‌شود : عن مسعدة بن صدقة قال : سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول : الکبائر : القنوط من رحمة الله والیاس من روح الله (۹۲) صفوان می‌گوید : شهدت ابا عبد الله علیه السلام

واستقبل القبلة قبل التكبير وقال: اللهم لا تؤسني من روحك ولا تقطنني من رحمتك ولا تؤمني مكرك فانه لا يامن مكر الله الا القوم الخاسرون قلت: جعلت فداك ما سمعت بهذا من احد قبلك فقال: ان من اكبر الكبائر عند الله الياس من روح الله والقنوط من رحمة الله والامن من مكر الله (۹۳؛) من هنگام نماز خدمت حضرت صادق عليه السلام بودم که پیش از تکبیر الاحرام رو به قبله ایستاد و گفت: خدایا! مرا از رحمت خود محروم مساز و از مهر خود ناامیدم نکن و از مکر خود آسوده خاطر منما، زیرا از مکر خدا آسوده خاطر نشوند، مگر زیانکاران. به حضرت عرض کردم: قربانت گردم! تاکنون این دعا را از کسی نشنیده بودم. فرمود: همانا از بزرگ‌ترین گناهان کبیره نزد خدا یاس و نومیدی از روح و رحمت خدا و ایمن بودن از مکر اوست. امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید: عجت لمن يقنط ومعه الاستغفار (۹۴؛) تعجب می‌کنم از کسی که از رحمت و مغفرت خدا مایوس می‌شود، در حالی که می‌تواند استغفار کند.

ج) نباید از تاخیر در اجابت دعا مایوس شد

لا یقتنک ابطاء اجابته نباید از تاخیر اجابت دعا مایوس شد، زیرا اجابت نشدن ممکن است به علت یکی از این چهار احتمال باشد: اولاً: فان العطفة علی قدر النية بخشش به اندازه نیت است. یعنی در دعا خلوص و انقطاع لازم است و جد در طلب از خدا، و اگر با نیت خالص دعا شود، اجابت آن تضمین شده است. در خطبه معروف شعبانیه هم فرموده‌اند: واسئلوا الله بنیات صادقة و قلوب طاهرة. مجلسی (قده) می‌گوید: فان لم تات بشرط الدعاء فلا تنتظر الاجابة فانه يعلم السر واخفی فلعلک تدعوه الدعاء بشيء قد علم من سرک خلاف ذلك وقال بعض الصحابة لبعضهم انتم تنتظرون المطر بالدعاء وانا انتظر الحجر (۹۵؛) اگر شرط دعا را رعایت نکردی، منتظر اجابت نباش، زیرا خدای تعالی از باطن و خفایای امور آگاه است و چه بسا چیزی را از او می‌خواهی که او می‌داند در باطن خلاف آن را در نظر داری، و بعضی از صحابه به بعضی دیگر گفت: شما با دعا کردن منتظر باران هستید، و من منتظرم از آسمان سنگ بیارد! از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمودند: ان الله لا يستجيب دعاء بظهر قلب ساه فاذا دعوت فاقبل بقلبك ثم استيقن الاجابة. (۹۶) ثانياً: وربما اخرت عنك الاجابة لیکون ذلك اعظم لاجر السائل واجزل لعطاء الآمل. گاهی ممکن است تاخیر اجابت برای این باشد که سائل بیشتر در خانه خدا رابکوبد و بیشتر اشتغال به دعا داشته باشد و انابه بیشتر کند، تا این الحاح موجب اجر بیشتر برای او باشد و پاداش بیشتری بگیرد. امام صادق علیه السلام فرمودند: ان العبد لیدعو فيقول الله عزوجل للملكين قد استجبت له ولكن احبسوه بحاجته فانی احب ان اسمع صوته وان العبد لیدعو فيقول تبارک وتعالی عجلوا له حاجته فانی ابغض صوته (۹۷؛) همانا بنده‌ای دعا کند، پس خدای عزوجل به دو فرشته فرماید: من دعای او را به اجابت رساندم، ولی حاجتش را نگهدارید زیرا که من دوست دارم صدای او را بشنوم و همانا بنده‌ای هم هست که دعا کند، پس خدای تبارک و تعالی فرماید: زود حاجتش را بدهید که صدایش را خوش ندارم. ثالثاً: وربما سالت الشيء فلا تؤتاها و اوتيت خيرا منه عاجلا او آجلا؛ گاهی ممکن است اجابت نشدن به این دلیل باشد که بهتر از آن را خدا می‌خواهد به دعا کننده بدهد یا در همین دنیا یا در آخرت. رابعاً: او صرف عنك لما هو خير لك؛ گاهی ممکن است اجابت نکند، به دلیل این که اجابت نکردن برای تو بهتر است. زیرا: فلرب امر قد طلبته فيه هلاك دينك لو اوتيته؛ گاهی ممکن است اگر دعای تو اجابت شود، اجابت شدن دعا و رسیدن تو به خواسته‌ات برای دینت ضرر داشته باشد. قرآن کریم می‌فرماید: عسى ان تحبوا شيئاً وهو شر لكم والله يعلم وانتم لاتعلمون (۹۸؛) چه بسیار شود که دوست‌دار چیزی هستید و در واقع شر و فساد شما در آن است و خداوند به مصالح امور داناست و شما نادانید. از موانع استجاب دعا کمک به ظالم و اشتغال به آلات لهو است: امام علیه السلام در حکمت ۱۰۴ نهج البلاغه طی سخنان تکان دهنده‌ای خطاب به «نوف بکالی می‌فرماید: یا نوف ان داوود علیه السلام قام فی مثل هذه الساعة من الليل فقال: انها لساعة لا يدعو فيها عبد الاستجيب له الا ان يكون عشارا او عريفا او شرطيا او صاحب عرطبة او صاحب كوبة؛ ای نوف! داوود علیه السلام در چنین ساعتی از خواب

برخواست و گفت: این همان ساعتی است که هیچ‌بنده‌ای در آن دعا نمی‌کند جز این که مستجاب خواهد شد، مگر آن که مامور جمع مالیات برای حاکم ظالم یا جاسوس او یا مامور او یا صاحب طنبور یا مطرب باشد.

سوم: در دعا چه چیزی را باید درخواست کرد؟

فلتكن مسالتك فيما يبقی لك . . . : پس از آن که مطلوب بودن دعا کردن و انابه به درگاه‌خداى تعالى و قبح قنوط و یاس را بیان نمودند، نوبت می‌رسد به این که چه چیزی را در دعا از خدا طلب نماییم؟ در پاسخ به این سؤال، یک قاعده کلی بیان می‌نمایند که باید خواسته تو چیزی باشد که جمال و زیبایی‌اش برایت باقی و وبال و بدی‌اش از تو رخت‌بریند. قرآن کریم نیز یک قاعده کلی بیان می‌کند: ما عندكم ینفد وما عندالله باق ولنجزین الذین صبروا اجرهم باحسن ماكانوا یعملون (۹۹؛) آنچه نزد شماست نابود می‌شود و آنچه نزد خداست تا ابد باقی می‌ماند و البته اجری که به صابران بدهیم بسیار بهتر از عملی است که به جا می‌آورند. و نیز می‌فرماید: لن ینال الله لحومها ولا دماؤهاولکن یناله التقوی منکم (۱۰۰؛) هرگز گوشت و خون این قربانی‌ها به خدا نمی‌رسد، لکن تقوای شماست که به پیشگاه قبول او خواهد رسید. در پایان وصیت می‌فرمایند: استودع الله دینک ودنیاک واساله خیر القضاء لك فی العاجله والآخره. باید از خدا چیزی را خواست که باعث قرب به او گردد. اگر صحت جسم از خدای ما خواهیم، برای خدمت به خدا و خلق باشد خدمت به خدا و خلق است که زیبایی و جمالش باقی می‌ماند، و اگر از خدا مال طلب می‌نماییم، باید طلب مال حلال باشد و آن هم همراه با صرف در راه‌هایی که باعث قرب به خدا گردد. در ذیل این کلام پس از بیان قاعده کلی فرموده‌اند: فالمال لا یبقی لك ولا تبقی له یعنی، نه مال برای تو می‌ماند و نه تو برای مال باقی می‌مانی. مال اگر در راه خدا صرف شود، برای انسان باقی می‌ماند پس چرا در این جا امام ظاهرا مال را به عنوان یکی از مصادیقی که از آن قاعده کلی خارج است مطرح نموده‌اند؟ در جواب باید گفت: مال اگر در راه خدا صرف شود، آنچه باقی می‌ماند خود مال نیست، بلکه اطاعت امر خداست که به قصد تقرب به او انجام گرفته، کما این که در قرآن می‌فرماید: ولکن یناله التقوی، آنچه برای انسان باقی است و به درد او می‌خورد تقواست لئلا یم باید آن را از خدا طلب نمود. امیرالمؤمنین علیه السلام هنگام بازگشت از صفین به قبرستانی که پشت دروازه کوفه بود رسیدند، رو به طرف قبرستان کرده و فرمودند: یا اهل الدیار الموحشه والمحال المقفره والقبور المظلمه یا اهل التربه یا اهل الغربه یا اهل الوحده یا اهل الوحشه انتم لنا فرط سابق ونحن لكم تبع لاحق اما الدور فقد سکت واما الازواج فقد نکحت واما الاموال فقد قسمت هذا خبر ما عندنا فما خبر ما عندکم؟ (۱۰۱) سپس رو به اصحاب نموده فرمودند: اما لو اذن لهم فی الکلام لاخبروکم ان خیر الزاد التقوی اگر به آنها اجازه تکلم می‌دادند به شما خبر می‌دادند که بهترین توشه‌ها تقوا و پرهیزکاری است.

ه) تاثیر توجه به معاد در تربیت

مقدمه

یکی از عوامل مؤثر در تربیت بعد از توجه به مبدا - تعالی - یادآوری و توجه به معاد و سرنوشت انسان است قرآن کریم می‌فرماید: افحسبتم انما خلقناکم عبثا وانکم الینا لاترجعون (۱۰۲؛) آیا چنین پنداشتید که ما شما را به عبث و بازیچه آفریده‌ایم و هرگز به ما رجوع نخواهید کرد؟ روزها فکر من این است همه شب سختم که چرا غافل از احوال دل خویشتم زکجا آمده‌ام آمدنم بهر چه بود به کجا می‌روم آخر نمایی وطنم مسلما رفتار و کردار کسی که با این دیدگاه به دنیا نظر می‌کند که: ان الله ملکا ینادی فی کل یوم: لدوا للموت واجمعوا للفناء وابنوا للخراب (۱۰۳)، با رفتار و کردار کسی که فریفته دنیا شده و هرگز به مرگ نمی‌اندیشد متفاوت

است. زندگی انسان توأم با یاد مرگ را به مسافری تشبیه کرده‌اند که در طول سفر در کاروانسرای اتراق نموده، با امکانات کم و محدود، لکن چون مطمئن است که چندساعتی بیشتر در آن جا توقف ندارد، در پی به دست آوردن امکانات و وسایل نیست. رفتار و گفتار شخصی که می‌داند مرگی در کار است و موافقی بعد از مرگ، با رفتار و گفتار کسی که به این مسائل عقیده‌ای ندارد کاملاً متفاوت است. اگر انسان بداند که: فی حلالها حساب و فی حرامها عقاب، زندگی خود را طور دیگری تنظیم می‌کند و محاسبه بیشتری بر کسب و کار و درآمدهای خود خواهد داشت. در این وصیت‌نامه شریف علاوه بر یاد مرگ، سخن از موافق بعد از مرگ نیز به میان آمده است:

(۱) یادآوری مرگ و فنای دنیا

یادآوری مرگ و فنای دنیا

در این وصیت‌نامه یادآوری مرگ گاهی با تصریح به ذکر الموت است و گاهی در ضمن عبارتهای دیگر. اما قسم اول مانند: وذلله بذکر الموت وقرره بالفناء؛ یادآوری مرگ، نفست را رام کن و آن را به اقرار به فنای دنیا وادار. در جای دیگر از این وصیت‌نامه می‌فرمایند: یا بنی اکثر من ذکر الموت و ذکر ما تهجم علیه و تفضی بعد الموت الیه حتی یاتیک و قد اخذت منه حذرک و شدت له از رک و لایاتیک بغتة فیهرک؛ پسرم! فراوان به یاد مردن باش و یاد آنچه با آن بر می‌آیی و آنچه پس از مردن روی بدان نمایی تا چون بر تو درآید ساز خویش را آراسته باشی و کمر خود را بسته و ناگهان نیاید و تو را مغلوب نماید. اما قسمت دوم که تصریح به ذکر الموت نشده، لکن مطالب در زمینه یادآوری مرگ و فنای دنیا است: شروع وصیت همراه است با کلماتی که شونده را به یاد مرگ و فنای دنیایم اندازد: من الوالد الفان المقر للزمان المدبر العمر... الساکن مساکن الموتی والظاعن عنها غذا الی المولود المؤمل مالا یدرک السالک سبیل من قد هلك غرض الاسقام ورهینه الايام ورمیه المصائب وعبد الدنیا وتاجر الغرور وغریم المنایا و اسیر الموت وحلیف الهموم وقرین الاحزان ونصب الآفات وصریح الشهوات و خلیفه الاموات؛ از پدری فانی معترف به سخت‌گیری زمان که آفتاب عمرش رو به غروب است، پدری که در منزلگاه پیشینیان سکنی گرفته و فردا از آن کوچ می‌کند، به فرزندی که آرزومند چیزی است که هرگز به دست نمی‌آید و در راهی گام می‌نهد که دیگران در آن گام نهادند و هلاک شدند. هدف بیماری‌ها و گروگان روزگار و در تیررس مصایب است. بنده دنیا و تاجر غرور و بدهکار و اسیر مرگ و هم‌پیمان‌اندوه‌ها، قرین غم‌ها و آماج آفات و بلاها و مغلوب شهوات و جانشین مردگان است. در جای دیگر از وصیت‌نامه با اشاره به این که این وصیت را در حالی برای تومی نویسم که به سن پیری رسیده‌ام و قوایم به سستی می‌گراید، می‌فرمایند: اوردت خصالا منها قبل ان یعجل بی اجلی دون ان افضی الیک بما فی نفسی او ان انقص فی رایی کما نقصت فی جسمی (۱۰۴) در وصیتم دستورالعمل‌ها و سفارش‌هایی برای تو نوشتم، مبادا اجلم فرا رسد در حالی که آنچه در درون دارم بیان نکرده باشم و پیش از آن که در رایم نقصانی ایجاد شود همچنان که در جسمم به وجود آمده. در یادآوری فنای دنیا و معاد می‌فرمایند: «فتفهم یابنی وصیتی واعلم ان مالک الموت هو مالک الحیاة وان الخالق هو الممیت وان المفنی هو المعید وان المبتلی هو المعافی وان الدنیا لم تکن لتستقر الا علی ما جعلها الله علیه من النعماء والابتلاء والعزاء فی المعاد او ما شاء مما لا تعلم فان اشکل علیک شیء من ذلک فاحمله علی جهالتک فانک اول ما خلقت به جاهلا ثم علمت وما اکثر ما تجهل من الامر ویتحیر فیہ رایک ویضل فیہ بصرک ثم تبصره بعد ذلک فاعتصم بالذی خلقک ورزقک وسواک؛ پسرم! در فهم وصیتم دقت نما، بدان مالک مرگ همو مالک حیات است و آفریننده، همان کسی است که می‌میراند و فانی کننده هموست که از نو نظام می‌بخشد. همان کسی که بیماری می‌دهد، شفامی‌بخشد. بدان که دنیا پابرجا نمی‌ماند، مگر به همان گونه که خداوند آن را قرار داده، گاه نعمت و گاه ابتلا و پاداش در رستاخیز یا آنچه او بخواهد و تو نمی‌دانی. اگر درباره جهان و حوادثش برای تو پیش آمد، آن را بر نادانی خود حمل کن، زیرا تو در نخست جاهل و نادان

آفریده شدی و سپس عالم گردیده و چه بسیار است آنچه را که نمی دانی و فکرت در آن سرگردان است و چشمت در آن گمراه می گردد، اما پس از مدتی آن را می بینی؛ بنابراین به آن کس که تو را آفریده و روزی ات داده و آنچه لازمه خلقت تو بوده به تو داده، پناه ببر. این بخش از وصیت نامه، علاوه بر یادآوری مساله معاد و آخرت، حاوی دو مطلب مهم دیگر می باشد: اول: توجه به قدرت قاهره خدای تعالی و این که لا مؤثر فی الوجود الا الله، هر چه هست در ید قدرت اوست و چیزی از سلطه او خارج نیست. دوم: حکمت بالغه الهی و نظام احسن در جهان خلقت؛ جهان هستی که همراه است با خیرات و شرور، مبتنی بر حکمت بالغه الهی است و بر اساس آگاهی تمام از مصالح و مفاسد و میزان صحیح قرار داده شده. وما خلقنا السماوات والارض وما بینهما الا بالحق (۱۰۵؛) و ما آسمانها و زمین را و هر چه در بین آنهاست به جز برای مقصودی صحیح و حکمتی بزرگ خلق نکرده ایم.

آیا ما به تمام اسرار هستی و حکمت‌های نظام آفرینش پی می‌بریم؟

انسان که سابقه جهل و نادانی دارد و الله اخرجکم من بطون امهاتکم لاتعلمون شیئا وجعل لکم السمع والابصار والافتدہ لعلکم تشکرون (۱۰۶؛) و خدا شما را از بطن مادران بیرون آورد در حالی که هیچ نمی دانستید و به شما چشم و گوش و قلب عطا کرد، باشد که شکر این نعمت‌ها را به جای آرید. باید آنچه را از اسرار و علل عالم هستی نمی فهمد، حمل بر نادانی و جهل خود نماید، نه حمل بر عدم توازن و تعادل در نظام هستی. چه بسا مطالبی که برای انسان معلوم نیست و به مرور زمان از آن آگاهی می یابد و گاهی ممکن است تا آخر، علت و سر مطلبی را نفهمد، لذا به مجرد نظر کردن در پدیده‌ای و نیافتن علت آن نباید زبان به اعتراض گشود. قرآن کریم برای توضیح و تبیین این مطلب، حکایتی از موسی و خضر بیان می کند که موسی به علت ندانستن حکمت کارهای خضر، عجلانه زبان به اعتراض گشود. (۱۰۷) خلاصه داستان این است که موسی پس از آن که به خضر رسید، از او تقاضا کرد مدتی را با او بگذراند تا از دانش او بهره مند گردد. خضر در پاسخ گفت: تو تحمل همراهی مرا نداری. او اصرار ورزید و خضر پذیرفت، اما به شرطی که در راه از او سؤالی نکند، مگر این که خود خضر علت کارش را بیان کند. در طول راه به سه حادثه برخورد نمودند که هر سه برای موسی تعجب آور بود و در هر مرحله اعتراض کرد: اول آن که خضر کشتی را که بر آن سوار بودند سوراخ نمود؛ دوم آن که به پسری رسیدند که بدون صحبت و گفتگو او را به قتل رسانید؛ سوم آن که در مسیر به دیوار خرابی رسیدند و آن را تعمیر کرد، بدون آن که صاحب آن را بشناسد و از او مزدی بگیرد. خود خضر پس از طی مراحل علت کارهایش را برای موسی بیان کرد: اما سوراخ کردن کشتی برای آن بود که به واسطه ایجاد نقص در آن از دست حاکم غاصب و زورگو در امان باشد تا آن را از دست صاحبان مستمندش به زور نگیرد؛ اما کشتن آن پسر برای جلوگیری از به انحراف کشیدن پدر و مادر او بود و پس از آن خدا فرزند صالحی به آنها عطا نماید؛ و اما تعمیر دیوار خراب برای حفاظت از گنجی بود که از پدری صالح برای دو فرزند یتیم او باقی مانده بود. از این حکایت به خوبی دانسته می شود که اگر سر مطلبی را نفهمیدیم نباید فوراً اعتراض کنیم، بلکه باید صبر کرد تا در موقع مناسب علت آن معلوم شود و گاهی هم ممکن است هرگز به سر چیزی دست نیابیم، لکن پس از اعتقاد ما به قدرت قاهره الهی و حکمت بالغه او، چیزی غیر از نظام احسن در عالم هستی وجود ندارد (۱۰۸). در قسمتی دیگر از وصیت نامه با بیان ناپایداری دنیا در قالب مثال فرق بین کسانی که به دنیا مغرور شده و کسانی که به دنیا به دیده عبرت نظر می کنند را بیان می دارند: یابنی انی قد انباتک عن الدنیا وحالها وزوالها وانتقالها وانباتک عن الآخرة وما اعد لاهلها فیها وضربت لک فیها الامثال لتعتبر بها وتحذو علیها: انما مثل من خیر الدنیا کمثل قوم سفر نبا بهم منزل جدیب فاموا منزلا خصیبا وجنابا مریعا فاحتملوا وعشاء الطريق وفراق الصدیق وخشونه السفر وجشوبة المطعم لياتوا سعة دارهم ومنزل قرارهم فلیس یجدون لشیء من ذلک الما ولا یرون نفقة فیہ مغرما ولا شیء احب الیهم مما قربهم من منزلهم وادناهم من محلثهم ومثل من اغتربها کمثل قوم کانوا بمنزل خصیب فنبأ بهم الی منزل جدیب فلیس شیء اکره الیهم ولا افطع عندهم من مفارقة ما کانوا فیہ الی ما یهجمون علیه ویصیرون

الیه فرزندم! من تو را از دنیا و حالات آن و زوال و دگرگونی‌اش آگاه کردم و از آخرت و آنچه برای اهلش در آن مهیا شده مطلع گردانیدم، و درباره هر دو برایت مثل‌ها زدم تا به وسیله آن عبرت‌گیری و در راه صحیح گام نهی. همانا کسانی که دنیا را خوب آزموده‌اند، مانند مسافرانی هستند که در سرمنزل بی‌آب و آبادی و پرمشقت که قابل ماندن نیست قرار گرفته‌اند و قصد کوچ به سوی منزلی پر نعمت و آسایش نموده‌اند که برای رسیدن به آن منزل مشقت‌های راه را متحمل شده‌اند، فراق دوستان را پذیرفته، سختی مسافرت و غذاهای ناگوار را با جان و دل قبول نموده‌اند تا به خانه وسیع خویش و سرمنزل قرار و آرامش خود گام نهند. از هیچ یک از سختی‌ها و مشکلات در این راه احساس ناراحتی نمی‌کنند و هزینه‌های مصرف شده را غرامت نمی‌انگارند و هیچ چیز برایشان محبوب تر از آن نیست که آنان را به منزلشان نزدیک و به محل آرامششان برساند؛ اما کسانی که به دنیا مغرور شدند، مانند مسافرانی هستند که در منزلی پر نعمت قرار داشته، سپس به آنها اعلام می‌شود که باید به سوی منزلی خشک و خالی از نعمت حرکت کنند؛ نزد آنان هیچ چیز ناخوشایندتر و ناراحت‌کننده‌تر از مفارقت از آنچه در آن بوده‌اند و حرکت به سوی ناراحتی‌هایی که باید تحمل کنند و در آن قرار گیرند نیست. یکی از روش‌های مفید و مؤثر در تعلیم و تربیت، استفاده از «مثال» است. برای تفهیم مطلبی که از ذهن مخاطب دور است، از مطالبی استفاده می‌شود که ذهن او انس بیشتری با آنها دارد؛ به تعبیر دیگر، «مثال به معنای توصیف مقصود است به چیزی که آن را مجسم ساخته و ذهن شنونده را به آن نزدیک گرداند. قرآن، که کتاب تربیت و انسان‌سازی است، در موارد زیادی این روش را به کار گرفته است و در این زمینه می‌فرماید: ولقد ضربنا للناس فی هذا القرآن من کل مثل (۱۰۹؛) ما برای مردم در این قرآن همه جور مثل زده‌ایم. قرآن در ناپایداری دنیا در قالب مثال می‌فرماید: واضرب لهم مثل الحیوة الدنیا کما انزلناه من السماء فاختلط به نبات الارض فاصبح هشیماتذروه الریاح وکان الله علی کل شیء مقتدرا (۱۱۰؛) برای فرورفتگان در زینت‌های دنیا و روی گردانان از یاد پروردگار خود مثل بزن و زندگی دنیایی‌شان را به آبی تشبیه کن که از آسمان نازلش کردیم و گیاهان زمین با این آب مختلط گشته و طراوت و بهجت یافت و به زیباترین شکلی نمودار گشت، سپس گیاه خشک و شکسته شد که بادهاشاخه‌های آن را از هم جدا نموده، به این سو آن سویش برد؛ خدا بر هر چیز مقتدر و تواناست. در این بخش از وصیت‌نامه، نظر به این که انسان مادی و دنیاگرا هرگز نمی‌تواند مقایسه صحیحی بین دنیاگرایان و اهل آخرت داشته باشد، امام علیه السلام از تمثیل استفاده نموده و فرموده‌اند: کسانی که به دنیا به دیده عبرت می‌نگرند و فریفته آن نمی‌شوند، مانند کسانی هستند که در جای بد و غیر مناسب به سر می‌برند، لکن در مسیر رفتن به جای خوب هستند؛ لذا اینها برای رسیدن به آن بهجت و سرور و راحتی کامل، هر رنجی را تحمل می‌کنند. به خلاف کسانی که فریفته دنیا شده و در آن غوطه‌ورند، آنها مانند کسانی‌اند که از جای خوب و راحت باید به جای نامناسب بروند، که هیچ چیز نزد آنها بدتر از این کوچ کردن نیست. از این جاست که اولیای خدا مرگ را اول بهجت و سرور می‌دانند و دنیاپرستان از مرگ بیزارند. قرآن کریم در این زمینه می‌فرماید: قل یا ایها الذین هادوا ان زعمتم انکم اولیاء لله من دون الناس فتمنوا الموت ان کنتم صادقین. ولا یتمنونه ابدا بما قدمت ایدیهم والله علیم بالظالمین. قل ان الموت الذی تفرون منه فانه ملائیکم ثم تردون الی عالم الغیب والشهادة فینبئکم بما کنتم تعملون (۱۱۱؛) ای رسول ما! بگو: ای جماعت یهود! اگر پندارید که شما به حقیقت دوستداران خدا هستید نه مردم دیگر، پس تمنای مرگ کنید اگر راست می‌گویید، زیرا علامت دوستان خدا آرزوی مرگ و شوق لقای خداست و حال آن که در اثر کردار بدی که به دست خود برای آخرت خویش پیش فرستاده‌اند، هرگز آرزوی مرگ نمی‌کنند، بلکه از آن ترسان و هراسانند و خدا از کردار ستمکاران آگاهست. ای رسول ما! بگو: عاقبت مرگی که از آن می‌گریزید شما را حتما ملاقات خواهد کرد و پس از مرگ به سوی خدایی که دانای پیدا و نهان است باز می‌گردید و او شما را به آنچه نیک و بد کرده‌اید آگاه می‌سازد. در قسمتی دیگر از وصیت‌نامه می‌فرماید: وایاک ان تغتر بما تری من اخلاص اهل الدنیا الیها و تکالبهم علیها فقد نباک الله عنها و نعت هی لک عن نفسها و تکشف لک عن مساویها فانما اهلها کلاب عاویة سباع ضاریة یهر بعضها علی بعض و یا کل عزیزها ذلیلها

و يقهر كبيرها صغيرها نعم معقله و اخرى مهملة قد اضلت عقولها و ركبت مجهولها سروح عاهة بواد و عث ليس لها راع يقيمها و لامسيم يسيمها سلكت بهم الديناطريق العمى و اخذت بابصارهم عن منار الهدى فتاهوا في حيرتها و غرقوا في نعمتها و اتخذوها ربا فلعبت بهم و لعبوا بها و نسوا ما ورائها بسخت بر حذر باش که علاقه شديد مردم به دنيا و حمله حريصانه شان به آن تو را مغرور سازد ، چرا که خداوند تو را از وضع دنيا آگاه کرده و دنيا نیز خود از فنا و زوالش تو را خبر داده و بدی‌های خود را آشکارا به تو نشان داده . دنيا پرستان همچون سگانی هستند که بی‌صبرانه همواره صدامی کنند ، و درندگانی که در پی دریدن یکدیگرند . زورمندان ضعيفان را می‌خورند و بزرگ‌ترها کوچک‌ترها را . یا همچون چهار پایانی که گروهی از آنان پاهایشان بسته و گروهی دیگر رها شده‌اند ، راه‌های صحیح را گم کرده و به راه‌های نامعلوم گام نهاده‌اند و در وادی پر از آفات رها شده‌اند ، درشنزاری که حرکت در آن به کندی امکان پذیر است . نه چوپانی دارند که آنها را جمع کند و نه کسی که آنها را به منزل برساند ؛ دنيا آنان را در طریق کوری به راه انداخته و چشم‌هایشان را از دیدن نشانه‌های هدایت بر بسته و در حیرت و سرگردانی دنيا مانده و در نعمت‌های آن غرق شده‌اند ، آنها را مالک و پروردگار خویش برگزیده‌اند ؛ دنيا آنها را بازی داده و آنها دنيا را به بازی گرفته و ماورای آن رافراموش کرده‌اند . و نیز در فریبکاری دنيا می‌فرماید : من امن الزمان خانه و من اعظمه اهانه ؛ کسی که از مکر روزگار ایمن باشد ، به او خیانت خواهد کرد و کسی که او را بزرگ بشمارد ، او راء لا و وظظخوار خواهد کرد . در بخشی دیگر در ناپایداری دنيا می‌فرماید : «رويدا يسفر الظلام كان قد وردت الاظعان يوشك من اسرع ان يلحق واعلم يابني ان من كانت مطيته الليل والنهار فانه يسار به وان كان واقفا و يقطع المسافة وان كان مقيما و ادعا ؛ آرام باش که به زودی تاریکی برطرف می‌شود . گویا مسافرانی به سر منزل مقصود رسیده‌اند ؛ آن کس که سریع براند ، به قافله ملحق خواهد شد . پسرم ! بدان آن کس که مرکبش شب و روز است دایما در حرکت است ، هر چند خود را ساکن می‌پندارد ، قطع مسافت می‌کند ، گرچه ظاهر اتموقف است .

۲) آمادگی برای مرگ و موافق بعد از آن

آمادگی برای مرگ و موافق بعد از آن

فانظر فيما فعلوا و عما انتقلوا و اين حلوا و نزلوا فانك تجدهم قد انتقلوا عن الاحبة و حلوا ديار الغربه و كانك عن قليل قد صرت كاحدهم فاصلح مثواك و لاتبع آخرتك بدنياك ؛ بنگر گذشتگان چه کرده‌اند و بین از کجا منتقل شده و در کجا فرود آمده‌اند ؛ خواهی دید از میان دوستان منتقل شده و به دیار غربت بار انداخته‌اند و گویا طولی نکشد که تو هم یکی از آنها خواهی بود ، بنابراین ، منزلگاه آینده خود را اصلاح کن و آخرت را به دنیایت نفروش . و من الفساد اضاعة الزاد و مفسدة المعاد و لكل امر عاقبة سوف ياتيک ما قدر لک ؛ از فساد و تبهکاری ، از دست دادن توشه و تباه ساختن معاد است و برای هر کاری سرانجامی است و به زودی آنچه برایت مقدر شده به تو می‌رسد . واعلم يابني انك انما خلقت للآخرة لا للدنيا و للبقاء و للموت لا للحياة و انك في قلعة و دار بلغة و طريق الى الآخرة و انك طريد الموت الذي لا ينجو منه هاربه و لا يفوته طالبه و لا بد انه مدرکه فكن منه على حذر ان يدركك و انت على حال سيئه قد كنت تحدث نفسك منها بالتوبة فيحول بينك و بين ذلك فاذا انت قد اهلكت نفسك ؛ پسرم ! بدان تو برای آخرت خلق شده‌ای ، نه برای دنيا و برای فنا ، نه برای بقای در این جهان و برای مرگ ، نه برای زندگی و بدان که تو در منزلی قرار داری که هر آن ممکن است از آن کوچ کنی ، در منزلی که باید زاد و توشه از آن برگیری و تو در طریق آخرتی و تو رانده شده مرگی ، همان مرگی که هرگز فرار کننده از آن نجات نمی‌یابد و از دست جوینده‌اش بیرون نمی‌رود ، و سرانجام او رامی‌گیرد ؛ بنابراین از مرگ برحذر باش ، نکند زمانی تو را به چنگ آورد که در حال بدی باشی و تو پیشتر با خود می‌گفتی که از این حال توبه خواهی کرد ، اما او میان تو و توبهات حایل می‌گردد و این جاست که تو خویشتن را به هلاکت انداخته‌ای . واعلم ان امامک طريقا ذامسافة بعيدة و مشقة شديدة و انه لاغنى بک فيه عن حسن الارتياذ و قدر بلاغک من الزاد مع خفة الظهر فلا تحملن علی

ظهرک فوق طاقتک فیکون ثقل ذلک وبالاعلیک واذا وجدت من اهل الفاقه من یحمل لک زادک الی یوم القیامه فیوافیک به غذا حیث تحتاج الیه فاغتمه وحمله ایاه واکثر من تزویده وانت قادر علیه فلعلک تطلبه فلا تجده؛ بدان! راهی بس طولانی و پر مشقت در پیش داری و بدان! در این راه از کوشش صحیح و تلاش فراوان و اندازه گیری زاد و راحله بی نیاز نخواهی بود و با توجه به این که در این راه باید سبکبار باشی، بیش از تاب و تحمل خود بار بر دوش مگیر که سنگینی آن بر تو وبال خواهد بود. هرگاه نیازمندی را یافتی که می‌تواند زاد و توشه تو را تا رستخیز بردوش گیرد و فردا که به آن نیازمندی به تو پس دهد، آن را غنیمت شمار و این زاد را بر دوش او بگذار و اگر قدرت بر جمع آوری چنین زاد و توشه‌ای داری، هر چه بیشتر فراهم ساز و همراه او بفرست، چرا که ممکن است روزی در جستجوی او باشی و او را نیابی. واعلم ان امامک عقبه کؤودا المخف فیها احسن حالا من المثقل والمبطیء علیها اقبح حالا من المسرع وان مهبطک بها لامحاله اما علی جنه او علی نار فارتد لنفسک قبل نزولک و وطیء المنزل قبل حلولک. فلیس بعد الموت مستعتب ولا الی الدنیا منصرف؛ بدان که پیش روی تو گردنه‌های صعب العبور وجود دارد که برای عبور از آنها سبکباران به مراتب حالشان بهتر از سنگین‌باران است و کندروان حالشان بسیار بهتر از سرعت‌کنندگان است. بدان که نزول تو سرانجام یا در بهشت است یا در جهنم؛ بنابراین برای خویش پیش از رسیدن به آن جهان وسایلی مهیا ساز و منزل را پیش از آمدن آماده نما، زیرا پس از مرگ عذر پذیرفته نمی‌شود و راه بازگشتی به دنیا نیست. اگر انسان یقین داشته باشد که برای زندگی دنیا آفریده نشده و حتما پس از این زندگی، حیات جاوید و همیشگی در انتظار اوست، آن جایی که دقیقا به حساب اعمال رسیدگی می‌شود، تا جایی که قرآن کریم می‌فرماید: فمن یعمل مثقال ذره خیرا یره ومن یعمل مثقال ذره شرا یره (۱۱۲؛) هر کس به قدر ذره‌ای کار نیک کرده باشد پاداش آن را خواهد دید و هر کس به قدر ذره‌ای کارزشتی مرتکب شده، به کیفرش خواهد رسید. چنین شخصی با این دیدگاه، کارهایش را براساس ضوابط و برنامه‌های خاص تنظیم می‌نماید. کسی که قصد مسافرت از راه‌های خطرناک و هولناک را دارد، حتما وسایل و لوازم ایمنی را با خود حمل خواهد کرد و توشه و زاد لازم برای رسیدن به مقصد را همراه خواهد داشت، و بارهای اضافی را که موجب سختی و کندی سفر است بر زمین می‌نهد و آنچه باعث ضرر است از خود جدا می‌کند. این آمادگی و بسیج امکانات، قبل از سفر باید انجام گیرد و آن گاه که کوس رحیل نواخته شد، دیگر فرصتی برای توشه گرفتن باقی نمی‌ماند و کاروان حرکت می‌کند. ولیست التوبه للذین یعملون السیئات حتی اذا حضر احدهم الموت (۱۱۳؛) برای کسانی که تا دم مرگ به گناه اشتغال دارند، توبه سودی ندارد.

اما توشه این سفر چیست؟

امام علیه السلام همواره اصحاب خویش را به این کلام مخاطب می‌ساخت: تجهزوا رحمکم الله فقد نودی فیکم بالرحیل واقلوا العرجه علی الدنیا وانقلبوا بصالح ما بحضرتکم من الزاد فان امامکم عقبه کؤودا و منازل مخوفه مهوله لابد من الورد علیها والوقوف عندها واعلموا ان ملاحظه المنیه نحوکم دائیه وکانکم بمخالبها وقد نشبت فیکم وقد دهمتکم فیها مفضعات الامور ومعضلات المحذور فقطعوا علائق الدنیا واستظفروا بزاد التقوی (۱۱۴؛) خدا شما را رحمت کند! آماده حرکت شوید که ندای رحیل و کوچ کردن در میان شما بلند شده؛ علاقه به اقامت در دنیا را کم کنید و با تهیه زاد و توشه اعمال نیک به سوی آخرت باز گردید که گردنه‌های سخت و دشوار و سرمنزل‌های خوفناک در پیش دارید و باید در آنها فرود آید و در آن جا توقف کنید. آگاه باشید که فاصله‌های نگاه‌های مرگ به شما کوتاه و زندگی کژی‌ها و ناروایی‌ها مرگ را از شما پنهان داشته؛ بنابراین، علایق و وابستگی‌های دنیا را از خویش کم کنید و کمر خویش را با توشه تقوا محکم ببندید. امام علیه السلام در جای جای سخنان‌شان این زنگ خطر را به صدا درآورده‌اند، از آن جمله می‌فرماید: عباد الله الآن فاعلموا واللسن مطلقه والابدان صحیحه والاعضاء لدنه والمنقلب فسیح والمجال عریض قبل ارهاق الفوت وحلول الموت فحققوا علیکم نزوله ولا تنتظروا قدومه (۱۱۵؛) ای بندگان خدا! از

هم اکنون به هوش باشید، هنوز زبان‌ها آزاد است و بدن‌ها سالم و اعضا و جوارح آماده و محل رفت و آمد وسیع و مجال بسیار است. به هوش باشید پیش از آن که فرصت از دست برود و مرگ فرا رسد، آمدن مرگ را مسلم و تحقق یافته شمارید، نه آن که منتظر آن باشید که در عمل سستی و تاخیر کنید. و نیز می‌فرمایند: فاعملوا والعمل یرفع والتوبه تنفع والدعاء یسمع والحال هادئة والاقلام جاریه بادرو بالاعمال عمرا ناکسا او مرضا حابسا او موتا خالسا فان الموت هادم لذاتکم ومکدر شهواتکم ومباعد طبایکتکم زائر غیر محبوب وقرن غیر مغلوب وواتر غیر مطلوب قد اعلقتکم حباله وتکنفتکم غوائله واقصدتکم معابله وعظمت فیکم سطوته وتتابع علیکم عدوته وقلت عنکم نبوته فیوشک ان تغشاکم دواجی ظلله واحتدام عله وحنادس غمراته وغواشی سکراته والیم اراهقه ودجو اطباقه وجشوبه مذاقه فکان قد اتاکم بغته فاسکت نجیکم وفرق ندیکم وعفی آثارکم وعطل دیارکم وبعث وراثکم یقتسمون تراثکم بین حمیم خاص لم ینفع وقریب محزون لم ینفع وآخر شامت لم یجزع فعلیکم بالجد والاجتهاد والتأهب والاستعداد والترود فی منزل الزاد (۱۱۶) عمل کنید تا هنگامی که عمل شما به پیشگاه خدا بالا می‌رود و به شما نفع می‌بخشد و به دعاهای شما ترتیب اثر داده می‌شود. عمل کنید تا زمانی که احوال آرام و قلم‌های فرشتگان برای نوشتن اعمال در جریان است. به انجام اعمال صالح مبادرت ورزید، پیش از آن که عمرتان پایان یابد یا بیماری مانع گردد و یا تیر مرگ شما را هدف قرار دهد، چرا که مرگ از بین برنده لذات است و مکدر کننده تمایلات و فاصله افکن میان شما و اهدافتان. دیدار کننده‌ای است دوست نداشتنی، حریفی است مغلوب ناشدنی، جنایتکاری است تعقیب نکردنی. هم اکنون دام‌هایش بر دست و پای شما آویخته و ناراحتی‌ها و مشکلاتش شما را احاطه نموده و تیرهایش شما را هدف قرار داده، تسلطش بر شما عظیم و حملاتش پی در پی، کمتر ممکن است تیرش به هدف اصابت نکند و ضربه‌اش کارگر نشود. چقدر نزدیک است که سایه‌های مرگ و شدت دردهای آن و تیرگی بی‌هوشی‌ها و ظلمت‌سکرات و تالمات و ناراحتی‌های خروج روح از تن و تاریکی زمان چشم برهم گذاشتن و ناگواری آن شما را فراگیرد. خوب پیش خود مجسم سازید که ناگهان مرگ به شما حمله‌ور می‌شود و شما را حتی از گفتن سخن آهسته ساکت می‌سازد. دوستان مشاورتان را از گردتان پراکنده می‌کند. آثارتان را محو و خانه‌هایتان را معطل می‌گذارد. وارثان شما را برمی‌انگیزاند تا ارث شما را تقسیم کنند؛ اینها یا دوستان خاصی هستند که نمی‌توانند به هنگام مرگ به شما نفعی ببخشند و یا نزدیکان غمزده‌ای که نمی‌توانند جلو مرگ را بگیرند و یا مسروران و شماتت‌کنندگانی که از مرگ شما غم به خاطر راه نمی‌دهند. با جدیت و کوشش در انجام اعمال نیک پردازید، برای این سفر آماده شوید و زاد و توشه از این منزل فراوان بگیرید.

(و آیین زندگی)

مقدمه

قسمت مهمی از این وصیت‌نامه درباره آیین زندگی است که سید رضی بعضی از آنها را تحت عنوان «وصایا شتی» سفارشات گوناگون جمع‌آوری نموده در این جابرای استفاده بهتر خوانندگان آنها را در دو بخش، سفارشات درباره خودسازی و تهذیب نفس و آیین زندگی اجتماعی منظم نموده‌ایم: (۱۱۷)

الف) سفارشات درباره خودسازی و تهذیب نفس

۱) تقوا و بیداری دل

تقوا و بیداری دل

فانی اوصیک بتقوی الله - ای بنی - و لزوم امره و عماره قلبک بذکره و الاعتصام بحبله، پسرم! تو را به تقوا و التزام به فرمان خدا و آباد کردن قلب و روح با ذکر او و چنگ زدن به ریسمان الهی توصیه می‌کنم. احی قلبک بالموعظه و اتمه بالزهاده و قوه بالیقین و نوره بالحکمه و ذلله بذكر الموت، قلبت را با موعظه و پند و اندرز زنده کن و هوای نفست را با زهد و بی‌اعتنایی به آن بمیران و دل را با یقین نیرومند ساز و با حکمت و دانش نورانی و با یاد مرگ رام کن. و اعلم یابنی ان احب ما انت آخذ به الی من وصیتی تقوی الله، پسرم! بدان محبوب‌ترین چیزی که از میان گفته‌هایم در این وصیت نامه به آن تمسک می‌جویی تقوا و پرهیزکاری است. لا تکنن ممن لا تنفعه العظه الا اذا بالغت فی ایلامه فان العاقل یعظ بالاداب و البهائم لا تتعظ الا بالضرب، از کسانی مباش که پند و اندرز به آنها سودی نمی‌بخشد، مگر آن زمان که سخت در توبیخ او مبالغه کنی، چرا که عاقلان با اندرز و آداب پند می‌پذیرند، اما چهارپایان پند نمی‌گیرند مگر با زدن. مطالب این قسمت را تحت چهار عنوان توضیح می‌دهیم:

یک: تقوا

راغب می‌گوید: الوقایه حفظ الشیء مما یؤذیه ویضره... و التقوی جعل النفس فی وقایه مما یخاف... و صار التقوی فی تعارف الشرع حفظ النفس عما یؤثم و ذلک بترك المحظور و یتم ذلک بترك بعض المباحات، وقایه، حفظ شیء است از آنچه اذیت و ضرر می‌رساند. تقوا آن است که خود را از شیء مخوف در وقایه و حفظ قرار دهیم... و در عرف شرع، تقوا به معنای خویشتن‌داری از گناه است که به وسیله ترک گناه حاصل می‌شود و با ترک بعضی از مباحات کامل می‌گردد. قرآن کریم در موارد متعدد و با بیانات گوناگون اهمیت تقوا را گوشزد نموده و مهم‌ترین دستور انبیا به پیروانشان تقواست و سعادت دنیا و آخرت انسان در گروتقواست: یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله حق تقاته و لا تموتن الا و انتم مسلمون (۱۱۸). ای اهل ایمان! آن گونه که سزاوار است از خدا بترسید. از دنیا مروید، مگر این که مسلمان باشید (تا پایان عمر ایمان خود را حفظ کنید). و لقد وصینا الذین اتوا الکتاب من قبلکم و ایاکم ان اتقوا الله (۱۱۹). هم به آنان که پیش از شما به آنها کتاب فرستاده شد و هم به شما سفارش اکید کردیم که پرهیزکار و خداترس باشید. یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله و ابتغوا الیه الوسیله وجاهدوا فی سبیله لعلکم تفلحون (۱۲۰). ای اهل ایمان! از خدا بترسید، به خدا توسل جویید و در راه او جهاد کنید، باشد که رستگار شوید. و تزودوا فان خیر الزاد التقوی و اتقون یا اولی الالباب (۱۲۱). توشه تقوا برای راه آخرت برگیرید که بهترین توشه این راه تقواست و از من پرهیزید و خداترس شوید، ای صاحبان عقل و ادراک! و من یتق الله یجعل له مخرجاً و یرزقه من حیث لا یحتسب (۱۲۲). هر کس خداترس شود، خدا راه بیرون شدن از مشکلات را بر او می‌گشاید و از آن جا که گمان‌نبرد به او روزی عطا کند. و من یتق الله یجعل له من امره سراجاً (۱۲۳). هر که متقی و خداترس باشد، خدا مشکلات کار او را آسان می‌گرداند. و من یتق الله یکفر عنه سیآته و یعظم له اجرا (۱۲۴). هر که تقوای الهی پیشه کند، خدا گناهانش را بپوشاند و او را پاداش بزرگ عطا کند. و در این وصیت نامه نیز مهم‌ترین سفارش در بین وصایای امام علیه السلام به فرزند دل‌بندش «تقوای الهی است. سرتاسر نهج البلاغه پر از سفارش به تقوا و پرهیزکاری است، تقوا در تمام مراحل زندگی و تقوا برای همه در تمام شؤونات و مسؤولیت‌ها. از جمله در نامه به عثمان بن حنیف، والی آن حضرت در بصره، که در میهمانی مترفین شرکت کرده بود، می‌نویسند: و انما هی نفسی اروضها بالتقوی لتاتی آمنه یوم الخوف الاکبر و تثبت علی جوانب المزلق و لو شئت لاهتدیت الطریق الی مصفی هذا العسل و لباب هذا القمح و نسائج هذا القر و لکن هیهات ان یغلبنی هوای و یقودنی جشعی الی تخیر الاطعمه و لعل بالحجاز او الیمامه من لا طمع له فی القرص و لا عهد له بالشیع او ابیت مبطانا و حولی بطون غرثی و اکباد حری. (۱۲۵) و در جای دیگر به تفصیل، صفات متقین را بیان می‌نماید: فالمتقون فیها هم اهل الفضائل منطبقهم الصواب و (۱۲۶...). اما پرهیزکاران کسانی هستند که دارای صفات پسندیده‌اند، از جمله: گفتارشان صواب است و...

دو : ذکر

اول : یاد خدا یاد خدا مایه آرامش دل هاست قرآن می فرماید : الا بذكر الله تطمئن القلوب (۱۲۷) هان ، تنها یاد خدا آرام بخش دل هاست . یاد خدا موجب بصیرت و هوشیاری انسان از سقوط در ورطه گمراهی و هلاکت است . ان الذين اتقوا اذا مسهم طائف من الشيطان تذكروا فاذا هم مبصرون (۱۲۸) چون اهل تقوا را از شیطان ، وسوسه و خیالی به دل فرا رسد ، همان دم خدا را به یاد آرند و همان لحظه بصیرت و بینایی پیدا کنند . امام سجاده علیه السلام می فرماید : الهی لولا الواجب من قبول امرک لنزھتک عن ذکرک ایاک علی ان ذکرک لک بقدری لا بقدرک وما عسی ان یبلغ مقداری حتی اجعل محلا لتقدیسک ومن اعظم النعم علینا جریان ذکرک علی السنننا واذنک لنا بدعائک و تنزیهک و تسبیحک (۱۲۹) معبودا ! اگر واجب نبود امتثال فرمان تو ، هر آینه منزهت می دانستم از این که نام تو را به زبان آرم ، با آن که یادی که از تو می کنم به اندازه من است نه به اندازه تو ، من تا کجا باید برسم که بتوانم تو را تقدیس کنم . یکی از بزرگ ترین نعمت های تو بر ما جاری بودن نام تو بر زبان ماست و این که به ماذن دادی به درگاهت دعا نمایم و تنزیه و تسبیح گوی باشیم . این قسمت از دعا اشاره است به آیاتی از قرآن که در آن خدای تعالی امر به ذکر فرموده است : فاذکرونی اذکرکم واشکروالی ولا تکفرونی (۱۳۰) پس مرا یاد کنید تا شما را یاد کنم ، شکر نعمت من به جای آرید و کفران نکنید . یا ایها الذین آمنوا اذکروا الله ذکرا کثیرا . و سبحوه بکره واصیلا (۱۳۱) ای کسانی که ایمان آوردید ! ذکر و یاد خدا بسیار کنید و دایم صبح و شام به تسبیح و تنزیه ذات پاکش بپردازید . دوم : یاد مرگ یاد مرگ وسیله ای برای رام کردن نفس سرکش است . (۱۳۲)

سوم : سفارشات در باره قلب

وعمارة قلبک بذکره ، ورامته بالزهد ، وقوه بالیقین ، ونوره بالحکمة ، وذلله بذكر الموت ، ووقره بالفناء ، وبصره فجائع الدنيا ، وحذره صولة الدهر وفحش تقلب الليالی والایام . تو را سفارش می کنم به آباد کردن قلبت به یاد خدا ، و هوای نفس را با زهد و بی اعتنایی بمیران ز دلت را با یقین قوی و نیرومند ساز ز دلت را با دانش و حکمت نورانی نما ، و نفست را با یاد مرگ رام ساز ، و به اقرار به فنای دنیا و اداری ، و با نشان دادن فجایع دنیا او را آگاه ساز ، و از حملات روزگار و زشتی های گردش شب و روز بر حذرش دار .

چهارم : موعظه پذیری انسان

انسان طبعاً موعظه پذیر است ، بدون خشونت و ضرب و شتم و اگر در انسان آمادگی پذیرش نباشد ، حتی ضرب و شتم هم بی اثر است : در خطبه ۹۰ می فرمایند : اعلموا من لم یعن علی نفسه حتی یکون له منها واعظ و زاجر لم یکن له من غیرها لا زاجر ولا واعظ ، آگاه باشید ! آن کس که به خویش کمک نکند و واعظ و مانعی از درون برایش فراهم نگردهد ، از دیگران واعظ و مانعی نخواهد یافت . و در حکمت ۸۹ می فرمایند : ومن کان له من نفسه واعظ کان علیه من الله حافظ ، کسی که از درون اندرز دهنده ای داشته باشد ، خداوند حافظی برای او قرار خواهد داد .

۲) ساخت و آگاهی دینی

مقدمه

من تفکر ابصر ، هر کس اندیشه کند بینایی می یابد . وتفقه فی الدین ، و در بدست آوردن آگاهی دینی تلاش نما . وان ابتدئک بتعلیم کتاب الله عزوجل وتاویله وشرائع الاسلام واحکامه وحلاله وحرامه لاجاوز ذلک بک الی غیره ثم اشفقت ان یلتبس علیک

ماختلف الناس فيه من احوالهم و آرائهم مثل الذى التبس عليهم فكان احكام ذلك على ما كرهت من تنبيهك له احب الى من اسلامك الى امر لا آمن عليك به الهلكة و رجوت ان يوفقك الله لرشدك وان يهديك لقصدهك فعهدت اليك وصيتي هذه . واعلم يا بنى ان احب ما انت آخذ به الى من وصيتي تقوى الله و الاقتصار على ما فرضه الله عليك و الاخذ بما مضى عليه الاولون من آباءك و الصالحون من اهل بيتك فانهم لم يدعوا ان نظروا لانفسهم كما انت ناظر و فكروا كما انت مفكر ثم ردهم آخر ذلك الى الاخذ بما عرفوا و الامساك بما لم يكلفوا فان ابنت نفسك ان تقبل ذلك دون ان تعلم كما علموا فليكن طلبك ذلك بتفهم و تعلم لا بتورط الشبهات و علق الخصومات و ابدا قبل نظرك فى ذلك بالاستعانة بالهك و الرغبة اليه فى توفيقك و ترك كل شائبة اولجتك فى شبهة او اسلمتك الى ضلالة فان ايقنت ان قد صفا قلبك فخشع و تم رايك فاجتمع و كان همك فى ذلك هما واحدا فانظر فيما فسرت لك و ان لم يجتمع لك ما تحب من نفسك و فراغ نظرك و فكرك فاعلم انك انما تخبط العشاء و تتورط الظلماء و ليس طالب الدين من خبط او خلط و الامساك عن ذلك امثل ؛ چنين ديدم كه در آغاز ، كتاب خدا را همراه تفسيرش و قوانين اسلام و احكامش و حلال و حرام آن را به تو تعليم دهم ، در حالى كه براى آموزش تو از كتاب خدا به غير آن نمى پردازم . آن گاه از اين ترسيدم كه آنچه بر مردم در اثر نيروى هوا و هوس و عقايد باطل مشتبه شده و در آن اختلاف نمودند ، بر تو نيز مشتبه گردد ، به همين دليل روشن ساختن اين قسمت هر چند چندان خوشايند تو نباشد ، پيش من محبوب تر از آن است كه تو را تسليم امرى سازم كه از هلاكت ايمن نباشم و اميدوارم خداوند تو را در رشد و صلاح توفيق دهد و به مقصودت رهبرى كند . اينك اين وصيتم را براى تو مى فرستم : پسر ! بدان محبوب ترين چيزى كه از ميان گفته هايم در اين وصيت نامه به آن تمسك مى جويى تقوا و پرهيزكارى است و اكتفا به آنچه خداوند بر تو واجب كرده و حركت در راهى است كه پدران در گذشته از آن راه رفته اند و صالحان خاندان آن طريق را پيموده اند ، زيراهمان گونه كه تو درباره خويش نظر مى كنى ، آنها نيز نظر افكندند و همانگونه كه تو به صلاح خويش مى انديشى ، آنها نيز مى انديشيدند . آنها پس از فكر و دقت به اين جا رسيدند كه آنچه را به خوبى شناخته اند بگيرند و آنچه را مكلف نيستند رها سازند و اگر روحت از قبول اين ابا دارد كه تا همانند آنان آگاهى نيابى اقدام نكنى ، بايد از راه صحيح اين راه را طى كنى با فهم و آگاهى ، نه اين كه خود را به شبهات بيفكنى و يا به دشمنى ها تمسك جويى ، پيش از اين كه در طريق آگاهى در اين راه گام نهى ، از خداوندت استعانت بجوى و در توفيق در اين راه رغبت و ميل نشان بده و هر گونه عاملى كه موجب خلل در افكارت مى شود ، يا تو را در شبهه مى افكند ، يا تو را تسليم گمراهى مى كند رها ساز . پس آن گاه كه يقين كردى قلبت صفا يافته ، در برابر حق خاضع شده و نظرت تكامل يافته و ارادهات تمرکز يافته ، در آنچه برايت تفسير مى كنم نظر افكن ، و اگر آنچه را در اين زمينه دوست دارى برايت فراهم نشد و فراغت خاطر حاصل نكردى ، بدان كه در طريقى كه ايمن از سقوط نيستى گام بر مى دارى و در دل تاريخى ها قدم مى زنى و كسى كه در حال تحير و ترديد است ، طالب دين نيست و در چنين موقعى امساك و خوددارى از چنين راه هاى بهتر است .

تفكر ، ركن اصلى شناخت : من تفكر ابصر

راغب مى گويد : الفكرة قوة مطرقة للعلم الى المعلوم والتفكر جولان تلك القوة بحسب نظر العقل وذلك للانسان دون الحيوان . وقال بعض الادباء الفكر مقلوب عن الفرق لكن يستعمل الفكر فى المعانى وهو فرق الامور وبحثها طلبا للوصول الى حقيقتها (۱۳۳۶) فكرت نيروى پويابى است كه از علم به معلوم مى رساند و به آن مى پردازد و تفكر ، كوشش و جولان آن نيروست ، نيروى است مختص انسان و در حيوان نيست . بعضى از ادبا گفته اند : واژه فكر مقلوب «فرک» است ، اما فكرى كه در معانى به كار مى رود ، همان فرک امور است ، يعنى موشكافى كردن براى دريافتن و رسيدن به حقيقت . اسلام دين تفكر و تعقل است نه دين جمود و تعبد محض . قرآن كريم بر تفكر تاكيد فراوانى دارد . مواردى كه قرآن به تفكر در جهان خلقت و هدفدار بودن آن و نظم و ترتيب

خاصی که حاکی از ناظم عالم و حکیم است فراخوانده است را به عنوان نمونه می‌آوریم: ان فی خلق السموات والارض واختلاف الليل والنهار لآیات لا ولی الا للباب. الذین یدکرون الله قیاما و قعودا و علی جنوبهم ویتفکرون فی خلق السموات والارض ربنا ما خلقت هذا باطلا سبحانه فحقنا عذاب النار (۱۳۴؛) محققا در خلقت آسمان‌ها و زمین و رفت و آمد شب و روز دلایلی است برای خردمندان، آنهایی که در هر حالت، ایستاده و نشسته و خفتن خدا را یاد می‌کنند و دایم فکر در خلقت آسمان‌ها و زمین کرده گویند: پروردگارا! این دستگاه با عظمت را بیهوده نیافریده‌ای، پاک و منزهی، ما را به لطف خود از عذاب آتش نگاهدار. هو الذی مد الارض وجعل فیها رواسی وانهارا ومن کل الثمرات جعل فیها زوجین اثنین یغشی اللیل النهار ان فی ذلک لآیات لقوم یتفکرون؛ (۱۳۵) و او خدایی است که بساط زمین را بگسترده و در آن کوه‌ها برافراشت و نهرها جاری ساخت و هرگونه میوه‌ها پدید آورد؛ همه چیز را جفت بیافرید و شب و روز پیوسته؛ همانا در این امور، متفکران را دلایل روشنی بر قدرت آفریدگار است. او لم یتفکروا فی انفسهم ما خلق الله السموات والارض وما بینهما الا بالحق واجل مسمی وان کثیرا من الناس بقاء ربهم لکافرون (۱۳۶؛) آیا پیش خود تفکر نکردند که خدا آسمان‌ها و زمین و هرچه در بین آنهاست، همه را جز به حق و برای حکمت و مصلحت و به وقت و حد معین نیافریده است؟ و گروهی از مردم به لقای خدای به کلی کافر و بی عقیده‌اند. و سخر لکم ما فی السموات وما فی الارض جمیعا منه ان فی ذلک لآیات لقوم یتفکرون (۱۳۷؛) و آنچه در زمین و آسمان‌ها بود، همه را مسخر شما گردانید؛ در این کار نیز برای مردم با فکر، آیات قدرت کاملاً پدیدار است. معصومان علیهم السلام نیز همانند قرآن کریم دعوت به تفکر در مخلوقات و آیات الهی می‌نمایند: رحم الله امرءا تفکر فاعتبر واعتبر فابصر. (۱۳۸) فانما البصیر من سمع فتفکر ونظر فابصر. (۱۳۹) لا علم کالتفکر. (۱۴۰) الفکر مرآة صافیة. (۱۴۱) قال ابو عبدالله علیه السلام: قال امیر المؤمنین علیه السلام: التفکر یدعوا الی البر والعمل به. (۱۴۲) عن الرضا علیه السلام لیس العبادة کثرة الصلوة والصوم، انما العبادة التفکر فی امر الله عزوجل. (۱۴۳)

شناخت و معرفت دینی: و تفقه فی الدین

تفقه در دین، یعنی به دست آوردن شناخت و درک صحیحی از معارف دینی که شامل اصول و فروع می‌گردد، گرچه در اصطلاح فقها، فقه به معنای علم به احکام شرعیه فرعیه از روی ادله تفصیلی است. اما آیا به دست آوردن فهم و آگاهی دینی به راحتی برای همه و از هر راهی و به یک اندازه ممکن است، یا راه خاصی برای شناخت دین تعیین شده که برای همه به یک اندازه پیمودن آن میسر نیست؟ پاسخ به این پرسش مهم را تحت دو عنوان بررسی می‌نماییم: یک: مراجعه به قرآن و عترت برای شناخت دین پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بنابر نقل فریقین فرمودند: انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی ما ان تمسکتما بهما لن تضلوا بعدی: کتاب الله فی الهدی والنور جبل ممدود من السماء الی الارض و عترتی اهل بیتی وان اللطیف الخیر قد اخبرنی انهما لن یفترقا حتی یردا علی الحوض وانظروا کیف تخلفونی فیهما (۱۴۴؛) من در بین شما دو چیز گرانبها به جای خواهم گذاشت: قرآن کتاب خدا و اهل بیتم را. مادامی که به هر دو تمسک جویند، بعد از من هرگز گمراه نخواهید شد. کتاب خدا که در آن هدایت است و نورو ریسمانی است که از آسمان به زمین کشیده شده و عترت من اهل بیتم هستند. و خدای لطیف و خبیر به من خبر داده که این دو از هم جدا نخواهند شد تا سر حوض به من برسند پس متوجه باشید که بعد از من با این دو چه می‌کنید. اما ثقل اکبر: قرآن کریم تبیان کل شیء است و می‌فرماید: ونزلنا علیک الکتاب تبیاناً لکل شیء وهدی ورحمة و بشری للمسلمین؛ (۱۴۵) ما قرآن را بر تو فرستادیم تا حقیقت همه چیز را روشن کند و برای مسلمین هدایت و رحمت و بشارت باشد. ان هذا القرآن یرد الی اللیة الی اهل بیتهم الذین یعملون الصالحات ان لهم اجرا کبیرا (۱۴۶؛) همانا این قرآن خلق را به استوارترین طریقه هدایت می‌کند و اهل ایمان را که نیکوکار باشند به ثواب عظیم بشارت می‌دهد. ذلک الکتاب لا ریب فیہ هدی للمتقین (۱۴۷؛) این کتاب بدون تردید راهنمای پرهیزکاران است. و اما ثقل اصغر: عترت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله هستند. نظر به این که قرآن

ناسخ و منسوخ و مجمل و مبین و عام و خاص و مطلق و مقید و ظاهر و باطن دارد، باید مفسرو مبین داشته باشد. آیا هر کس می‌تواند بیانگر ناسخ و منسوخ و مفسر قرآن باشد؟ جواب این است که: انما يعرف القرآن من خوطب به. (۱۴۸) باید در فهم صحیح قرآن به کسانی مراجعه نمود که مخاطبان حقیقی قرآن هستند همان‌ها که از جانب خدا منصوب شده‌اند برای راهنمایی و ارشاد مردم. بطلان سخنی که شیطان بر زبان اشرا ر جاری نمود که: حسبنا کتاب الله از خود قرآن و روایات معلوم می‌گردد. و در اینجا به دلیل رعایت اختصار فقط به چند روایت اکتفا می‌گردد: امام پنجم حضرت باقر العلوم علیه السلام فرمودند: ما ادعی احد من الناس انه جمع القرآن كله كما انزل الا كذاب وما جمعه وحفظه كما نزله الله تعالی الا علی بن ابی طالب علیه السلام والائمة من بعده (۱۴۹). راوی می‌گوید از امام باقر علیه السلام از آیه قل كفى بالله شهيدا بيني وبينكم ومن عنده علم الكتاب (۱۵۰) پرسیدم، در پاسخ فرمودند: ایانا عنی وعلی اولنا وفضلنا وخیرنا بعد النبی صلی الله علیه وآله (۱۵۱). (۱۵۲) امام صادق علیه السلام فرمودند: والله انی لاعلم کتاب الله من اوله الی آخره کانه فی کفی فیه خبر السماء وخبر الارض وخبر ما کان وخبر ما هو کائن قال الله عزوجل: فیه تبیان کل شیء. (۱۵۳) دو: خطر انحراف در فهم دین از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله نقل شده: ستفترق امتی علی ثلاث وسبعین ملة (۱۵۴) جنگ هفتاد و دو ملت همه را عذر بنه چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند (۱۵۵) در حالی که منحرفان در زمان حیات نبی اکرم صلی الله علیه وآله و با حضور حضرت سر به مخالفت گذاشته و در برابر فرامین آن حضرت تسلیم نبودند، دیگر چه انتظاری از آنها باید داشت که پس از رحلت آن حضرت به قهقرا برنگردند: افان مات او قتل انقلبتم علی اعقابکم. (۱۵۶) مردمی که با چشم خود دیده و با گوش خود شنیدند که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله امیر المؤمنین علیه السلام را به عنوان جانشین خود معرفی نمود، انکار و یا کتمان نمودند و همان‌ها که دیده و شنیده بودند محبت‌ها و توجهات پیامبر اکرم را به حضرت صدیقه کبراعلیها السلام تا جایی که فرمود: فاطمة بضعة منی فمن آذاها آذانی (۱۵۷) فاطمه پاره تن من است، هر که او را آزار رساند، مرا آزرده است. چگونه از کنار ظلم‌هایی که به حضرتش شده بی تفاوت عبور نمودند. حکیم سنایی می‌گوید: مر مرا باری نکو ناید ز روی اعتقاد حق زهرا بردن و دین پیمبر داشتن آن که او را بر علی مرتضی خوانی امیر از ره معنا نتاند کفش قنبر داشتن احمد مرسل نشسته کی روا دارد خرد جان اسیر سیرت بوجهل کافر داشتن شیطان قسم خورده که گفت: وبعزتک لاغوبنهم اجمعین، (۱۵۸) در کمین است که از راه خلط حق و باطل و با چهره دینی، مردم ناآگاه را به نبرد با مردان الهی وا دارد. از این جاست که درمی‌یابیم مساله فهم دین، هم در اصول و هم در فروع چقدر مهم است و چرا امیر المؤمنین علیه السلام در این وصیت نامه تا این حد به فهم معارف دین اهمیت داده‌اند.

۳) صبر و استقامت و تلاش

صبر و استقامت و تلاش

وعود نفسک التصبر علی المکره ونعم الخلق التصبر فی الحق خویشتن را بر استقامت در برابر مشکلات عادت ده که شکیبایی در راه حق از اخلاق نیک به شمار می‌رود. اطرحد عنک واردات الهموم بعزائم الصبر وحسن الیقین هم و غم‌ها را با نیروی صبر و حسن یقین، از خود دور ساز. فاسع فی کدحک نهایت کوشش و تلاش را در زندگی داشته باش.

صبر در سختی‌ها و مصایب و ناملايمات

راغب در معنای صبر می‌گوید: الصبر حبس النفس علی ما یقتضیه العقل والشرع او عما تقتضیان حبسها عنه صبر، خویشتن داری است بر چیزی که عقل و شرع تقاضا می‌کند، یا از چیزی که از آن‌هی می‌کند، صبر بر طاعت و صبر بر معصیت (یعنی بردباری و تحمل انجام فرایض و دستورات عقل و شرع و بردباری در برابر ترک آنچه را نهی کرده‌اند). یکی از صفات حمیده، صبر است و

قرآن کریم به صابران بشارت می‌دهد: وبشر الصابرين الذين اذا اصابتهم مصيبة قالوا انا لله وانا اليه راجعون. (۱۵۹) صابران با یقینی که به وعده‌های الهی دارند، مشکلات را با جان و دل تحمل می‌نمایند و هنگام برخورد با مصایب و مشکلات می‌گویند: ما از خداییم و به سوی اوباز می‌گردیم. خطاب به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله امر به صبر و استقامت در راه حق می‌فرماید: فاصبر ان وعد الله حق (۱۶۰) صبر کن که البته وعده خدا حق است. واصبر لحکم ربک فانک باعیننا وسیح بحمد ربک (۱۶۱) ای رسول بر حکم خدا صبر کن که تو منظور نظر مایی و چون بر خیزی به نماز یا هر کاری، خدای خود را تسبیح گوی. در روایات نیز صبر به عنوان یکی از اخلاق حمیده و صفات پسندیده مطرح شده: فان الصبر من الايمان كالراس من الجسد ولا خیر فی جسد لا راس معه ولا- فی ایمان لا صبر معه (۱۶۲) صبر نسبت به ایمان همچون سر است در مقابل تن، تن بی سر فایده ندارد و ایمان بدون صبر نیز بی نتیجه است.

تلاش در زندگی

راغب در معنای کدح می‌گوید: السعی والعناء، تلاش با رنج و مشقت. در این عبارت فاسح فی کدحک دو احتمال است: در احتمال اول کدح به معنای مالی است که در به دست آوردن آن سعی زیاد شده. ابن ابی الحدید می‌گوید: الکدح هاهنا هو المال الذی کدح فی حصوله والسعی فی انفاقه (۱۶۳) کدح در این جا به معنای مالی است که انسان در به دست آوردن آن تلاشی فراوان نموده و سعی در بخشش آن دارد. در احتمال دوم کدح به معنای سعی و تلاش در اطاعت و عبادات خدای تعالی است و قرآن کریم می‌فرماید: یا ایها الانسان انک کادح الی ربک کدحا فملاقیه (۱۶۴) ای انسان! البته با هر رنج و مشقت در راه اطاعت و عبادت حق بکوشی، عاقبت به حضور پروردگار خود می‌روی و نایل به ملاقات او می‌شوی.

۴) احتیاط و میانه‌روی (اعتدال)

مقدمه

وامسک عن طریق اذا خفت ضلالته فان الکف عند حیره الضلال خیر من رکوب الاهوال، و در راهی که ترس گمراهی در آن داری قدم مگذار، چه این که خودداری به هنگام بیم از گمراهی بهتر از آن است که انسان خود را در مسیرهای خطرناک بیفکند. من ترک القصد جار کسی که میانه‌روی را ترک کند، از راه حق منحرف شده.

احتیاط

دستور امام علیه السلام در مورد ترک کارهای شبهه‌ناک و عبور از مسیرهایی که احتمال گمراهی در آن است ارشاد به حکم عقل است، زیرا عقل حکم می‌کند به دفع ضرر محتمل و در امور مشتبه احتمال ضرر است. امام باقر علیه السلام می‌فرماید: الوقوف عند الشبهه خیر من الاقتحام فی الهلکه (۱۶۵) هنگام برخورد با موارد شبهه‌ناک، توقف و ایستادن بهتر است از فرورفتن در ورطه هلاکت. امام رضا علیه السلام می‌فرماید: ان امیر المؤمنین علیه السلام قال لکمیل بن زیاد: اخوک دینک فاحتط لدینک بما شئت (۱۶۶) امیر المؤمنین به کمیل بن زیاد فرمودند: دین تو برادر توست، هر چه می‌توانی در مورد او احتیاط و مواظبت کن. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: دع ما یریبک الی ما لایریبک (۱۶۷) هر چه که در آن شک داری رها کن و به آنچه شک نداری پرداز. اعتدال و میانه‌روی: من ترک القصد جار قصد به معنای میانه و اقتصاد به معنای میانه‌روی و اعتدال است. قرآن کریم می‌فرماید: وعلی الله قصد السبیل ومنها جائر. (۱۶۸) سبیل قاصد، همان صراط مستقیم است در مقابل جائز و مسیرهای انحرافی، و در مدح گروه اندکی از اهل کتاب در قبال اکثریت که منحرف و گناهکارند می‌فرماید: منهم امه مقتصده (۱۶۹)

برخی از آنان مردمی معتدل و میانه‌رو هستند. امت مقتصده، امتی است که در دین و تسلیم دستورات الهی معتدل باشد. به‌طور کلی اسلام دین اعتدال و میانه روی است در تمام شؤون. قرآن در این باره می‌فرماید: **وَكذلك جعلناكم امةً وسطا لتكونوا شهداء على الناس ويكون الرسول عليكم شهيدا (۱۷۰؛)** و ما شما مسلمین را به آیین اسلام هدایت نموده و به اخلاق معتدل و سیرت نیکو بیاراستیم تا گواه سایر مردم باشید، تا نیکی و درستی را از شما بیاموزند، همان‌گونه که پیامبر صلی الله علیه و آله را گواه شما کردیم تا از او بیاموزید. روش و سیره نبی اکرم صلی الله علیه و آله و جانشینان برحق او، یعنی ائمه اثنا عشر علیهم السلام نیز مبتنی بر اقتصاد و اعتدال می‌باشد: **امیرالمؤمنین علی علیه السلام در وصف پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید: سیرته القصد (۱۷۱؛)** روش او میانه روی و اعتدال بود. و در جای دیگر می‌فرماید: **نحن النمرقة الوسطی بها يلحق التالي والیها يرجع الغالی (۱۷۲؛)** ما اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله تکیه‌گاهی در میانه هستیم، آن که عقب مانده، ملحق می‌شود و آن که تندرفته به آن برمی‌گردد.

۵) وقت‌شناسی

بدر فرصه قبل ان تكون غصه، پیش از آن که فرصت از دست برود و مایه اندوهت شود، آن را غنیمت شمار. ساهل الدهر ماذل لك قعوده، آن گاه که روزگار در اختیار تو قرار گرفت، بهره خود را بگیر. یکی از مفاسد اخلاقی، اتلاف عمر و در مقابل وقت‌شناسی از اخلاق پسندیده است. قرآن کریم می‌فرماید: **وابغ فيما آتاك الله الدار الآخرة ولا تنس نصيبك من الدنيا واحسن كما احسن الله اليك ولا تبغ الفساد في الارض ان الله لا يحب المفسدين (۱۷۳؛)** و به هر چیزی که خدا به تو عطا کرده بکوش تا ثواب و سعادت در آخرت تحصیل کنی و بهره‌ات را از دنیا فراموش مکن و تا توانی نیکی کن، چنان که خدا به تو احسان کرده، و هرگز در روی زمین فتنه و فساد برپا مکن که خدا مفسدان را هرگز دوست ندارد. از امیرالمؤمنین علیه السلام از قول خدای عزوجل: **ولا تنس نصيبك من الدنيا سؤال شد، حضرت در جواب فرمودند: لا تنس صحبتك وقوتك و فراغك و شبابك و نشاطك ان تطلب بها الآخرة (۱۷۴؛)** سلامتی و قدرت و فراغ بال و جوانی و نشاط خود را فراموش مکن، از آنها در راه آخرت استفاده کن. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: **ان لربكم في ايام دهرکم نفحات الافتراضوا لها (۱۷۵؛)** برای پروردگار شما در ایام زندگی‌تان نسیم‌هایی است، خود را در معرض آن نسیم‌ها قرار دهید و از توفیق‌هایی که نصیب شما می‌گردد بهره ببرید. (۱۷۶) از امیرالمؤمنین علیه السلام سخنان گهرباری در وقت‌شناسی رسیده است: **والفرصة تمر مر السحاب فانتهزوا فرص الخیر (۱۷۷؛)** و فرصت‌ها می‌گذرد، همانند عبور ابرها بنابراین، فرصت‌های خوب را غنیمت‌شمارید. **اضاعة الفرصة غصه (۱۷۸؛)** از دست دادن فرصت غم‌انگیز است. **من الخرق المعاجلة قبل الامكان والاناة بعد الفرصة (۱۷۹؛)** از نادانی شخص، عجله کردن پیش از امکان و از دست دادن امکانات پس از فرصت است. **ایاکم و تسویف العمل بادر و به اذا امکنکم (۱۸۰؛)** از تاخیر کارهای خیر بپرهیزید و هنگام فرصت به کارهای خیر مبادرت ورزید. **اخر الشر فانك اذا شئت تعجلته (۱۸۱؛)** کار شر را تاخیر انداز که هر گاه بخواهی می‌توانی انجام دهی.

۶) پرهیز از صفات ناپسند

یک: هواپرستی

الهوی شریک العمی، هواپرستی با کوری و جهل همراه است. **ایاک والاتکال علی المنی فانها بضائع النوکی، از تکیه کردن بر آرزوها بر حذر باش که سرمایه احمقان است. هواپرستی: الهوی شریک العمی راغب می‌گوید: العمی يقال فی افتقاد البصر والبصيرة. لم يعد افتقاد البصر فی جنب افتقاد البصيرة عمی حتی قال: فانها لاتعمی الابصار ولكن تعمی القلوب التي فی الصدور. (۱۸۲)** قرآن کریم می‌فرماید: **افرايت من اتخذ الهه هواه واضله الله علی علم و ختم علی سمعه و قلبه و جعل علی بصره غشاوة فمن**

یهدیه من بعد الله افلا تذکرون (۱۸۳) ای رسول ما! می‌نگری آن را که هوای نفسش را خدای خود قرار داده و خدا او را پس از اتمام حجت گمراه ساخته و مهر بر گوش و دل او نهاده و بر چشم وی پرده ظلمت کشیده، پس او را بعد از خدا دیگر که هدایتش خواهد کرد؟ آیا متذکر این معنا نمی‌شوید؟ و نیز می‌فرماید: ولا تطع من اغفلنا قلبه عن ذکرنا واتبع هواه وکان امره فرطاً (۱۸۴) هرگز از کسانی که ما دل‌های آنان را از یاد خود غافل نمودیم و پیرو هوای نفس خود شدند و به هرکاری پرداختند، پیروی نکن. کسی که تابع هوا و خواهش‌های نفسانی خویش باشد، از دیدن حقایق محروم خواهد شد. در مقابل اگر کسی تابع حق باشد و تعصب‌ها و تحجرها را کنار گذارد، بابسیرت و ضمیر روشن به حقایق امور دسترسی می‌یابد. تکیه بر آرزوها: ایاک والاتکال علی المنی فانها بضائع النوکی. النوکی جمع انوک که به معنای احمق است. یعنی از اعتماد و تکیه کردن بر آرزوها بر حذر باش، زیرا آرزوها سرمایه احمقان است. انسان عاقل روی آرزوها سرمایه‌گذاری نمی‌کند، بلکه با واقع بینی، امکانات و توانایی‌های خود را بررسی نموده و بر اساس آینده‌نگری و واقع بینی تصمیم‌گیری می‌نماید و از بلند پروازی پرهیز می‌کند.

دو: عجب و خودبینی

واعلم ان الاعجاب ضد الصواب و آفة الالباب. بدان که خودبینی و عجب ضد صواب و حق، و آفت خردهاست. عجب باعث می‌گردد انسان به مقصود و هدف نرسد و آفت عقل و خرد است، زیرا انسان خودبین هرگز حاضر نیست به نظرهای دیگران توجه نماید و هیچ‌گاه موفق به اصلاح خود نمی‌شود. انسان معجب و خود بین از راهنمایی‌های دیگران محروم خواهد بود و در غربت به سر خواهد برد. در نهج البلاغه می‌فرماید: ولا وحشة او حش من العجب. (۱۸۵) مجلسی قدس سره در شرح این کلام گوید: والعجب اعجاب المرء بنفسه وفضائله واعماله وهو موجب للترفع علی الناس والتطاول علیهم فیصیر سببا لو حشة الناس عنه و مستلزما لترك اصلاح معائبه و تدارك مافات منه فیقطع عنه مواد رحمة الله و لطفه و هدايته فینفرد عن ربه و عن الخلق فلا وحشة او حش منه (۱۸۶) عجب آن است که انسان خود را و صفات و کارهای خود را از دیگران برتر ببیند و این موجب برتری جویی و گردن‌کشی بر مردم می‌شود و سبب دوری مردم از شخص می‌شود. همچنین موجب می‌شود که شخص نتواند عیوب خود را برطرف نموده و آنچه از او ترک شده جبران نماید. پس، از رحمت و لطف و هدایت خدا محروم و از خدا و خلق جدا می‌شود. لذا هیچ تنهایی بدتر از عجب و خودپسندی نیست. عجب و خودبینی موجب می‌گردد تمام تلاش‌ها و زحمات انسان به هدر رفته و زیانکار گردد. قرآن کریم می‌فرماید: قل هل انبئکم بالاخسرین اعمالا الذین ضل سعیمهم فی الحیوة الدنیا وهم یحسبون انهم یحسنون صنعا (۱۸۷) ای رسول ما! به امت بگو: می‌خواهید شما را به زیانکارترین مردم آگاه سازم؟ آنها کسانی هستند که عمرشان را در راه حیات دنیای فانی تباه کردند و به خیال باطل می‌پنداشتند نیکوکاری می‌کنند. علی بن سواد می‌گوید: از امام علیه السلام پرسیدم از عجبی که موجب فاسد شدن عمل می‌گردد، در پاسخ فرمودند: العجب درجات منها ان یزین للعبد سوء عمله فیراه حسنا فیعجبه و یحسب انه یحسن صنعا و منها ان یؤمن العبد بر به فیمن علی الله عزوجل والله علیه فیه المن (۱۸۸) عجب مراتبی دارد: یکی از مراتب عجب این است که انسان کار بد خود را خوب ببیند و خیال کند کارش خوب است. مرتبه دیگر آن است که شخص به دلیل ایمان به خدای عزوجل بر او منت بگذارد، در حالی که حقیقتا خدا بر او منت دارد. بدتر از عجب ادلال است، یعنی خود را در مقابل خدا دارای حق دانستن، در حالی که: بزرگان نکردند در خود نگاه خدا بینی از خویشتن بین مخواه امام صادق علیه السلام فرمودند: اتی عالم عابدا فقال له کیف صلاتک؟ فقال مثلی یشال عن صلاته؟ وانا اعبد الله منذ کذا و کذا قال کیف بکائک؟ قال ابکی حتی تجری دموعی فقال له العالم: فان ضحکک وانت خائف افضل من بکائک وانت مدل ان المدل لا یصعد من عمله شیء (۱۸۹) عالمی نزد عابدی رفت و به او گفت: نماز خواندنت چگونه است؟ عابد جواب داد: از مثل «من ی از نماز خواندنتش می‌پرسند؟ در صورتی که من از فلاں وقت و فلاں وقت عبادت خدای کنم. عالم پرسید: گریه کردنت چگونه است؟ گفت: چنان که

اشک‌هایم روان می‌شود. عالم به او گفت: همانا اگر بخندی و از خدا ترسان باشی بهتر است از این که گریه کنی و به خود بیالی؛ هر که به خود ببالد و از خود راضی باشد، چیزی از عملش قبول نمی‌کرد. این جا تن ضعیف و دل خسته می‌خرند بازار خود فروشی از آن سوی دیگر است تذکر: شادی از نعمت‌ها عجب نیست. قل بفضل الله وبرحمته فبذلک فلیفرحوا (۱۹۰۶) ای رسول! به مردم بگو که شما باید منحصرأ به فضل و رحمت خدا شادمان شوید.

سه: آفات زبان

مقدمه

دع القول فیما لا تعرف؛ درباره آنچه نمی‌دانی سخن مگو. والخطاب فیما لم تکلف؛ در آنچه به تو مربوط نیست گفتگو مکن. ایاک ان تذکر من الکلام ما یکون مضحکا وان حکیت ذلک عن غیرک؛ از گفتن سخنان مسخره و بی‌محتوا بر حذر باش، گر چه آن را از دیگران نقل کنی. تلافیک ما فرط من صمتک ایسر من ادراکک ما فات من منطقک و حفظ ما فی الوعاء بشدالوکاء؛ تدارک و جبران آنچه بر اثر سکوت از دست داده‌ای، آسان‌تر است از جبران آنچه بر اثر سختی از بین رفته است؛ چرا که نگهداری آنچه در ظرف است با محکم بستن آن امکان‌پذیر است. ولا تقل مالم تعلم وان قل ما تعلم؛ آنچه را نمی‌دانی نگو، هر چند دانسته‌های تو کم باشد. من اکثر اهجر؛ کسی که پر حرفی کند، حرفهای بی‌معنا زیاد می‌زند. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: اللسان میزان الانسان (۱۹۱۶) زبان، ترازو و وسیله سنجش انسان است. یعنی: تا مرد سخن نگفته باشد عیب و هنرش نهفته باشد محدث کاشانی رحمه الله درباره زبان می‌گوید: زبان یکی از نعمت‌های بزرگ خدای تعالی و از مخلوقات عجیب و لطیف است. طاعت و عصیان بسیار بزرگ، در حالی که جرمش کوچک است، زیرا کفر و ایمان معلوم نمی‌شود، مگر به شهادت با زبان و کفر، آخرین حد عصیان و طغیان است و ایمان آخرین درجه طاعت است. زبان درباره همه چیز سخن گوید و متعرض همه می‌شود، موجود باشد یا معدوم، خالق یا مخلوق، معلوم یا متخیل، مظنون یا موهوم و آگاهی‌ها و معلومات انسان به وسیله زبان قابل بیان است و این خصوصیت یعنی ابراز تمام معلومات در سایر اعضا یافت نمی‌شود. زبان در مسیر خیر و صلاح مجال و فضای گسترده، در راه شر و فساد نیز مجال وسیع و گسترده‌ای دارد. آنچه مهم است، کنترل و به کارگیری صحیح این عضو کوچک است که کاربرد بسیار زیاد و مهم دارد. در سخنان معصومان علیهم السلام دستور العمل‌ها و سفارشات برای کنترل زبان بیان شد، که به کارگیری آنها موجب سعادت دنیا و آخرت خواهد بود. مطالبی که در این وصیت‌نامه درباره زبان مطرح شده به شرح زیر است:

۱. سخن گفتن در مورد چیزی بدون اطلاع و آگاهی

دع القول فیما لا تعرف؛ درباره آنچه نمی‌دانی سخن مگو. و نیز می‌فرماید: ولا تقل ما لا تعلم وان قل ما تعلم. کم گوی و گزیده گوی چون در (۱۹۲)

۲. سخن گفتن درباره چیزی که به انسان مربوط نیست: والخطاب فیما لم تکلف

یکی از مشکلات اجتماعی، سخن گفتن افراد است درباره چیزی که به آنها مربوط نیست. اشخاصی که در مسائل اقتصادی هیچ گونه اطلاع و تخصصی ندارند، در مسائل اقتصادی و سیاسی خود را صاحب نظر دانسته و عنان سخن و قلم رارها می‌نمایند. حتی متأسفانه این اظهار نظرهای ناآگاهانه به مسائل دینی هم سرایت نموده و بعضی با ضمیمه کردن اشعار و خطابه‌های عوام پسند و بازی با الفاظ پربنده، عقاید باطل خود را به اذهان بسیط و ساده القا می‌نمایند. مشکل دیگری که تقریباً گریبان‌گیر اکثریت افراد جامعه

ما شده ، سخن گفتن در امور مربوط به زندگی دیگران است که منجر به رقابت‌های غلط در توسعه مادیات و اسراف و تبذیرهای فراوان شده است و در نهایت منجر به بیماری خانمان سوزمصرف زدگی و رکود اقتصادی گردیده . اما آنچه دین به ما دستور می‌دهد ، این است که در اموری که به ما مربوط نیست سخن نگوئیم : قال رسول الله صلی الله علیه وآله : من حسن المرء ترک ما لا یعینه (۱۹۳؛) از اخلاق پسندیده ، دخالت نکردن در چیزی است که به انسان ارتباط ندارد . و در روایت دیگر : ترک الکلام فیما لا یعینه (۱۹۴؛) سخن گفتن در چیزی که به او ارتباط ندارد . تذکر : نهی از دخالت‌های بیجا در کارهای دیگران غیر از مساله امر به معروف و نهی از منکر است . (۱۹۵)

۳. حرف‌های مضحک و خنده‌آور

سخنان خنده‌آور معمولاً خالی از غیبت و عیب‌جویی و مسخره کردن افراد نیست . این کار علاوه بر قبح و حرمتی که دارد ، موجب وقت‌گذرانی و اتلاف عمر می‌گردد . به نکته مهمی در این کلام نورانی اشاره شده : وان حکیت ذلک عن غیرک . بعضی خیال می‌کنند اگر سخنان باطل خود را به دیگران نسبت دهند ، این انتساب قبح کار آنها را از بین می‌برد و نقل قول مجوزی است برای تمسخر و حرف‌های بیهوده زدن . لذلک آیة‌الامام علیه السلام در این قسمت از وصیت نامه به فرزندشان می‌فرماید : از گفتن سخنان بیهوده و بی‌محتوا بر حذر باش ، گرچه آن را از دیگران نقل کنی . در تعالیم دینی ، خوشگذرانی زیاد و عیاشی منع شده است : قال رسول الله صلی الله علیه وآله : من کثر ضحکه ذهبته (۱۹۶؛) خنده زیاد موجب سبکی انسان می‌گردد . و قال : المزاح یا کل الهیة (۱۹۷؛) شوخی انسان را سبک می‌کند . قال صلی الله علیه وآله : اذا ابغض الله عبدا جعل فی قلبه مزمارا من الضحک وان الضحک یمیت القلب والله لا یحب الفرحین (۱۹۸؛) بنده‌ای که مورد غضب خدا قرار گیرد ، در دل او زمزمار از خنده قرار داده می‌شود ، به درستی که خنده دل را می‌میراند و خداوند کسانی را که همیشه به خوشگذرانی و عیاشی سرگرمند دوست ندارد . تذکر : تبسم و خوشرویی غیر از مضحکه و تمسخر دیگران است . در روایات از تبسم به عنوان اخلاق پسندیده یاد شده است : ضحک المؤمن تبسم (۱۹۹؛) خنده مؤمن تبسم است . مصباح در معنای تبسم گوید : التبسم ضحک قلیل من غیر صوت ، تبسم ، خنده کوتاهی است بدون صدا .

۴. منافع سکوت و زیان‌های بر حرفی

سخن تا از دهان بیرون نیامده قابل کنترل است ، لذا پشیمانی از سکوت کمتر است از پشیمانی از سخن گفتن ، زیرا جبران سکوت آسان‌تر است از جبران حرف زدن . بسیاری از گناهان را انسان با زبان انجام می‌دهد ، لذا سکوت هرچه بیشتر ادامه پیدا کند ، گناهان هم کمتر می‌گردد : علیک بطول الصمت فانه مطردة للشیطان عون لک فی امر دینک (۲۰۰؛) بر تو باد سکوت طولانی ، زیرا که طرد کننده شیطان است و یاور تو در امر دینت .

چهار : طعام حرام

یکی از نیازهای طبیعی و ذاتی انسان غذا خوردن است و بدون آن نمی‌تواند به حیات خود ادامه دهد ، اما سؤال این است که آیا هر غذایی را به هر اندازه ، می‌تواند بخورد ؟ در تعالیم اسلامی از خوردن طعام حرام منع شده و طعام حرام در مقابل طعام حلال و طیب است ، و به عبارت دیگر خوردن بعضی از چیزها فی نفسه حرام است ، به علت ناپاک بودن آنها و خوردن بعضی دیگر حرام است به دلیل این که مال غیر و بدون اذن اوست . قرآن کریم می‌فرماید : فکلوا مما رزقناکم حلالا طیبیا (۲۰۱؛) پس از آنچه که خدا روزی حلال و طیب شما قرار داده تناول کنید . کلوا من طیبات ما رزقناکم (۲۰۲؛) از این رزق پاک و پاکیزه که نصیبتان کردیم

تناول کنید . یا ایها الذین آمنوا لاتاكلوا اموالکم بینکم بالباطل (۲۰۳) ای اهل ایمان ! مال یکدیگر را به ناحق نخورید . در روایات نیز امر به خوردن حلال و طیب و به دست آوردن روزی حلال و نهی از خوردن مال حرام شده و آثار سوء حرام خوری و منافع طعام حلال بیان گردیده است : از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده : طلب الحلال فریضه علی کل مسلم (۲۰۴) بر هر مسلمانی به دست آوردن روزی حلال واجب است . من اکل الحلال اربعین یوما نور الله قلبه واجری ینابیع الحکمه من قلبه الی لسانه (۲۰۵) کسی که تا چهل روز طعام حلال بخورد ، خداوند قلب او را نورانی گرداند و چشمه‌های حکمت از قلبش به زبانش جاری می گرداند . شخصی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله درخواست نمود تا مستجاب الدعوه گردد ، حضرت فرمودند : اطب طعمتک تستجب دعوتک ، طعامت را از حرام پاک گردان ، دعایت مستجاب می شود . و نیز از آن حضرت در آثار سوء طعام حرام روایت شده : ان الله ملکا علی بیت المقدس ینادی کل لیلۃ : من اکل حراما لم یقبل منه صرف ولا عدل ، خدای تعالی فرشته‌ای در بیت المقدس دارد که هر شب ندا می کند : هر کس حرام بخورد ، هیچ عملی از او قبول نمی شود . محدث کاشانی رحمه الله می گوید : فقیل الصرف النافله والعدل الفریضه ، گفته شده : صرف ، نماز نافله و عدل ، نماز واجب است . در روایت دیگر می فرمایند : کل لحم نبت من حرام فالنار اولی به (۲۰۶) هر گوشتی که از حرام روییده شود به آتش دوزخ سزاوارتر است .

ب) سفارش‌هایی درباره زندگی اجتماعی

۱) مسؤولیت‌های اجتماعی

مقدمه

وامر بالمعروف تکن من اهله وانکر المنکر بیدک ولسانک وباین من فعله بجهدک ، امر به معروف کن تا اهل معروف شوی و نهی از منکر کن با دست و زبانت و از انجام دهنده منکر به سختی دوری گزین . وجاهد فی الله حق جهاده ولا تاخذک فی الله لومه لائم وخص الغمرات للحق حیث کان ، در راه خدا تا سرحد توان تلاش نما و هرگز سرزنش ملامت کنندگان تو را از راه خدا باز ندارد ودر دریای شداید و مشکلات برای حق هر کجا باشد فرو رو . ولاتکن خازنا لغيرک واذا وجدت من اهل الفاقه من یحمل لک زادک الی یوم القیامه فیوایفیک به خدا حیث تحتاج الیه فاغتنمه وحمله ایاه واكثر من تزویده وانت قادر علیه فلعلک تطلبه فلا تجده ، برای دیگران اندوخته مکن . . . و اگر هرگاه نیازمندی را یافتی که می تواند زاد و توشه تو را تارستاخیز بردوش گیرد و فردا که به آن نیازمندی به تو پس دهد ، آن را غنیمت شمار و اگر قدرت بر جمع آوری چنین توشه‌ای داری ، هر چه بیشتر فراهم ساز و همراه او بفرست ، چرا که ممکن است روزی در جستجوی چنین شخصی باشی ، ولی او را نیابی . واغتنم من استقرضک فی حال غناک لیجعل قضائه لک فی یوم عسرتک ، هنگامی که بی نیاز هستی ، اگر کسی از تو قرض بخواهد غنیمت بشمار تا در روز سختی و تنگدستی ات ادا نماید .

یک : امر به معروف و نهی از منکر

یکی از واجبات دین اسلام «امر به معروف و نهی از منکر» است که در قرآن و روایات مورد توجه و تاکید فراوان قرار گرفته است : ولتکن منکم امة یدعون الی الخیر یامرون بالمعروف وینهون عن المنکر واولئک هم المفلحون (۲۰۷) و باید از شما برخی ، مردم را به خیر و صلاح دعوت کنند و مردم را به نیکوکاری امر و از بدکاری نهی کنند و اینان که واسطه هدایت خلق هستند در کمال رستگاری اند . و در مذمت کسانی که این تکلیف الهی را انجام نداده‌اند می فرماید : لعن الذین کفروا من بنی اسرائیل علی لسان داوود و عیسی ابن مریم ذلک بما عصوا وکانوا یعتدون . کانوا لا یتناهون عن منکر فعلوه لبئس ما کانوا یفعلون (۲۰۸) کافران بنی

اسرائیل به زبان داوود و عیسی بن مریم بدان جهت لعنت شدند که نافرمانی حکم خدا کردند و از حکم حق سرکشی کردند و از کار زشت یکدیگر را باز نداشتند؛ چقدر کار آنها زشت و قبیح است. درباره امر به معروف و نهی از منکر، نکته اول که در این وصیت نامه مورد توجه قرار گرفته، این است که امر به معروف و نهی از منکر باید در عمل انجام دهنده معروف و ترک کننده منکر باشد. و امر بالمعروف تکن من امله؛ امر به معروف کن تا اهل آن گردی. زیرا امر باید خود عمل کننده باشد، لذا امر باعث عمل است. نکته دوم آن است که اشاره به بعضی از مراتب نهی از منکر شده است: نهی با زبان، نهی با دست؛ یعنی عملاً جلو انجام منکر را بگیر و به سختی از انجام دهنده منکر دوری گزین. (۲۰۹) امر به معروف و نهی از منکر، به جامعه، حیات و روح می‌بخشد و مردم را از جمود و بی‌تفاوتی بیرون می‌آورد. در روایتی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله جامعه به طایفه‌ای تشبیه شده که سوار بر کشتی هستند و برای هر یک مکان خاصی تعیین شده؛ در این بین اگر کسی بخواهد جا و مکان نشستن خود را سوراخ کند، بی‌تفاوتی دیگران به ضرر همه تمام می‌شود و اعتراض و منع آنها موجب نجات همه می‌گردد: ان قوما ركبوا سفینه فاقسموا فصار لكل رجل منهم موضع فنقر رجل منهم بفاس فقالوا له: ما تصنع؟ قال: هذا مکانی اصنع فيه ما شئت فان اخذوا علی یده نجا ونجوا وان ترکوا هلك وهلكوا. (۲۱۰) پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: لا يزال امتی بخیر ما امروا بالمعروف ونهوا عن المنکر وتعاونوا علی البر فاذا لم يفعلوا ذلك نزعتم منهم البرکات وسلط بعضهم علی بعض ولم یکن لهم ناصر فی الارض ولا فی السماء؛ (۲۱۱) تا زمانی که امت من امر به معروف و نهی از منکر کنند و در کار خیر یکدیگر را یاری رسانند، در خیر و صلاح زندگی می‌کنند، اما اگر این کارها را انجام ندهند، برکت از آنها گرفته خواهد شد و بعضی بر بعضی دیگر مسلط شوند، در حالی که یاری کننده‌ای در آسمان و زمین نخواهد داشت. در وصیت نامه دیگری امیر المؤمنین علیه السلام می‌فرماید: لا تترکوا الامر بالمعروف و النهی عن المنکر فیولی علیکم شرارکم ثم تدعون فلا یتجاب لکم؛ (۲۱۲) امر به معروف و نهی از منکر را ترک نکنید که اگر ترک کردید، انسان‌های شرور بر شما حاکم خواهند شد و هر چه دعا کنید برای دفع آنها، مستجاب نخواهد شد.

دو: تحمل سختی‌ها و مشکلات در راه حق

اسلام دینی است با ابعاد و جنبه‌های گوناگون و فقط به خطابه و سخنرانی و نصیحت اکتفا نمی‌کند، بلکه در مواردی هم شمشیر را به کار می‌گیرد. قرآن کریم می‌فرماید: لقد ارسلنا رسلنا بالبینات وانزلنا معهم الکتاب والمیزان ليقوم الناس بالقسط وانزلنا الحديد فیه باس شدید و منافع للناس ولیعلم الله من ینصره و رسله بالغیب ان الله قوی عزیز. (۲۱۳) پذیرفتن اسلام صرفاً قبول کردن اعمال شخصی و عبادی نیست، بلکه تحمل سختی‌ها و مشقت‌های دفاع در برابر هجوم بیگانگان و جهاد در راه خدا و تحمل زخم زبان‌های دشمن نیز می‌باشد. گذشتن از جان در راه خدا کاری است که از عهده هر کس بر نمی‌آید، بلکه اسدالهی را باید تا در لیلۃ المبیت جان خود را فدای دین خدا و پیغمبرش کند و در شان او آیه کریمه و من الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله والله رؤف بالعباد (۲۱۴) نازل گردد. کسی که در جنگ‌ها بدن خود را سپر قرار می‌داد تا ضربات کفار و مشرکان بر پیکر مطهر پیامبر اکرم اصابت نکند و علاوه بر این جانفشانی‌ها، زخم زبان‌های دشمنان اسلام و منافقان را تحمل می‌نمود که فرمود: وانی لمن قوم لاتاخذهم فی الله لومة لائم. (۲۱۵) کسی که هم در زمان حیات رسول الله صلی الله علیه و آله و هم بعد از وفات آن حضرت آماج کینه‌توزی‌ها و دشمنی‌ها قرار گرفته بود و همه این سختی‌ها را برای حفظ دین خدا تحمل نمود، تا جایی که فرمود: وطفقت ارتئی بین ان اصول ید جذاء او اصبر علی طخیة عمیاء یهرم فیها الکبیر ویشیب فیها الصغیر ویکدح فیها مؤمن حتی یلقی ربه فرایت ان الصبر علی هاتا احجی فصبرت و فی العین قذی و فی الحلق شجاری تراثی نهبا؛ (۲۱۶) در این اندیشه فرو رفته بودم که با دست تنها به پاخیزم، و یا در محیط پر خفقان و ظلمتی که پدید آورده‌اند صبر کنم؟ محیطی که پیران را فرسوده، جوانان را پیر و مردان با ایمان را تا واپسین دم زندگی به رنج و غصه می‌اندازد. قرآن کریم می‌فرماید: یا ایها الذین آمنوا من یرتد منکم عن دینه فسوف یاتی الله بقوم یحبهم

و یحونه اذله علی المؤمنین اعزّه علی الکافرین یجاهدون فی سبیل الله ولا یخافون لومه لائم ذلك فضل الله یوتیه من یشاء والله واسع علیم (۲۱۷؛) ای کسانی که ایمان آوردید! اگر از بین شما کسی از دین برگردد، به زودی خدا قومی را که دوست دارد و آنها نیز خدا را دوست دارند و نسبت به مؤمنان فروتن و به کافران سرافراز و مقتدرند، به نصرت اسلام برمی‌انگیزد که در راه خدا جهاد کنند و در راه دین خدا از نکوهش و ملامت کسی باکی ندارند؛ این است فضل خدا، هر که را خواهد عطاء کند و خدا را رحمت وسیع و بی‌متهاست و به احوال هر که استحقاق آن را دارد داناست.

سه: یاری مستمندان

امام علیه السلام در این قسمت از وصیت نامه با شیوه زیبا و رسایی حقیقت انفاق در راه خدا را بیان نموده و به آن دعوت می‌نماید: مال و ثروت و امکاناتی که خداوند در اختیار کسی قرار می‌دهد، بار و توشه‌ای است که باید آن را به سر منزل مقصود برساند. در مسیر سخت و پرپیچ و خم زندگی باطوفان‌ها و سیل‌های سهمگین به مقصد رساندن این بار، کاری است بس دشوار و طاقت فرسا. چگونگی به دست آوردن مال و ثروت و مصرف آن بسیار دقیق و حساب شده است، تا جایی که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: الدنیا حلالها حساب و حرامها عقاب. (۲۱۸) با این مقدمه، بسیار روشن است که انسان هر چه بیشتر در راه خدا انفاق کند، بارش سبک‌تر خواهد بود و آنچه مهم است پس دادن آن اموال و ثروت‌هاست در روزی که: لا ینفع مال ولا بنون (۲۱۹؛) مال و فرزندان سودی نبخشد. مالی که در راه خدا صرف شود، در آن روز به صورت حسنات به یاری انسان می‌شتابد، اما خسران و زیان برای کسانی است که ثروت و امکاناتی که خدا در اختیارشان گذاشته موجب ندامت و سیه‌روی آنها در آخرت گردد. قرآن کریم می‌فرماید: قل لعبادی الذین آمنوا یقیموا الصلوة وینفقوا مما رزقناهم سرا وعلانیة من قبل ان یاتی یوم لایبوع فیه ولا خلال (۲۲۰؛) ای رسول ما! به آن بندگان من که ایمان آوردند بگو: نماز بپادارند و از آنچه روزی آنها کردیم درنهمان و آشکار انفاق کنند، پیش از آن که بیاید روزی که نه چیزی توان خرید و نه دوستی کسی جز خدا به کار آید.

چهار: قرض الحسنه

امام علیه السلام آثار سودمند قرض الحسنه را این گونه بیان داشته‌اند: هنگامی که بی‌نیاز هستی، اگر کسی از تو قرض خواست غنیمت‌شمار، تا در روز تنگدستی‌ات ادا نماید. روز تنگدستی ممکن است وقت احتیاج در دنیا باشد، یعنی با قرض الحسنه دادن این روش را رایج کن، تا هرگاه خودت نیازمند شدی، دیگران نیز حاجت تو را برطرف سازند و به تو قرض دهند. احتمال دیگر آن است که قرض الحسنه باعث می‌شود تا در روز قیامت که روز حاجت و نیاز است، آثار قرض الحسنه که به صورت حسنه است برای تو مفید و سودمند گردد. در تعالیم دینی ترغیب فراوان به دادن قرض الحسنه شده و ثواب زیادی برای آن بیان گردیده: من ذا الذی یقرض الله قرضا حسنا فیضاعفه له اضعافا کثیرة والله یقبض ویبسط والیه ترجعون (۲۲۱؛) کیست که به خدا قرض الحسنه دهد تا خدا بر او چندین برابر بیفزاید، و خداست که می‌گیرد و می‌دهد و به سوی او همه برمی‌گردند.

(۲) آداب معاشرت و دوستی و همنشینی

یابنی اجعل نفسک میزانا فیما بینک و بین غیرک؛ پسر من خویشتن را معیار و مقیاس قضاوت بین خود و دیگران قرار ده. - فاحبب لغيرک ماتحب لنفسک واکره له ما تکره لها؛ پس آنچه را که برای خود دوست داری برای دیگران هم دوست دار و آنچه برای خود نمی‌پسندی بر دیگران نیز مپسند. - ولا تظلم کما لاتحب ان تظلم؛ مکن، همان گونه که دوست نداری به تو ستم شود. - واحسن کما تحب ان یحسن الیک؛ نیکی کن، همان طور که دوست داری به تو نیکی کنند. - واستقبح من نفسک ما تستقبحه من

غیرک . آنچه را که برای دیگران زشت و قبیح می‌دانی ، برای خود نیز قبیح بدان . - وارض من الناس بما ترضاه لهم من نفسک ؛ آنچه برای خود می‌پسندی ، برای دیگران نیز پسند . - و لا تقل ما لاتحب ان یقال لک ؛ چیزی که دوست نداری مردم درباره تو بگویند ، درباره آنها مگو . لاتکن عبد غیرک وقد جعلک الله حرا ؛ بنده دیگران مباش چرا که خداوند تو را آزاد آفریده . ظلم الضعیف افحش الظلم ؛ ستم بر ناتوان بدترین ستم است . تجرع الغیظ فانی لم ار جرعة احلی منها عاقبة ولا الذمغبة ؛ خشم خود را فرو خور که من جرعه‌ای شیرین‌تر و خوش‌سیرانجام‌تر و لذت‌بخش‌تر از آن ندیدم . ولن لمن غالظک فانه یوشک ان یلین لک ؛ با کسی که با تو به خشونت رفتار کند نرمی پیشه گیر ، که بزودی در برابر تو نرم خواهد شد . و خذ علی عدوک بالفضل فانه احلی (احد) الظفرین ؛ با دشمن خود با فضل و کرم رفتار کن که در میان یکی از دو پیروزی ، شیرین‌ترین را برگزیده‌ای . ولا یکبرن علیک ظلم من ظلمک فانه یسعی فی مضرتة ونفعک ؛ ظلم و ستم کسی که بر تو ستم می‌کند زیاد بر تو گران نیاید ، چرا که در حقیقت به زیان خود و سود تو تلاش می‌کند . من ظن بک خیرا فصدق ظنه ؛ کسی که به تو گمان نیکی برد ، با عمل خود گمانش را تصدیق کن . ولا یکن اهلک اشقی الخلق بک ؛ سعی کن خاندانت بدترین افراد نسبت به تو نباشند . ولا ترغب فیمن زهد عنک ؛ به کسی که به تو علاقه ندارد علاقه‌مند مباش . ولیس جزاء من سرک ان تسوء ؛ پاداش کسی که تو را خوشحال می‌کند این نیست که به او بد کنی . واجعل لكل انسان من خدمک عملا- تاخذه به فانه احری الا- یتوا کلوا فی خدمتک ؛ برای هر کدام از خدمتگذارانت کاری معین ساز که او را در قبال آن مسؤول بدانی ، چرا که این سبب می‌شود کارها را به یکدیگر وانگذارند و در خدمت‌سستی نکنند . اکرم عشیرتک فانهم جناحک الذی به تطیر واصلک الذی الیه تصیر ویدک الی بها تصول ؛ قبیله و عشیرهات را گرامی بدار ، زیرا که آنها پر و بال تو هستند که به وسیله آنها پرواز می‌کنی و اصل ریشه تو هستند که به آنها باز می‌گرددی و دست و نیروی تو اند که با آن به دشمن حمله می‌کنی . ایاک و مشاوره النساء فان رایهن الی افن وعزمهن الی وهن ؛ از مشاوره با زنان پرهیز ، زیرا نظریه آنها ناقص و تصمیمشان ناپایدار است . - واکفف علیهن من ابصارهن بحجابک ایاهن فان شدة الحجاب ابقی علیهن ولیس خروجهن باشد من ادخالک من لا- یوثق به علیهن ؛ و از طریق حجاب مشاهد زنان را ببوشان ، زیرا حجاب و پوشش ، آنها را سالم‌تر و پاک‌تر نگاه خواهد داشت ؛ خارج شدن و بیرون رفتن آنها بدتر از این نیست که افراد غیر مطمئن را در بین آنها راه دهی . - وان استطعت الا- یعرفن غیرک فافعل ؛ اگر بتوانی که از غیر تو دیگری را نشناسند این کار را بکن . - ولاتملک المرأه من امرها ماجاوز نفسها فان المرأه ریحانه ولیست بقهرمانه ؛ به زن بیش از حد خود تحمیل مکن ، زیرا زن همچون شاخه گل است نه قهرمان خشن . - ولا تعد بکرامتها نفسها ولا تطمعها فی ان تشفع لغيرها ؛ احترامش را تا حدی نگهدار که او را به فکر نیندازد که برای دیگران شفاعت کند . - ایاک والنغیر فی غیر موضع غیره فان ذلک یدعو الصحیحة الی السقم والبریئة الی الریب ؛ برحذر باش از این که در غیر جایی که باید غیرت به خرج دهی اظهار غیرت کنی که نشانه سوءظن تو به او باشد ، زیرا اظهار بی‌اعتمادی و سوءظن ، زنان پاکدامن را به ناپاکی و بی‌گناهان را به آلودگی سوق می‌دهد . قارن اهل الخیر تکن منهم و باین اهل الشر تبین عنهم ؛ به نیکوکاران نزدیک شو که از آنان خواهی شد و از اهل شر و بدی دور شو تا از آنها برکنار باشی . احمل نفسک من اخیک ؛ در برابر برادرت این مطالب را بر خود تحمیل کن . - عند صرمه علی الصلوة ؛ به هنگام قطع رابطه از ناحیه او تو خود را به پیوند با او وادار . - وعند صدوده علی اللطف والمقاربة ؛ و هنگامی که روی برگرداند لطف و مهربانی پیشه گیر . - وعند تباعده علی الدنو ؛ و هنگام دوری‌اش لطف و نزدیکی . - وعند جموده علی البذل ؛ و هنگام سخت‌گیری‌اش بخشش نما . - وعند جرمه علی العذر حتی کانک له عبد وکانه ذو نعمه ؛ علیک ؛ و هنگام جرمش قبول عذر نما ، آن چنان که گویا تو بنده او هستی و او صاحب نعمت تو . - وایاک ان تضع ذلک فی غیر موضعه او ان تفعله بغير اهله ؛ اما بر حذر باش که از این که آنچه گفته شد ، در غیر محلش قرار دهی یا در باره کسی که اهلیت ندارد به انجام رسانی . لا تتخذن عدو صدیقک صدیقا فتعدی صدیقک ؛ هرگز دشمن دوست خود را به دوستی مگیر که با این کار با دوستت به دشمنی برخاسته‌ای . وامحض احاک النصیحة حسنة کانت او قبیحة ؛ نصیحت خالصانه خود

را برای برادرت مهیا ساز ، خواه نیک باشد یا بد . وان اردت قطیعه اخیک فاستبق له من نفسک بقیه یرجع الیها ان بدا له ذلک یوما ما راگر خواستی پیوند دوستی برادری را ببری ، جای دستی برایش باقی بگذار که اگر روزی خواست باز گردد و با تو دوست شود بتواند . ولا تضیع حق اخیک اتکالا علی ما بینک و بینه فانه لیس لک باخ من اضعت حقه هیچ گاه به اعتماد رفاقت و یگانگی که بین تو و برادرت هست حق او را ضایع مکن ، زیرا آن که حقش را ضایع می کنی با تو برادر نخواهد بود . ولا یکونن اخوک اقوی علی قطیعتک منک علی صلته ولا تکونن علی الاساءه اقوی منک علی الاحسان نباید برادرت در قطع پیوند برادری ، نیرومندتر از تو در برقراری پیوند ، و نه در بدی کردن ، قوی تر از تو در نیکی کردن باشد . والصاحب مناسب زیار و همنشین در حکم خویشاوند است . والصدیق من صدق غیبه دوست ، آن است که در نبودن انسان حق دوستی را رعایت کند . رب بعید اقرب من قریب و قریب ابعید من بعید چه بسا دور افتادگانی که از خویشاوندان نزدیکترند و خویشاوندانی که از هر کس دورتر می باشند . والغریب من لم یکن له حبیب غریب کسی است که دوست نداشته باشد . من لم یبالک فهو عدوک کسی که به کار تو اهمیت نمی دهد در حقیقت دشمن تو است . سل عن الرفیق قبل الطریق وعن الجار قبل الدار پیش از حرکت به سوی سفر درباره همسفرت پرس و جو کن ، و پیش از گرفتن منزل درباره همسایهات . اذا کان الرفق خرقا کان الخرق رفقا ربما کان الدواء داء والداء دواء وربما نصح غیر الناصح وغش المستنصح آن گاه که مدارا کردن شدت به حساب آید ، شدت ، رفق و مدارایی خواهد بود . گاه می شود که دارو مایه بیماری و بیماری داروی نجات بخش است ، چه بسا آن کس که اهل اندرز نیست اندرز داده و آن کس که از او درخواست نصیحت شده ، خدعه به کار گرفته است . لاخیر فی معین مهین ولا فی صدیق ظنین نه در یاور پست خیری وجود دارد و نه در دوست متهم . قطیعه الجاهل تعدل صله العاقل بریدن از جاهل ، معادل پیوند با عاقل است .

(۳) آداب کسب و تجارت

وان استطعت الا یکون بینک و بین الله ذو نعمه فافعل فانک مدرک قسمک و آخذ سهمک وان الیسیر من الله سبحانه اعظم واکرم من الكثير من خلقه وان کان کل منه راگر بتوانی کاری کنی که بین تو و خداوند صاحب نعمتی واسطه نباشد ، آن کار را انجام بده زیرا تو قسمت خود را دریافت خواهی کرد و سهم خود را خواهی گرفت . مقدار کمی که از جانب خدای سبحان برسد ، محترمانه تر است از مقدار زیادی که از ناحیه یکی از مخلوقاتش به تو رسد ، گرچه همه از ناحیه اوست . حفظ ما فی یدک احب الی من طلب ما فی ید غیرک نگهداری آنچه در دست داری ، نزد من محبوب تر است از درخواست چیزی که در دست دیگری است . مراره الیاس خیر من الطلب الی الناس تلخی یاس و ناداری ، بهتر است از درخواست از مردم . ما اقبح الخضوع عند الحاجه والجفاء عند الغنی چه زشت است خضوع به هنگام نیاز و جفا و ستم به هنگام بی نیازی . والحرفه مع العفه خیر من الغنی مع الفجور ثروت کم همراه با پاکدامنی ، بهتر است از ثروت فراوان توأم با گناه . التاجر مخاطر هر بازرگانی همواره خود را در خطر می اندازد . واعلم یا بنی ان الرزق رزقان رزق تطلبه ورزق یطلبک فان انت لم تاته اتاکک پسرم ! بدان که روزی بر دو گونه است : یک نوع از روزی که به جستجوی آن بر می خیزی ، و روزی دیگری است که به سراغ تو خواهد آمد و اگر تو هم به سویش نروی به دست می آید . رب یسیر انمی من کثیر بسیار شده که سرمایه کم ، رشدش از سرمایه زیاد بیشتر بوده است . وان کنت جازعا علی ماتفت من یدک فاجزع علی کل مالک یصل الیک راگر بنا باشد بر آنچه از دستت رفته زاری کنی ، پس بر همه آنچه به دست نیاوردهای زاری کن . واعلم یقینا انک لم تبلغ املک ولن تعدو اجلک وانک فی سبیل من کان قبلک فخفض فی الطلب ، واجمل فی المكتسب فانه رب طلب قد جر الی حرب فلیس کل طالب بمرزوق ولا کل مجمل بمحروم واکرم نفسک عن کل دنیه وان ساقطک الی الرغائب فانک لن تعترض بما تبدل من نفسک عوضا بدان به طور مسلم ، هرگز به همه آرزوهایت نخواهی رسید و از اجلت تجاوز نخواهی کرد و تودر راه همان کسانی هستی که پیش از تو می زیسته اند بنابراین در طریق به دست آوردن دنیا ملایم باش و در کسب و کار

میانه روی پیشه کن، زیرا چه بسیار شده که تلاش بی‌حد در راه دنیا منجر به نابودی اموال گردیده، چرا که نه هر تلاشگری به روزی رسیده و نه مدارا کننده‌ای محروم می‌شود. بزرگوارتر از آن باش که به پستی تن دهی، هر چند تو را به مقصودت برساند، زیرا تو نمی‌توانی در برابر آنچه از آبرو و شخصیت در این راه از دست می‌دهی به دست آوری. ایاک ان توجف بک مطایا الطمع فتوردک مناهل الهلکه؛ نکند مرکب‌های طمع با سرعت حرکت کنند و تو را به مهلکه بیندازند. لا تخاطر بشيء رجاء اکثر منه؛ هیچ گاه نعمتی را برای این که بیشتر به دست آوری به خطر مینداز. لیس کل من رمی اصاب؛ چنین نیست که هر تیراندازی به هدف بزند. قد یکون الیاس ادراکا اذا کان الطمع هلاکا؛ گاه می‌شود که نومی‌دی نوعی وصول به مقصد است و این در صورتی است که طمع موجب هلاکت شود. بارالها! توفیق آشنایی و عمل به معارف دین را به ما عنایت فرما. و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین.

پی‌نوشتها

۱. ر. ک: مصادر نهج البلاغه، ج ۳، ص ۲۰۷. شرح نهج البلاغه، ج ۱۶، ص ۶۶. شرح نهج البلاغه، ج ۵، ص ۲. صدوق (ره) در جلد سوم من لایحضره الفقیه، ص ۳۶۲ می‌گوید: قال امیر المؤمنین علیه السلام فی وصیته لابنه محمد بن الحنفیه و در جلد چهارم، ص ۲۷۵ می‌گوید: وقال امیر المؤمنین علیه السلام فی وصیته لابنه محمد بن الحنفیه رضی الله عنه ۴. جواب‌های دیگر به این اشکال داده شده. ر. ک: به سوی مدینه فاضله، ج ۵. در این نوشتار، بنا بر شرح موضوعی است نه ترتیبی؛ لذا این وصیت نامه در شش موضوع با عناوین فرعی شرح شده است. ۶. دهر (۷۶) آیه ۳. ۷. صحیفه سجاده، مناجات الشاکین. ۸. بقره (۲) آیه ۷۴. ۹. محمد بن حسن طوسی، تهذیب الاحکام، ج ۸، ص ۱۱۱. مرجئه گروهی هستند که - برخلاف خوارج که با عثمان و علی علیه السلام دشمنی می‌ورزیدند - هرگونه داوری در مورد عثمان و علی علیه السلام را به قیامت واگذارند. آنها ایمان را اصل می‌دانند و برای عمل ارزشی قایل نیستند، تا جایی که - برخلاف خوارج که مرتکب گناه کبیره را کافر می‌دانند - ارتکاب کبیره رامضر ایمان نمی‌دانند. برای شرح بیشتر ر. ک: جعفر سبحانی، بحوث فی الملل والنحل، ۱۰. وسائل الشیعه، ج ۱۵، ص ۱۹۸. ۱۱. بحار الانوار، ج ۱، ص ۲۲۲. همان، ص ۲۲۴. ۱۳. هود (۱۱) آیه ۴۲. ۱۴. یوسف (۱۲) آیه ۵. ۱۵. لقمان (۳۱) آیه ۱۳. ۱۶. همان، آیه ۱۶. ۱۷. همان، آیه ۱۷. ۱۸. صافات (۳۷) آیه ۱۰۲. ۱۹. شایان ذکر است که امام معصوم از سستی و ضعف در تفکر مبرا و پاک است و بحث در این موضوع در مشخصات نامه ۳۱ گذشت. ۲۰. یس (۳۶) آیه ۶۸. ۲۱. درمبحث زمینه تربیت در این موضوع مفصلا سخن گفته شد. ۲۲. ر. ک: بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۷۲ و ۸۳ و ۸۴؛ مستدرک الوسائل، ج ۲، ص ۶۳ و ۶۸. ۲۳. نهج البلاغه، حکمت ۸۶. ۲۴. بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۳۴۱. ۲۵. همان، ج ۷۸، ص ۶. ۲۶. غرر الحکم. ۲۷. نهج البلاغه، حکمت ۸۶. ۲۸. مریم (۱۹) آیه ۱۶. ۲۹. همان، آیه ۴۱. ۳۰. همان، آیه ۵۱. ۳۱. همان، آیه ۵۴. ۳۲. ص (۳۸) آیه ۱۷. ۳۳. همان، آیه ۴۱. ۳۴. همان، آیه ۴۵. ۳۵. همان، آیه ۴۸. ۳۶. احقاف (۴۶) آیه ۲۱. ۳۷. آل عمران (۳) آیه ۱۳۷. ۳۸. انعام (۶) آیه ۱۱. ۳۹. اعراف (۷) آیه ۱۰۳. ۴۰. یونس (۱۰) آیه ۳۹. ۴۱. همان آیه ۷۳. ۴۲. نمل (۲۷) آیه ۶۹. ۴۳. قصص (۲۸) آیه ۴۰. ۴۴. زخرف (۴۳) آیه ۲۵. ۴۵. نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲. ۴۶. همان، خطبه ۱۸۲. ۴۷. اعراف (۷) آیه ۱۸۰. ۴۸. برای مطالعه بیشتر ر. ک: صدر الدین شیرازی، الشواهد الربوبیه، ص ۴۴. ۴۹. اعراف (۷) آیه ۱۸۰: «برای خداست نام‌های نیکو؛ خدا را به آنها بخوانید و کسانی که به نام‌های او کفر و عناد می‌ورزند به خود واگذارید که به زودی به کردار بدشان مجازات خواهند شد.» ۵۰. اسراء (۱۷) آیه ۱۱۰. ۵۱. فرقان (۲۵) آیه ۶۰. ۵۲. اصول کافی، ج ۱، ص ۱۰۰. ۵۳. کتاب فصول به وسیله رکن الدین محمد بن علی فارسی استرآبادی حلی نجفی، شاگرد علامه حلی، متوفای ۷۲۸ به عربی ترجمه شده، کما این که کتاب‌های دیگری از خواجه را به عربی ترجمه کرده، مثل اساس الاقتباس، اوصاف الاشراف، اخلاق ناصری، شرح ثمره بطلمیوس. ۵۴. المواقف، ج ۸، ص ۲۱۰. ۵۵. محمد بن محمد النعمان، اوائل المقالات، ص ۵۳. ۵۶. ملک (۶۷) آیه ۳ - ۴.

۵۷. مؤمنون (۲۳) آیه ۹۱. ۵۸. انبیاء (۲۱) آیه ۲۲. ۵۹. ر. ک: المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۴، ص ۲۶۶ و ج ۱۵، ص ۶۲ / سید محمد حسین طباطبایی، اصول فلسفه و روش رئالیسم، ج ۵، تحت عنوان «برهان تمنع.» ۶۰. زخرف (۴۳) آیه ۴۵. ۶۱. وجوه متعددی در فرق بین «واحد» و «احد» ذکر شده، در این جا به بیان علامه طباطبایی (ره) در تفسیر المیزان بسنده می‌گردد: «الاحد وصف ماخوذ من الوحدة كالواحد غیر ان الاحد انما یطلق علی ما لا یقبل اکثره لا خارجا ولا ذهنا.» ۶۲. بقره (۲) آیه ۱۶۳. ۶۳. مائده (۵) آیه ۷۳. ۶۴. یوسف (۱۲) آیه ۳۹. ۶۵. نحل (۱۶) آیه ۵۱. ۶۶. حج (۲۲) آیه ۳۴. ۶۷. عنکبوت (۲۹) آیه ۴۶. ۶۸. نهج البلاغه، خطبه ۱. ۶۹. همان جا. ۷۰. همان، خطبه ۱۹۵. ۷۱. همان، خطبه ۹۱. ۷۲. همان، خطبه ۱۸۲. ۷۳. قبلا در بحثی پیرامون وظایف علما درباره خشوع و خضوع علما و دانشمندان در مقابل خدای تعالی سخن گفته شد. ۷۴. انعام (۶) آیه ۱۰۳. ۷۵. مستدرک الوسائل، ج ۵، ص ۳۲۰. ۷۶. حسن بن امین الدین طبرسی، مکارم الاخلاق، ص ۳۱۳. ۷۷. صحیفه سجادیه (مناجات الشاکرین). ۷۸. بحار الانوار، ج ۳، ص ۲۵۹. ۷۹. همان، ج ۱، ص ۲۲۴. ۸۰. ق (۵۰) آیه ۱۶. ۸۱. اصول کافی، ج ۲، ص ۴۹۶. ۸۲. بقره (۲) آیه ۱۸۶. ۸۳. علامه طباطبایی (ره) در تفسیر المیزان، ذیل این آیه شریفه می‌گوید: «این آیه مضمونش بهترین بیان ولطیف‌ترین و زیباترین اسلوب را دارد بخاطر چند نکته: اول: اساس گفتار را بر متکلم وحده قرار داده نه غیبت، می‌فرماید: «من به شما نزدیکم، نمی‌فرماید: «خدا به شما نزدیک است و این سیاق دلالت دارد بر این که خدای تعالی نسبت به مضمون آیه عنایت دارد. دوم: تعبیر فرموده به «عبادی و نافروده» ناس یا تعبیر دیگری نظیر آن. سوم: واسطه را حذف نموده، نافروده «ای پیامبر در پاسخ سؤال آنها بگو»، بلکه خودش مستقیما پاسخ داده که «انی قریب.» چهارم: تأکیدی است که با «ان مشدده» در «فانی قریب می‌باشد. پنجم: نزدیک بودن را با صفت بیان کرده نه با فعل، نافروده «نزدیک می‌گردم، بلکه فرموده «نزدیکم.» ششم: استجاب دعا رابه لفظ مضارع آورده نه ماضی، تا دلالت داشته باشد بر استمرار و دوام و تجدد اجابت. هفتم: فرمود: اجابت می‌کنم دعای دعا کننده را اگر دعا کند مرا، قید و مقید یکی شده تا این که دلالت کند بر این که هیچ شرطی غیر از خود دعا کردن برای اجابت وجود ندارد، نظیر: «ادعونی استجب لکم مؤمن (۴۰) آیه ۶۰. هشتم: هفت مرتبه ضمیر متکلم در آیه تکرار شده که این روش در قرآن منحصر به این آیه است.» ۸۴. دعای ابو حمزه ثمالی. ۸۵. غافر (۴۰) آیه ۶۰. ۸۶. بقره (۲) آیه ۱۸۶. ۸۷. تحریم (۶۶) آیه ۸. ۸۸. صحیفه سجادیه (مناجات التائبین). ۸۹. مواز قالمو بلی تشویش دیرم گنه از برف و باران بیش دیرم اگر لا تقنطوا دستم نگیره مواز یا ویلنا تشویش دیرم ۹۰. زمر (۳۹) آیه ۵۳. ۹۱. حجر (۱۵) آیه ۵۵-۵۶. ۹۲. اصول کافی، ج ۲، ص ۲۸۰. ۹۳. همان، ص ۵۴۴. ۹۴. نهج البلاغه، حکمت ۸۷. ۹۵. بحار الانوار، ج ۹۰، ص ۳۲۲. ۹۶. همان، ص ۳۲۳. ۹۷. اصول کافی، ج ۲، ص ۴۸۹. آن یکی الله می‌گفتی شبی تا که شیرین گردد از ذکرش لبی گفت شیطانش خمش ای سخت روی چند گویی آخر ای بسیار گوی می‌نیاید یک جواب از پیش تخت چند الله می‌زنی با روی سخت او شکسته دل شد و بنهاد سر دید در خواب او خضر را در خضر گفت هین از ذکر چون وامانده‌ای چون پشیمانی از آن کش خوانده‌ای گفت لبیکم نمی‌آید جواب زان همی ترسم که باشم رد باب گفت خضرش که خدا گفت این به من که برو با او بگو ای ممتحن نی که آن الله تو لبیک ماست آن نیاز و سوز و دردت پیک ماست نی تو را در کار من آورده‌ام نی که من مشغول ذکر کرده‌ام حیلها و چاره جویی‌های تو جذب ما بود و گشاد آن پای تو ترس و عشق تو کمند و پیک ماست زیر هر یارب تو لبیک ماست ۹۸. بقره (۲) آیه ۲۱۶. ۹۹. نحل (۱۶) آیه ۹۶. ۱۰۰. حج (۲۲) آیه ۳۷. ۱۰۱. نهج البلاغه، حکمت ۱۳۰. ۱۰۲. مؤمنون (۲۳) آیه ۱۱۵. ۱۰۳. نهج البلاغه، حکمت ۱۳۲: خداوند فرشته‌ای دارد که همه روز بانگ می‌زند: بزایید برای مرگ و جمع‌آوری کنید برای فنا و بنا کنید برای ویران شدن. ۱۰۴. برای توضیح این عبارت «انقص فی رای» در همین کتاب به مبحث اول فصل دوم، تحت عنوان مخاطب نامه ۳۱، مراجعه کنید. ۱۰۵. حجر (۱۵) آیه ۸۵. ۱۰۶. نحل (۱۶) آیه ۷۸. ۱۰۷. کهف (۱۸) آیه ۶۵ تا ۸۲. ۱۰۸. ذکر ادله نظام احسن در عالم هستی از حوصله این نوشتار خارج است. ر. ک: سید محمد حسین طباطبائی، نهایت الحکمه، مرحله

دوازدهم، فصل هفدهم: «فی العناية الالهیه بخلقه و ان النظام الكونى فى غاية ما يمكن من الحسن و الاتقان.» ۱۰۹. زمر (۳۹) آیه ۲۷. ۱۱۰. كهف (۱۸) آیه ۴۵. ۱۱۱. جمعه (۶۲) آیه ۶-۸. ۱۱۲. زلزله (۹۹) آیه ۷ و ۸. ۱۱۳. نساء (۴) آیه ۱۸. ۱۱۴. نهج البلاغه، خطبه ۲۰۴. ۱۱۵. همان، خطبه ۱۹۶. ۱۱۶. نهج البلاغه، خطبه ۲۳۰. ۱۱۷. تداخل بعضی از اقسام بر خواننده بصیر پوشیده نیست. ۱۱۸. آل عمران (۳) آیه ۱۰۲. ۱۱۹. نساء (۴) آیه ۱۳۱. ۱۲۰. مائده (۵) آیه ۳۵. ۱۲۱. بقره (۲) آیه ۱۹۷. ۱۲۲. طلاق (۶۵) آیه ۲-۳. ۱۲۳. همان، آیه ۴. ۱۲۴. همان، آیه ۵. ۱۲۵. نهج البلاغه، نامه ۴۵. ۱۲۶. همان، خطبه ۱۹۳. ۱۲۷. رعد (۱۳) آیه ۲۸. ۱۲۸. اعراف (۷) آیه ۲۰۱. ۱۲۹. مناجات الذاکرين. ۱۳۰. بقره (۲) آیه ۱۵۲. ۱۳۱. احزاب (۳۳) آیه ۴۱-۴۲. ۱۳۲. در مورد یاد مرگ در بحث قبل به تفصیل سخن گفته شد. ۱۳۳. شبستری در گلشن راز می گوید: مرا گفتی بگو چو تدفکر کزین معنا بماندم در تحیر تصور کان بود بهر تدبیر به نزد اهل عقل آمد تدفکر ز ترتیب تصورهای معلوم شود تصدیق نامفهوم مفهوم ۱۳۴. آل عمران (۳) آیه ۱۹۰-۱۹۱. ۱۳۵. رعد (۱۳) آیه ۳. ۱۳۶. روم (۳۰) آیه ۱۳. ۱۳۷. جائیه (۴۵) آیه ۱۳. ۱۳۸. نهج البلاغه، خطبه ۱۰۳. ۱۳۹. همان، خطبه ۱۵۳. ۱۴۰. همان، حکمت ۱۱۳. ۱۴۱. همان، حکمت ۵ و ۳۶۵. ۱۴۲. اصول کافی، ج ۲، ص ۵۵. ۱۴۳. همان جا. ۱۴۴. مسند احمد بن حنبل، ج ۵، ص ۱۸۲ و سایر مصادر روایی و تاریخی، از جمله مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۴۸؛ صحیح مسلم، ج ۷، ص ۱۲۲؛ سنن بیهقی، ج ۲، ص ۱۴۸؛ صحیح ترمذی، ج ۵، ص ۶۶۲. در این که قرآن را ثقل اکبر و عترت پیامبر علیهم السلام را ثقل اصغر می گویند، شارح بحرانی (ره) در ذیل سخن امیرالمؤمنین علیه السلام که فرمودند: «الم اعلم فيكم بالثقل الاكبر واترك فيكم الثقل الاصغر» می گوید: «واشار بكونه اكبر الى انه الاصل المتبع المقتدى به. اقول: ويمكن ان يقال في وجه التسمية بالاكبر والاصغر: ان القرآن بمنزلة المتن وهم عليهم السلام الشارحون و المفسرون له. ۱۴۵. نحل (۱۶) آیه ۸۹. ۱۴۶. اسراء (۱۷) آیه ۹. ۱۴۷. بقره (۲) آیه ۲. ۱۴۸. ر. ك: اصول کافی، ج ۱، ص ۲۲۸ (باب انه لم يجمع القرآن كله الا الائمة عليهم السلام وانهم يعلمون القرآن كله). ۱۴۹. همان، ج ۱، ص ۲۲۹. ۱۵۰. رعد (۱۳) آیه ۴۳. ۱۵۱ و ۱۵۲ و ۱۵۳. اصول کافی، ج ۱، ص ۲۲۹. ۱۵۴. جعفر سبحانی، بحوث فی الملل والنحل، ج ۱، ص ۲۴. ۱۵۵. دیوان حافظ. ۱۵۶. آل عمران (۳) آیه ۱۴۴. ۱۵۷. بحار الانوار، ج ۲۷، ص ۶۲. ر. ك: مسند احمد، ج ۴، ص ۳۲۶ و ۳۲۸؛ صحیح بخاری، ج ۴، ص ۲۱۰ و ۲۱۳ و ۲۱۹ و ج ۵، ص ۱۵۸؛ صحیح مسلم، ج ۷، ص ۱۴۴ و ج ۸، ص ۶۴۴؛ سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۶۴۰؛ سنن ترمذی، ج ۵، ص ۳۵۹ و ۳۶۰. ۱۵۸. ص (۳۸) آیه ۸۲. ۱۵۹. بقره (۲) آیه ۱۵۵-۱۵۶. ۱۶۰. غافر (۴۰) آیه ۵۵ و ۷۷. ۱۶۱. طور (۵۲) آیه ۴۸. ۱۶۲. نهج البلاغه، حکمت ۸۲. ۱۶۳. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱۶، ص ۸۵. ۱۶۴. انشقاق (۸۴) آیه ۶. ۱۶۵. اصول کافی، ج ۱، ص ۵۰. ۱۶۶. وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۱۲۳. ۱۶۷. بحار الانوار، ج ۲، ص ۲۶۰. ۱۶۸. نحل (۱۶) آیه ۹. ۱۶۹. مائده (۵) آیه ۶۶. ۱۷۰. بقره (۲) آیه ۱۴۳. ۱۷۱. نهج البلاغه، خطبه ۹۴. ۱۷۲. همان، حکمت ۱۰۹. ۱۷۳. قصص (۲۸) آیه ۷۷. ۱۷۴. بحار الانوار، ج ۷۱ ص ۱۷۷. ۱۷۵. همان، ص ۲۲۱. ۱۷۶. مولوی در شرح این حدیث می گوید: گفت پیغمبر که نفتح های حق اندر این ایام می آرد سبق گوش هوش دارید این اوقات را در ربایید این چنین نفتح را نفعه ای آمد شما را دید و رفت هر که را می خواست جان بخشید و رفت نفعه دیگر رسید آگاه باش تا از این هم وانمانی خواهه تا ش ۱۷۷. نهج البلاغه، حکمت ۲۱. ۱۷۸. همان، حکمت ۱۱۸. ۱۷۹. همان، حکمت ۳۶۳. ۱۸۰. بحار الانوار، ج ۱۰، ص ۱۱۱. ۱۸۱. نهج البلاغه، نامه ۳۱. ۱۸۲. حج (۲۲) آیه ۴۶. ۱۸۳. جائیه (۴۵) آیه ۲۳. ۱۸۴. كهف (۱۸) آیه ۲۸. ۱۸۵. نهج البلاغه، حکمت ۱۱۳. ۱۸۶. بحار الانوار، ج ۱، ص ۸۸. ۱۸۷. كهف (۱۸) آیه ۱۰۳ و ۱۰۴. ۱۸۸. اصول کافی، ج ۲، ص ۳۱۳. ۱۸۹. اصول کافی، ج ۲، ص ۳۱۳. ۱۹۰. یونس (۱۰) آیه ۵۸. ۱۹۱. ملا محسن فیض کاشانی، المحجة البيضاء، ج ۵، ص ۱۶۰ (کتاب آفة اللسان). ۱۹۲. در بخش اول فصل دوم، شرح مفصلی درباره این موضوع گذشت. ۱۹۳. بحار الانوار، ج ۱، ص ۲۱۶. ۱۹۴. بحار الانوار، ج ۲، ص ۱۳۶. ۱۹۵. برای بررسی بیشتر موضوع امر به معروف و نهی از منکر ر. ك: لطف الله صافی، راه اصلاح.

۱۹۶. بحار الانوار، ج ۷۷، ص ۲۳. ۱۹۷. بحار الانوار، ج ۷۸، ص ۱۱۳. ۱۹۸. وسائل الشیعه، ج ۴، ص ۱۲۳. ۱۹۹. اصول کافی، ج ۲، ص ۶۶۴. ۲۰۰. بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۲۷۹. ۲۰۱. نحل (۱۶) آیه ۱۱۴. ۲۰۲. طه (۲۰) آیه ۸۱. ۲۰۳. نساء (۴) آیه ۲۹. ۲۰۴. بحار الانوار، ج ۳، ص ۹. ۲۰۵. المحجۀ البيضاء، ج ۳، ص ۲۰۴. ۲۰۶. همان. ۲۰۷. آل عمران (۳) آیه ۱۰۴. ۲۰۸. مائده (۵) آیه ۷۸ - ۷۹. ۲۰۹. برای بررسی بیشتر مساله ر. ک: راه اصلاح یا امر به معروف و نهی از منکر. ۲۱۰. صحیح بخاری، ج ۳، ص ۱۶۴. زمسند، احمد، ج ۴، ص ۲۷۰. ۲۱۱. وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۳۹۸. ۲۱۲. نهج البلاغه: نامه ۴۷. ۲۱۳. حدید (۵۷) آیه ۲۵. ۲۱۴. بقره (۲) آیه ۲۰۷. ۲۱۵. نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲. ۲۱۶. همان، خطبه ۳. ۲۱۷. مائده (۵) آیه ۵۴. ۲۱۸. اصول کافی، ج ۲، ص ۴۵۹. ۲۱۹. شعرا (۲۶) آیه ۸۸. ۲۲۰. ابراهیم (۱۴) آیه ۳۱. ۲۲۱. بقره (۲) آیه ۲۴۵.

کتابنامه

۱. قرآن ۲. نهج البلاغه ۳. آمدی، عبدالواحد بن محمد (م ۵۲۰ ق): غرر الحکم، تحقیق مصطفی درایتی، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی ۱۳۶۶. ۴. ابن ابی الحدید (م ۶۵۶ ق): شرح نهج البلاغه، چاپ دوم، دار احیاء الکتب، بیروت ۱۳۸۶. ۵. ابن اثیر (م ۶۰۶ ق): النهاية فی غریب الحدیث، دار احیاء التراث العربی. ۶. ابن فارس، ابی الحسن احمد (م ۳۹۵ ق): معجم مقاییس اللغة، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۴۰۴. ۷. احمد بن حنبل (م ۲۴۱ ق): مسند احمد، دار صادر، ۱۳۸۹. ۸. امینی، عبدالحسین (م ۱۳۹۰ ق): الغدیر، چاپ چهارم، دارالکتب العربی، ۱۳۹۷. ۹. انصاری، شیخ مرتضی (م ۱۲۸۱ ق): المکاسب، مکتبه العلامه. ۱۰. ایجی، قاضی عضد (م ۷۵۶ ق): المواقف، منشورات رضی. ۱۱. بابا طاهر، (م ۴۱۰ ق): رباعیات، دنیای کتاب. ۱۲. بحرانی، ابن میثم (م ۶۷۹ ق): شرح نهج البلاغه، چاپ دوم، دفتر نشر کتاب، ۱۴۰۴. ۱۳. بهشتی، احمد: تربیت از دیدگاه اسلام، دفتر نشر پیام، قم ۱۳۶۰. ۱۴. بیهقی (م ۴۵۸ ق): سنن کبری، دارالفکر، بیروت. ۱۵. ترمذی (م ۲۷۹ ق): سنن، تحقیق عبد الوهاب عبد اللطیف، چاپ دوم، دارالفکر، بیروت ۱۴۰۳. ۱۶. جعفری، محمد تقی: ترجمه و تفسیر نهج البلاغه، چاپ دوم، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران ۱۳۵۸. ۱۷. حافظ، شمس الدین محمد (م ۷۹۲ ق): دیوان، چاپ سوم، انتشارات صفی، تهران ۱۳۶۵. ۱۸. الحرانی، ابن شعبه (م ۴۰۰ ق): تحف العقول، تصحیح علی اکبر غفاری، چاپ دوم، دفتر انتشارات اسلامی، قم ۱۳۶۳. ۱۹. حسن زاده آملی، حسن: کلمه علیا در توقیفیت اسماء، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۱. ۲۰. حکیمی: الحیاء، چاپ سوم، دفتر انتشارات اسلامی، قم ۱۳۶۰. ۲۱. حلّی، یوسف بن مطهر (م ۷۳۶ ق): کشف المراد، تصحیح حسن زاده آملی، مؤسسه انتشارات اسلامی، ۱۴۰۷. ۲۲. حویزی، ابن جمعه (م ۱۱۱۲ ق): تفسیر نورالثقلین، تصحیح سید هاشم رسولی، چاپ دوم، المطبعة العلمیه، قم ۱۳۸۲. ۲۳. خطیب، عبدالزهراء: مصادر نهج البلاغه، دار الاضواء. ۲۴. خمینی، روح الله (م ۱۴۰۹ ق): چهل حدیث، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۷۱. ۲۵. خوئی، سید ابوالقاسم (م ۱۴۱۳ ق): معجم رجال الحدیث، چاپ چهارم، مرکز نشر آثار شیعه، قم ۱۴۱۰. ۲۶. خویی، سید هاشم (م ۱۳۴۲ ق): منهاج البراعة، بنیاد فرهنگی امام مهدی، ۱۴۰۶. ۲۷. دستغیب، سید عبد الحسین (م ۱۴۰۲ ق): قلب سلیم، دارالکتب الاسلامیه، تهران ۱۳۵۱. ۲۸. - : گناهان کبیره، چاپ ششم، حاج محمد ضربابی، تهران ۱۳۵۳. ۲۹. دشتی، محمد، محمد، محمدی، کاظم: المعجم المفهرس لالفاظ نهج البلاغه، چاپ دوم، نشر امام علی، ۱۳۶۹. ۳۰. دهخدا، علی اکبر (م ۱۳۳۴ ش. / ۱۳۷۵ ق): لغت نامه، انتشارات دانشگاه تهران، تهران ۱۳۳۷. ۳۱. راغب (م ۵۶۵ ق): معجم مفردات الفاظ القرآن، تحقیق ندیم مرعشی، المکتبه المرتضویه. ۳۲. زمخشری، جارالله (م ۵۲۸ ق): الکشاف، نشر ادب الحوزه. ۳۳. سبحانی، جعفر: بحوث فی الملل و النحل، چاپ دوم، مؤسسه امام صادق، قم ۱۴۱۰. ۳۴. - : مفاهیم القرآن، مؤسسه امام صادق. ۳۵. سعدی، مصلح الدین (م ۶۹۱ ق): گلستان، انتشارات جاوید. ۳۶. سنایی، ابوالمجد (م ۵۲۵ ق): دیوان، انتشارات ابن سینا. ۳۷. شهید ثانی، زین الدین بن علی (م ۹۶۵ ق): منیه المرید، دفتر

- انتشارات اسلامی، ۱۳۶۳. ۳۸. شیخ بهایی، بهاء الدین محمد عاملی (م ۱۰۳۰ ق): کلیات اشعار و آثار شیخ بهایی، نشر چکامه، تهران ۱۳۶۱. ۳۹. شیخ حر عاملی، محمد بن الحسین (م ۱۱۰۴ ق): وسائل الشیعه، تحقیق عبدالرحیم ربانی، چاپ پنجم، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۳. ۴۰. صافی، لطف الله: الهیات در نهج البلاغه، بنیاد نهج البلاغه، تهران ۱۳۶۱. ۴۱. - راه اصلاح، چاپ دوم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۷۵. ۴۲. - سفرنامه حج، چاپ سوم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۷۵. ۴۳. - شرح حدیث عرض دین، انتشارات حضرت معصومه، ۱۳۷۶. ۴۴. صدرالدین شیرازی، محمد بن ابراهیم: الشواهد الربوبیه، تصحیح جلال الدین آشتیانی، چاپ دوم، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۰. ۴۵. صدوق، ابن بابویه (م ۳۸۱ ق): التوحید، تصحیح سید هاشم حسینی تهرانی، دفتر انتشارات اسلامی. ۴۶. - خصال، تصحیح علی اکبر غفاری، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۶۲. ۴۷. - من لا یحضره الفقیه، تحقیق سید حسن خراسان، چاپ ششم، دار الاضواء، بیروت ۱۴۰۵. ۴۸. طباطبایی، سید محمد حسین (م ۱۴۰۲ ق): اصول فلسفه و روش رئالیسم، پاورقی شهید مطهری، دفتر انتشارات اسلامی، قم. ۴۹. - المیزان، چاپ دوم آخوندی، ۱۳۹۷. ۵۰. - نهایت الحکمه، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۶۲. ۵۱. طبرسی، احمد بن علی (م ۵۸۸ ق): الاحتجاج، مطبعة النعمان، نجف الاشرف ۱۳۸۶. ۵۲. طبرسی، حسن بن امین الدین: مکارم الاخلاق، مؤسسه دارالطباعه. ۵۳. طبرسی، فضل بن حسن (م ۵۴۸ ق): مجمع البیان، تصحیح سید هاشم رسولی محلاتی، مکتبه العلمیه الاسلامیه. ۵۴. طریحی، فخرالدین (م ۱۰۸۵ ق): مجمع البحرین، تصحیح سید احمد حسینی، چاپ دوم، المکتبه المرتضویه، تهران ۱۳۶۲. ۵۵. طوسی، محمد بن حسن (م ۴۶۰ ق): امالی، مطبعة النعمان، نجف اشرف ۱۳۱۳. ۵۶. - تهذیب الاحکام، تصحیح سید حسن خراسان، چاپ دوم، دارالاضواء، بیروت ۱۴۰۶. ۵۷. طوسی، نصیر الدین (م ۶۷۲ ق): فصول، دانشگاه تهران. ۵۸. فیض الاسلام، سید علی نقی: ترجمه و شرح نهج البلاغه، چاپخانه آفتاب، تهران. ۵۹. فیض کاشانی، محسن (م ۱۰۹۱ ق): المحجّه البیضاء، تصحیح علی اکبر غفاری، چاپ دوم، دفتر انتشارات اسلامی. ۶۰. - الوافی، مکتبه الامام امیرالمؤمنین العامه، اصفهان ۱۴۰۶. ۶۱. فیومی (م ۷۷۰ ق): مصباح المنیر، دار الهجرة ۱۴۰۵. ۶۲. قریشی، سید علی اکبر: قاموس قرآن، چاپ چهارم، دارالکتب الاسلامیه، تهران ۱۳۶۴. ۶۳. قمی، شیخ عباس (م ۱۳۵۷ ق): مفاتیح الجنان، انتشارات پیروز. ۶۴. کریمی، علی: به سوی مدینه فاضله، انتشارات راسخون، قم ۱۳۷۶. ۶۵. کلینی، محمد بن یعقوب (م ۳۲۸ ق): الکافی، تصحیح علی اکبر غفاری، دارالاضواء، بیروت ۱۴۰۵. ۶۶. مایر، فردریک: تاریخ فلسفه تربیتی، ترجمه علی اصغر فیاض، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران ۱۳۵۰. ۶۷. مجلسی، محمد باقر (م ۱۱۱۰ ق): بحارالانوار، چاپ دوم، مؤسسه الوفاء، بیروت ۱۴۰۳. ۶۸. - مرآة العقول، تصحیح سید هاشم رسولی محلاتی، چاپ دوم، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۳. ۶۹. محمد فؤاد عبد الباقي (م ۱۳۴۶ ق): المعجم المفهرس لالفاظ القرآن، دار احیاء التراث العربی، بیروت. ۷۰. مسلم (م ۲۶۱ ق): الصحیح، دارالفکر، بیروت. ۷۱. مظفر، محمد رضا (م ۱۳۸۴ ق): المنطق، دارالتعارف للمطبوعات، ۱۴۰۲. ۷۲. مفید، محمد بن نعمان (م ۴۱۳ ق): اوائل المقالات، کنگره هزاره مفید، قم ۱۴۱۳. ۷۳. مولوی، جلال الدین (م ۶۷۲ ق): مثنوی، تصحیح محمد رمضان، چاپخانه خاور. ۷۴. نراقی، احمد (م ۱۲۴۵ ق): معراج السعاده، انتشارات جاویدان. ۷۵. نراقی، محمد مهدی (م ۱۲۰۹ ق): جامع السعادات، چاپ ششم، مؤسسه الاعلمی بیروت ۱۴۰۸. ۷۶. نواب: ترجمه و شرح نهج البلاغه. ۷۷. نوری، حسین (م ۱۳۲۰ ق): مستدرک الوسائل، تحقیق و چاپ مؤسسه آل البيت، ۱۴۰۸. ۷۸. یسوعی، لوئیس معلوف (م ۱۳۲۴): المنجد، انتشارات اسماعیلیان، ۱۳۶۲.

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحيم جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱) با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که

امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹ بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند. مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است. اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید. از جمله فعالیتهای گسترده مرکز: الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی ب) تولید صد ها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ... د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای و) راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴) ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ... ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ... ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه و فائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶ وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳-۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵ (۰۳۱۱) نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایند انشاء الله. شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳، شماره کارت: ۶۲۷۳-۵۳۳۱-۱۹۷۳-۳۰۴۵ و شماره حساب شبا: ۵۳-۰۶۰۹-۰۶۲۱-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۱۸۰-۰۱ IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰ به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان - خیابان مسجد سید ارزش کار فکری و عقیدتی الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام :-

هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبتِ ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریکِ کننده برادرش! من در کرم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید». التفسیر المنسوب إلى الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می‌گشایی که آن بینوا، خود را بدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟». [سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی‌گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد». مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».